

تداوم انقیاد، تسلیم طلبی و خیانت
"اعلامیه ویژه" نویسان
تحت نام و آرم «ساما»

ناشر: جمعی از اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)
جوزای ۱۴۰۳ شمسی



تداوم انقیاد، تسلیم طلبی و خیانت "اعلامیه ویژه" نویسان تحت نام و آرم «ساما»

ناشر: جمعی از اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)
تاریخ نشر محدود: میزان ۱۴۰۲ شمسی
تاریخ نشر وسیع: جوزای ۱۴۰۳ شمسی

فهرست عناوین

- ۳) - مقدمه
- ۷) - سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)
- ۷) - ایدئولوژی رهنما
- ۸) - مشی سیاسی
- ۱۳) - چوب بست تشکیلاتی
- ۱۶) - چرا سوء استفاده تسلیم طلبانه از اعتبار مبارزاتی "ساما" و نامداران سامائی؟
- ۱۸) - دفاع از "نظام جمهوریت"، دستاورد ها، قانون اساسی، دموکراسی، آزادی بیان
- ۲۷) - "نظام جمهوریت"
- ۲۹) - ماهیت طبقاتی و مفهوم اغواگر واژه "جمهوریت"
- ۳۱) - "قانون اساسی"
- ۳۴) - "اردوی ملی"
- ۳۵) - "آزادی عقیده و بیان"
- ۳۵) - "دموکراسی" و "انتخابات"
- ۳۷) - "تکنوکراسی"
- ۳۹) - "فساد در نظام جمهوریت"
- ۴۱) - تضاد عمده
- ۵۶) - اشتباه بوده است یا خیانت؟
- ۵۷) - اشتباه
- ۵۹) - خیانت
- ۶۰) - خیانت ملی
- ۶۱) - منافع ملی
- ۶۴) - خیانت تاریخی
- ۶۴) - منافع طبقاتی
- ۶۵) - اشکال خیانت ملی و خیانت تاریخی تسلیم طلبان مرکزیت مطرود
- ۶۷) - "کار دموکراتیک علنی"
- ۶۸) - آزادی ملی
- ۶۸) - دموکراسی
- ۶۹) - عدالت اجتماعی
- ۶۹) - ترقی اجتماعی

- (۷۱) - "وحدت - انتقاد - وحدت" یا "مبارزه - وحدت - مبارزه"؟
- (۷۳) - اتهام "دروغ و شارلاتانی" به منتقدان و معترضان سامانی
- (۷۴) - دروغ چیست؟
- (۷۵) - "شارلاتانی"
- نسبت دادن مواضع انحرافی و خط تسلیم طلبانه
- (۷۵) - به ساما و اغتشاش آفرینی در این زمینه
- "امارت دوم طالبانی"، موضع تسلیم طلبانه
- (۸۶) و اغتشاش آفرینی اعلامیه نویس در مسأله
- (۸۸) - پیشنهاد تسلیم طلبانه "راه مستقل ملی، مترقی و دموکراتیک"
- (۸۹) - مؤخره
- (۹۱) - ضمیمه شماره یک
- (۹۲) - منابع قابل استفاده در نگارش و تدوین این اثر و مراجع مطالعاتی

مقدمه

در هجدهم ماه جوزای سال روان (۱۴۰۲) شمسی به بهانه گرامیداشت از "روز شهداء" اعلامیه مبتدلی با عنوان "اعلامیه ویژه" نشر و به میزان خیلی محدود دست به دست شد که یک نسخه آن به دست ما نیز رسید. درونمایه تسلیم طلبانه و موضع گیری خائنانه آن مبتذل، آشفته و ژولیده است. این ژولیدگی و مبتذل نویسی، جدا از محتوای انحرافی و تسلیم طلبانه "اعلامیه ویژه"، از سبک نوشتاری، توسل به سفسطه و تفتین و عدم تسلسل مطالب آن، نیز مشهود است. "اعلامیه ویژه" با اسم و آرم "ساما"، سراپا در تضاد با ارزش های بنیادین آن، در خط تسلیم طلبی ملی و طبقاتی مرکزیت منحرف و مطرود از ساحت این سازمان، نشر شده است.

محتوای سراپا انحرافی این "اعلامیه ویژه" در حقیقت اعتراف جانانه و آشکاریست بر تداوم تسلیم طلبی و خیانت ملی و تاریخی نویسنده و شرکاء و در عین حال گواهیست گویا بر انحراف، ارتداد، عدول و طرد کامل ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و آرمانی آنان از ایدئولوژی، موضع و دیدگاه طبقاتی، مشی سیاسی و موازین آئین نامه ئی پیشرو سامای انقلابی "مجید رهبر". ای کاش نویسنده یا نویسندگان در نقش مداح/مداحان استعمار با اسم و رسم خود چنین اعترافی می کردند و نام نامی "ساما" و اسامی گرامی و ارجمند زنده یادان "مجید" معمار و "قیوم رهبر" سکاندار ماهر این سازمان را ضم این پلشتی های تسلیم طلبانه و خائنانه شان نمی کردند.

هر چند تسلیم طلبان اعلامیه نویس در عمق انحطاط، ارتداد و افلاس فکری - سیاسی و شکست کامل اخلاقی و خفته در آغوش اربابان و متولیان امپریالیست شان دور از وسواس و مؤاخذه سازمانی و مردمی، ولی به دلیل هراس از مؤاخذه تاریخ، هویت فردی و حقیقی شان را تحت نام "ساما" کتمان کرده اند، اما از محتوای نگاشته رسوای شان، از فحوای کلام و سبک نگارش "اعلامیه ویژه" پیداست که کار یک فرد، آنهم فرد شناخته شده ایست که به غلط خود را "شاهین" پنداشته و منتقدان را بابت "نوک زدن به بال شاهین" سرزنش کرده و طعنه می زند. در جا جای نوشته از جمله در صفحه دهم فعل حال استمراری "می نمایم" به کار رفته است. صرف نظر از غلطی رایج دستوری استعمال "می نمایم" به جای "می کنم" یا "می دهم"، کاربرد فعل "می نمایم" به خودی خود می رساند که ضمیر (گوینده یا نویسنده) باید متکلم مفرد یا شخص اول مفرد (من) در زمان حال استمراری باشد، نه متکلم جمع (ما). دوری گزینی و بگو مگوی دو سه تن از همراهان خیانت این مفتن رسوای پس از نشر اعلامیه، نیز دلالت بر چنین امری دارد.

محتوای اعلامیه مبتدل سرباند تسلیم طلب چند بخش ناهمگون دارد که یگانه همگنی میان بخش های آن، انحراف از مواضع، تحلیل و دیدگاه های طبقاتی، "درونمایه فکری"، مشی سیاسی و موازین سازمانی و موضع ضد امپریالیستی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) و تقابل با آن، زیر نام و آرم سازمان، است.

یک بخش آن در دفاع از "نظام جمهوریت"، "دستاورد ها"، "قانون اساسی" مستعمراتی، "ترکیب حاکمیت"، عوامل سقوط "نظام جمهوریت" و سوگواری در مرگ و نوحه سرایی بر سر جسد متعفن و متلاشی شده "نظام جمهوریت" است.

بخش دوم آن در مذمت و نکوهش شارلاتان مابانه هم‌زمان دیروزی مخالف و منقد این مطرودان از جاده انقلاب و آزادیخواهی است که چرا اینان را "تسلیم طلب"، "اپورتونیست"، "خائن" و "دلالت امپریالیسم" می نامند.

بخش بعدی انکار تسلیم طلبانه تضاد عمده جامعه اشغالی ما به منظور وارونه نشان دادن ماهیت "تغییر یافته" امپریالیسم استعمارگر در کشور ما، لاپوشانی جنایاتش و مبرا دانستن آن از جنایات ارتجاع بومی و ریختن آب تظہیر بر دستان خون آلود امپریالیسم اشغالگر، قاتل و جنایتگستر امریکا - ناتو است.

بخش چهارم دید انحرافی و ضد دیالکتیکی نویسنده را از طالبان و حامیان بیرونی و درک نادرست شان از پایگاه طبقاتی طالبان، در تلاشی تسلیم طلبانه و خائنه جدا کردن طالبان، سلطه تراز فاشیستی و کوهواره جنایاتش از آفریدگار آن امپریالیسم امریکا و شرکاء و مبرا دانستن امپریالیسم امریکا و شرکاء از این جنایات هولناک جنایتکاران طالبی و انکار ماهیت کمپرادوری طالبان و پیوند نزدیک آن با سرمایه مالی، نئولیبرالیسم و صاحبان سرمایه غارتگر مالی بیرونی است.

بخش بعدی هذیان ها و "اندرز های حاشیه نشین" انقیاد طلبانه یک حراف طلبکار و هرزه گوی خطاب به مردم و نیرو های "اپوزیسیونی" کشور است که چگونه با احتساب عامل قدرت و جبر در محاسبات شان، باید با جباران تاریخ وارد "تعامل" شوند، به منطق زور تن بسپارند، فروتنانه و مطیعانه زیر یوغ سنگین قلدران زمان گردن نهند و مقدرات خویش را به دست استعمار بسپارند یا به دلخواه او رقم زنند.

تم یا سوژه اصلی بحث "اعلامیه ویژه" در امتداد خط تسلیم طلبی و خیانت دیروزی این باند تسلیم طلب، از این تحلیل و دستور اربابان امپریالیست ناشی می شود که در حالی که در کشور فاشیسم طالبانی به مدد دول امپریالیست اشغالگر و جنایتگستر غربی به رهبری امریکا و ارتجاع حاکم منطقه لجام گسیخته بر کلیه عرصه های زندگی مردم افغانستان می تازد و طبق ادعای این هجویه نویس، "...همه نیروها و عناصری که حاکمیت را قبضه و به انحصار کشیده بودند، امتحان پس داده، در سراسیم شکست، رسوائی و درماندگی قرار دارند؛ باید "به شکل بی سابقه در میدان سیاست" به "شکار فرصت ها" توسط یک گروه فریبکار و عوام فریب در نقش نوکران نو به ظاهر روشنفکر مآب، "مدرن" و "دموکراتیک" دست یازید. این مهم به زعم اعلامیه نویس و اربابانش، با سوء استفاده از تاریخ دو سه نسل جانبازی و سنگر گرفتن در پشت "سلسله کوهی" که "قله های شامخ و ستیخ اش" نماد "حماسه و اسطوره، مقاومت و پاکبازی" بوده است، میسر می گردد.

قابل یادآوری است که سطر سطر و سراپای این طومار تسلیم طلبانه آکنده از انحراف، ارتداد و خیانت، مشتمل کننده و قابل نقد و رد است؛ ولی پرداختن به کلیه مفردات آن را ضیاع وقت گرانهای خوانندگان و نویسندگان نقد این خزعبلات و چرندیات تسلیم طلبانه و شارلاتان مآبانه یافتیم. از جانبی، این ترهات انقیاد طلبانه و انحرافی دلال استعمار از همان لحظه طرح تئوری رسوای مشهور به "تئوری تچ" توسط تئورسین تسلیم طلبی و سرباند تسلیم طلبان منحرف از خط انقلابی "ساما" و مطرود از ساحت منزّه این سازمان، از درون پلنوم مکروریان در سال ۱۳۸۰ ش در قلب کابل اشغالی تا پس از تدویر "جرگه" رسوای اول دلو ۱۳۸۹ شمسی تسلیم طلبان و تا بعد ها، به کرات توسط اسناد و جلسات مشترک واحد ها، کادر ها و فعالان "ساما" و از خلال اسناد رسمی درونی و بیرونی به طور مستدل شلاق کش شده است. در این اسناد رسمی سازمانی، انحراف و عدول باند منحرف و تسلیم طلب از مواضع طبقاتی و تبیین تاریخی "ساما" از پدیده امپریالیسم (تسلیم طلبی طبقاتی و ملی) و امتداد آن تا سرحد ارتکاب "خیانت ملی" و "خیانت تاریخی" و در نتیجه طرد و به زیاله دان ریختن این باند، مستدل و مسلم شده است. لذا، این لاطائلات انقیاد طلبانه این اعلامیه نویس/نویسان تکرار همان نغمه های تسلیم طلبانه و ساز کردن همان دنبوره شکسته دیروزی به نفع امپریالیسم و ارتجاع و گذشت به زیان منافع ملی ملت و منافع تاریخی زحمتکشان کشور است.

در حالی که تا لحظه تدویر معیاری و دموکراتیک سومین کنگره سازمان، یگانه مبنای هر نوع تحرک واحد ها و فعالان سازمانی، برنامه و آئین نامه سازمان است، "شاهین بال شکسته" ضمن این که هویت خود را در عقب نام و آرم "ساما" می پوشاند، با گفتن این که "... تکرار محض سیاست ها و شعار های آماده کلاسیک مربوط به خیزش های اجتماعی نیمه اول قرن بیست، کاری بی زحمت و آماده می باشد"، به رد و ابطال برنامه و آئین نامه سازمان حاوی ایدئولوژی انقلابی شامل فلسفه مترقی و دیالکتیک، موضع طبقاتی، مشی سیاسی (تاکتیک ها، ابزار سه گانه انقلابی و ستراتیژی مرحله ئی و نهائی) و موازین آئین نامه ئی سامای انقلابی در جایگاه گردان و ستاد پیشاهنگ طبقه کارگر و زحمتکشان افغانستان، به نفی "ساما" و نقش پیشاهنگی اش، به نفی "مجید" بانی و معمار "ساما" و تکامل فکری - سیاسی "مجید"، "رهبر" و سائر رهبران جانباز و تئوری پرداز این سازمان می رسد. این نهیلیسم و نفی عبث یک عنصر/عناصر سپر انداخته به نفع استعمار - ارتجاع، در برخورد با یک اندیشه تکامل یابنده است. این درست است که خط فکری - سیاسی و موازین آئین نامه "ساما" در قرن بیستم تصویب شده است، ولی ریشه های این اندیشه انقلابی تکامل پذیر در روند پراتیک و شناخت نوع بشر و به ویژه زحمتکشان جهان برمی گردد به اوائل قرن نوزدهم و حتی قبل از آن، قبل از وضع و تدوین این نظام همبسته توسط واضعان نخستین آن. اما این اندیشه با خصلت تکاملی اش در نقش چراغ راهنما، نه در قرن نوزدهم ایستاد و نه در قرن بیستم، زیرا تئوری های اولیه این مجموعه

نظام مند فلسفی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در جریان پراتیک اجتماعی میلیون ها انسان به پاخاسته توسط تجارب حاصله و دستاورد های علمی پیوسته غنی و به روز شده و سیر ارتقائی پیموده است. این است درک ما از تکامل "اندیشه پیشرو عصر" و تمسک "ساما" و سامائی ها بدان و این است مبنای فعالیت و نقطه عزیمت فردی و جمعی سامائی ها.

ما نویسندگان این نقد بر این "اعلامیه" تسلیم طلبانه دلال استعمار، از همان بدو انحراف این باند و تئورسین تسلیم طلبی در زمستان سال ۱۳۸۰ ش، بدون اگر و مگر و توسل به "سیاست کجدار و مریز"، به رؤیت دیدگاه ها و مواضع و عملکرد انحرافی و تسلیم طلبانه مخالف دیدگاه ها و مواضع و عملکرد انقلابی و رهاییبخش "ساما" و استقبال این منحرفان از اشغالگران کشور و قاتلان خلق و سر برون آوردن شان از گریبان استعمار، از موضع استوار ملی و انقلابی "ساما" مهر انحراف، تسلیم طلبی و خیانت را بر جبین این دلالان استعمار کوبیدیم. جمع ما خیلی زود به شناخت منطقی از این خادمان کمر بسته امپریالیسم اشغالگر رسید. حال که در نتیجه تداوم خیانت و وقاحت این شیادان انقیاد طلب، شناخت از تسلیم طلبان و انحراف شان در گستره "ساما" تعمیق و گسترش یافته است، ما از این ارتقای آگاهی عمومی سامائی ها و "شورش بحق علیه مرتجعان" این باند مطرود "رهبری"، استقبال می کنیم.

پس از تأخیری که ناشی از تأمل و تدبیر جمعی بوده است تا تعلل و تردید، بر آن شدیم تا در چند مورد اساسی از موضع شالوده های فکری - سیاسی، تحلیل و رویکرد طبقاتی و موضع صریح ضد امپریالیستی "ساما" انحرافات تئوریک تسلیم طلبانه "اعلامیه ویژه" نویسان و گذشت شان به نفع استعمار - ارتجاع و خیانت شان به اندیشه و راه و آرمان انقلابی "مجید" (خیانت به موقعیت تاریخی) را بار دیگر مستند سازی کنیم.

با این هدفمندی، قبل از همه، برای این که خواننده امروزی دید صائب از "ساما" و تاریخ آن داشته باشد، به اجمال چارچوبه آئینه اندیشه و پیکار و آرمان سامای انقلابی را در برابر خوانندگان و همزمان زنده یاد مجید قرار می دهیم تا افلاس تئوریک، استحاله و ورشکستگی فکری - سیاسی و انحراف از مشی و آرمان "مجید"؛ خیانت ملی و خیانت تاریخی این باند به مصالح علیای ملی، به طبقه کارگر و خلق تحت ستم افغانستان و سقوط شان تا سرحد دلالی استعمار همراه با کجی قامت شکسته و کژدیدی اندیشه و عمل انحرافی آنان را در این آئینه قدنما بنگرند؛ راهیان مصمم راه نیز راستی قامت و در عین حال عیوب و کاستی های خویش را در این آئینه تمام قد نگریسته و در صدد رفع آن بر آیند و دور ماندگان از اصل نیز در پی وصلت میمون، سیمای خویشتن را در این آئینه تمام قد بیابند.

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)، به مثابه ابزار انقلابی و سازمان طبقاتی و پیشاهنگ طبقه کارگر و سائر زحمتکشان کشور با "اندیشه پیشرو عصر" به مثابه درفش و هویت ایدئولوژیک آن؛ با تشکیلات مبتنی بر "سانترالسم - دموکراتیک" و "انتقاد و انتقاد از خود"؛ با مشی سیاسی روشن حاوی تاکتیک و ستراتیژی در (برنامه) به پاسخ نیاز تاریخی مبرم پیشاهنگی طبقه کارگر کشور، در تابستان سال ۱۳۵۸ شمسی، در بستر انقلاب ملی - دموکراتیک در جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودالی افغانستان آن روز، بر پایه اساسات ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی ذیل به همت عالی تعداد زیادی از انقلابیون نامدار جنبش انقلابی افغانستان و به طلایه داری جاودان نام "مجید" بنیاد گذاشته شد:

پس از ایجاد، «ساما» بر اهمیت وجود سازمان پیشتاز و انقلابی و نقش مؤثر و مستقل آن در انقلاب رهاییبخش ملی و تداوم آن بعد از پیروزی برای هموار کردن راه برای جامعه ای فارغ از ستم ملی و طبقاتی همواره تاکید ورزیده و در مناسبات خود با دیگر احزاب، طبقات و اقشار اجتماعی نقش مستقل، رهگشا و رهنمای خود را درک کرده و بر آن تأکید ورزیده است.

"سازمانی که بنا به خواست مبرم طبقه کارگر" به وجود آمده باشد، باید دارای تمام خصال یک حزب پرولتری بوده و آن خصال را در خود بپرورد.

شرایط وجودی و سه مؤلفه ضروری یک سازمانی که "حیثیت پیشوای سیاسی، ستاد رزمنده و جزء لاینفک" طبقه کارگر را دارا بوده و به عنوان سلاح رزمنده طبقه کارگر در راه هژمونی طبقه کارگر در انقلاب ملی - دموکراتیک و رسیدن آن به قدرت سیاسی مبارزه می کند، عبارت اند از:

۱. ایدئولوژی رهنما؛

۲. مشی سیاسی؛

۳. چوب بست تشکیلاتی.

این سه مؤلفه را به طور مختصر در مورد "ساما" مرور می کنیم.

۱. ایدئولوژی رهنما:

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) به "حیثیت پیشوای سیاسی، ستاد رزمنده و جزء لاینفک و سلاح رزمنده طبقه کارگر" مجموعه اندیشه های منسجم و نظام مند فلسفی، تاریخی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که این سازمان و طبقه کارگر را در امر وقوف به جایگاه آن در نظام اجتماعی - اقتصادی، رسالت تاریخی و راه ها، ابزار و شیوه های رسیدن به قدرت سیاسی و رهائی از نابرابری، مالکیت خصوصی، ستم، استثمار و

استعمار، مدد می رساند؛ به مثابه ایدئولوژی رهنما پذیرفته است. این ایدئولوژی انقلابی سه رکن دارد:

رکن یکم: دیالکتیک و درک مادی - تاریخی (فلسفه و جهان بینی مادی - تاریخی) و تبیین نقش مولد و تاریخ ساز انسان آگاه؛

رکن دوم: نقد نظام مالکیت خصوصی طبقاتی و نظام سرمایه داری، به ویژه (امپریالیسم)، نقش و جایگاه انسان ها در روند تولید و توزیع ثروت اجتماعی، طرح مسأله ارزش اضافی و از خودبیگانگی طبقه کارگر، استثمار نیروی کار و غارت استعماری ثروت های خلق های تحت ستم (اقتصاد سیاسی)؛

رکن سوم: نقش تاریخ ساز انسان آگاه، نقش قهر در تاریخ، نظریه تکامل تاریخی، مشخص ساختن راه ها و ابزار فرا رفتن از چارچوبه سیطره جهانی نظام طبقاتی سرمایه و تغییر موقعیت "از خودبیگانگی" کارگران و زحمتکشان و سیر به سوی خودآگاهی طبقات مولد و تاریخ ساز (مبارزه طبقاتی).

ایدئولوژی مترقی در نقش اندیشه های رهنمونی به هم پیوسته، به یک سازمان سیاسی انقلابی هویت فکری و خصلت طبقاتی می بخشد و موضع طبقاتی، رسالت تاریخی و سمت حرکت آن را در جامعه منقسم به طبقات و اقشار متضاد اجتماعی به سوی چشم انداز آرمانی معین می کند. اندیشه های رهنمونی در عین حال افراد یک طبقه معین و یا گروه هائی را که در موضع دفاع از منافع آن طبقه قرار می گیرند، در سیر از موقعیت "از خودبیگانگی" طبیعی و اجتماعی به سوی "خودآگاهی" به مفهوم آگاهی از خویشتن، از جهان پیرامون و از توانائی های مضمهر و رسالت تاریخی طبقه خود برای تغییر وضعیت موجود، مدد می رساند. سازمان آزادیبخش مرم افغانستان (ساما) از بدو تأسیس تا امروز و فردا ها با همین هویت و درفش فکری، تشخیص و شخصیت می یابد.

۲. خط مشی یا مشی سیاسی:

مشی سیاسی سازمان ما "علم آنست و رهبری علمبردار آن". خط مشی یک سازمان انقلابی نه "بیانیه مدون"، بلکه "چیزی است که باید عملی گردد". مشی سیاسی "ساما" عبارت است از مجموعه وظایف، تاکتیک ها، اشکال مبارزه و سازماندهی، روش ها و اهداف مبارزاتی (تاکتیک و ستراتیژی) در پیوند با مرحله و خصلت جاری و آتی انقلاب افغانستان. "سازمان ما از ابتدای تأسیس خود وظایف مشخص را پیش روی خود قرار داد که تمام فعالیت های عملی و سیاسی سازمان باید در محور این وظایف اساسی حرکت نماید: ایجاد حزب [طبقه کارگر]، ایجاد و گسترش جبهه متحد ملی و ایجاد ارتش توده ئی، سه سلاح عمده ایست که سازمان می تواند توسط آن آرمان ها و اهداف خود را در جامعه ما پیاده کند. بناء سنگ بنای مشی سیاسی ما را این سه وظیفه می سازد". این سنگ بنای خط مشی مبارزاتی "ساما" شامل تاکتیک و ستراتیژی به قلم بانی آن در برنامه سازمان

تدوین و تبیین شده و توسط زنده یاد "قیوم رهبر" پالایش مزید یافته و پرورده شده است و وجه تمایز "ساما" با هر سازمان انقلابی دیگر است.

خط ایدئولوژیک - سیاسی در یک سازمان پیشاهنگ انقلابی حلقه کلیدی است متشکل از بنیاد های فکری، خصلت طبقاتی، مشی سیاسی شامل وظایف، اشکال سازمانی و مبارزاتی و اهداف استراتژیک آن سازمان. رهبری تجسم این خط است. خط فکری - سیاسی در یک سازمان یا حزب انقلابی تعیین کننده محتوا و کیفیت فعالیت های آن در همه عرصه های مبارزاتی می باشد. در ارتباط با مسأله خط است که وظیفه سترگ و خطیر رهبری مطرح می شود. وظیفه رهبری در سازمان پیشرو انقلابی دفاع و حراست از خط و تطبیق درست آن در روند متغیر پراتیک انقلابی است. این دقیقاً خلاف جریان رفتن است. در اصول، در یک سازمان انقلابی کارگری مثل «ساما» مناسبات متقابل میان پیشوایان و کادر ها و افراد سازمانی بر مبنای اعتماد متقابل استوار است که افراد کارکن، با تجربه و فداکار خود را در موقعیت های رهبری کننده قرار می دهند، آنها را انتقاد می کنند، کنترل می نمایند، حساب می گیرند و در موقع مقتضی آنها را با چهره های برانده نوبنی تعویض می نمایند. و فقط کسانی می توانند برای مدت درازی از این افتخار برخوردار باشند که بیدریغ از ایدئولوژی و سیاست آنها دفاع نمایند و بتوانند اعتماد آنها را به طور مداوم حفظ کنند و به مراحل عالی تری ارتقاء دهند.

"چنگ زدن رهبری به مشی اساسی سازمان" و اجرای "مشی سازمان در ساحه های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی - تبلیغ مداوم آن، و نمونه بودن افراد رهبری در این ساحه ها، می تواند زمینه ای را به وجود آورد تا افراد سازمان همگی در مورد کادر رهبری خود با اعتماد، احترام و صمیمیت برخورد نمایند.

لذا مسأله رهبری، ایجاد اوتوریت معنوی رهبری در افراد سازمان، ارتباط نزدیکی با مسأله خط مشی دارد - رهبری که نتواند از خط مشی مطروحه دفاع و پاسداری نماید و نتواند آن را در خلال عمل روزمره خود تکامل دهد، به صورت تدریجی همکاری صمیمانه همزمان خود را از دست می دهد". رهبری یک سازمان انقلابی که نتواند به مثابه علم بردار پیشاپیش لشکریان از سلامت ایدئولوژیک سازمان و تطبیق درست خط سیاسی آن صیانت کند، مستحق آن است که "ستاد رهبریش به توپ بسته شود". آن عده از رهبران و "کادر هائی که ریشه های خبیث تسلیم طلبی - تسلیم طلبی ایدئولوژیک و یا سیاسی - را آب می دادند/ می دهند، در خور اعتماد توده ها نیستند و بدین صورت نمی توانند ادعا نمایند که چرا توده ها بر ما اعتماد ندارند".

ویژگی ها و شرایط رهبری در سامای انقلابی:

"رهبری اولاً: با دل بستگی مطلق به آرمان طبقه کارگر، پیاده کردن آن سیاست ها، تاکتیک ها، موازین و ضوابطی است که سازمان برای رسیدن به آرمان خود وضع کرده است؛

ثانیاً: رهبری راه حل صحیحی برای مسائل یافتن است؛

ثالثاً: رهبری استواری و پایداری، در مقابل شداید و بیرون کشیدن سازمان از لحظات بحرانی یا شکست ها، یأس و نوسانات است؛

رابعاً: رهبری رسیدگی مداوم و همه جانبه به مشکلات سازمان و افراد است؛

خامساً: رهبری مقابله با دشمنان طبقه کارگر و بیرون کشیدن توده های سازمانی، طبقه کارگر و زحمتکشان از زیر نفوذ آنها است.

اگر رهبری نتواند به این مسائل رسیدگی نماید، در آن صورت روابط رهبری با بدنه سازمان لزوماً دارای ماهیت بوروکراتیک بوده و نمی توان از رهبری سیاسی در سازمان صحبت کرد."

مشی سیاسی یک سازمان انقلابی مثل "ساما" در برگیرنده "مشی توده ئی" آن نیز است. "مشی توده ئی" مناسبات متقابل میان توده های مردم و سازمان انقلابی را نشان می دهد و از این لحاظ نیز دارای مفهوم کاملاً طبقاتی است، به این معنی که هر نیروی سیاسی در قدم اول باید به توده های طبقه خود تکیه کند و عرصه فعالیت خود را در میان توده های گسترش دهد که منافع طبقاتی آنها در یک مرحله مشخص تاریخی با منافع وی پیوند خورده است."

"مشی توده ئی یعنی رفتن در میان توده ها، آموختن انقلابی از توده ها، جمع بندی تجارب آنها و انتقال دو باره آن در میان توده ها، جهت گیری انقلابی و پویا، آگاهی دادن مداوم به توده ها و ارتقای سطح آنها از مراحل دانی به مراحل عالی است" (از توده به توده). از این منظر نیز نقش رهبری کننده یک رهبری در سازمان انقلابی برجسته شده و رابطه متقابل میان خط توده ئی و رهبری انقلابی آشکار می شود.

"رهبران انقلابی مردان [و زنان] عملی اند که خود را در کوران حوادث و رخداد ها صیقل می دهند و توده ها را دست گرفته از یک پیروزی به پیروزی دیگر می رسانند. رهبران جدا از توده ها به امپراتورانی می مانند که از برج عاج خود فرمانروائی می کنند. رشد امراض بوروکراتیسم و کوماندیسم [دستورگرائی] فقط در شرایطی امکان پذیر است که میان رهبران و توده ها فاصله ایجاد شود. لذا رهبران انقلابی وقتی می توانند اعتماد توده ها را جلب نمایند که به آنها نزدیک باشند، تجارب آنها را به موقع جمع بندی کنند و آنها را در موقع حساس رهنمائی نمایند و برای مسائل و مشکلات روزمره و آتی آنها راه حل مناسب و معقول بیابند. هر قدر این رابطه پویا، گسترده و عمیق باشد، به همان اندازه رهبری انقلابی می تواند نقش فعال و جهت دهنده خود را افزایش دهد."

در پیوند با خط مشی "ساما" به مثابه یک سازمان انقلابی مسلح به "اندیشه پیشرو عصر"، باید تأکید ورزید که صفت "انقلابی" بدون هیچ گونه تعبیر و تأویلی، برابری طلبی، مبارزه برای دگرگونی ریشه ئی مناسبات تولیدی و در نهایت "ورود به قلمرو اختیار و آزادی" به مثابه غایت آرمانی آن، معنی می دهد.

باید گفت که در کشور های تحت ستم امپریالیستی و ستم طبقاتی مثل افغانستان، دو تعریف از صفت "انقلابی" و دو نوع "سازمان انقلابی" وجود دارد:

مفهوم نخست "انقلابی" مترادف با آزادیخواهی، استقلال طلبی و رهیدن از تحت سلطه و قیود نیروی استعمارگر و اشغالگر (امپریالیسم) است. در این مفهوم هر طبقه، قشر، نیرو و شخصیت آزادیخواه، ملی، مترقی، دموکرات، لیبرال، بورژوا، و حتی فئودال روشن بین در صف خلق که با هدف کسب استقلال ملی با کاربرد و رعایت نوعی دموکراسی در مناسبات درونی و قبول دگراندیشی و استقلال اندیشه و رأی، با قلم، قدم و درهم میداندار نبرد آزادی شود، در آن برهه زمانی "انقلابی" است.

اول: در کشور تحت سلطه امپریالیسم هر نیروئی که با بسیج خلق در راه رهائی ملی ملت اسیر کشور خود برای تغییر موقعیت مستعمراتی یا نومستعمراتی و کوتاه ساختن دست تجاوز و سیطره نظامی، سیاسی و اقتصادی دول استعمارگر و امپریالیستی با دورنمای کسب استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و حاکمیت ملی مبارزه کند، بدان اعتبار آن سازمان، حزب، جبهه و یا شخصیت در آن مقطع زمانی "انقلابی" است. در این مفهوم، صفت انقلابی مترادف با صفت "آزادیخواه" است.

با توجه به پیوند تاریخی، سرشت مشترک ارتجاعی طبقات فئودال و بورژوازی کمپرادور در ساختار طبقاتی اینگونه کشور ها با امپریالیسم و در هم تنیدگی بورژوازی دلال با تار و پود سرمایه مالی امپریالیستی؛ بورژوازی ملی در مواردی با بسیج کارگران، دهقانان، روشنفکران و سائر بخش های خرده بورژوازی حول شعار استقلال ملی با اهداف و افق محدود برای فردای جامعه، پس از شکست استعمارگر متجاوز، قادر به انجام این مهم بوده است (انقلاب های ۱۹۱۱ و جنبش ۴ می چین، نبرد استقلال ۱۹۱۹ جنبش امانی در افغانستان، سازمان آزادیبخش فلسطین، انقلاب الجزایر، جنبش های آزادیخواهی در سراسر افریقا، قیام ملی بنگال شرقی (بنگله دیش)، کنگره ملی افریقا، جنبش آزادیبخش تیمور شرقی و غیره)

در عمل به اثبات رسیده است که در این نوع جنبش ها، بورژوازی ملی پس از پیروزی بر استعمارگران غاصب، به دلیل پایه ضعیف مادی، دفاع از مالکیت خصوصی، استثمار کارگران و زحمتکشان، ناتوانی در حل تضاد اساسی جامعه و حل مسأله ارضی از موضع نیرو های مولده، دل بستن به اصلاحات سطحی و روبنائی و...، قادر به بسیج کارگران و دهقانان برای یورش بر دژ فئودالیسم و برچیدن بساط آن در زیربنا و روبنا و کوتاه ساختن دست نامرئی امپریالیسم (سیطره سرمایه مالی) و دست زدن به دگرگونی های عمیق اجتماعی در جهت سیر به سوی استقلال همه جانبه نشده و داعیه داران آن به مرور به میز و مقام چسبیده و فاسد می شوند و خود این بورژوازی پس از استحاله، ماهیت دلالی کسب کرده و با شرائین سرمایه مالی وصل شده و با آن وارد "تعامل" می شود. به قول زنده

یاد "قیوم رهبر"، "این محکومان حاکم شده اکثراً خود در تناقض با حاکم استعماری؛ شیوه ها، خصال و مناسبات استعماری [و استثماری] را در جامه دیگری عرضه می کنند".

اما مفهوم دیگر و عمیق تر صفت "انقلابی" ریشه در مفهوم پیوسته تحول یابنده واژه "چپ" دارد. واژه های "چپ" و "راست" برخاسته از بستر و پراتیک انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه اند و تجسم خود را در وجود "ژاکوبین ها" و "ژیروندن ها" یافته و زان پس مفهوم آن پیوسته متحول، غنی و بازتعریف شده است. امروزه به طور خلاصه آن نیروی سیاسی را به معنای دقیق کلمه و نه معنای رایج آن، "چپ" می خوانند که در تئوری و عمل خواهان حدوث دگرگونی ژرف، ریشه ئی و رادیکال انقلابی در مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه و پایان بخشیدن به مالکیت خصوصی طبقاتی به مثابه پایه مادی نابرابری های اجتماعی، ارتجاع، امپریالیسم و ستم و استثمار برخاسته از آن و روبنای متناسب این مالکیت خصوصی، باشد و اندر آن راه در نظر و عمل بکوشد.

در مقابل مفهوم "چپ"، مفهوم "راست" قرار دارد و توجیه گر مالکیت خصوصی طبقاتی، نابرابری اجتماعی، ستم، استثمار و استعمار است. "راست" به نوبه خود به دو شاخه یا گروه منقسم می شود: یکی - "محافظه کار" که برای تداوم وضع مستقر یافته موجود می کوشد و با تغییر مخالف است و دیگری "مرتجع" که حتی سطح تکامل تاکنونی را بر نمی تابد، در مقابل حرکت پیشرونده تاریخ می ایستد و رجعت به گذشته دارد.

بر پایه این تبیین از واژه "چپ"، صفت "انقلابی" در مفهوم دومش، در کشوری مثل افغانستان، به افراد، گروه ها، سازمان ها و احزاب پیشتاز انقلابی برابری طلبانه ای که با بسیج طبقات تحت ستم و استثمار زحمتکش و تاریخ ساز شامل کارگران، دهقانان، روشنفکران و سائر بخش های خرده بورژوازی به اضافه همگامی مشروط و مقطعی با بورژوازی متوسط، بر پایه آگاهی و اتحاد طبقاتی نیرو های اساسی و عمده دگرگونی انقلابی وضعیت موجود، در راه برداشتن سه کوه گران (طبقه فئودال، بورژوازی بزرگ کمپرادور و امپریالیسم) از دوش خلق رزمیده، ابزار سه گانه انقلابی را حدادی کرده و به کار برده و آرمان رهائی ملی را با آرمان رهائی اجتماعی زحمتکشان و دورنمای برابری گره بزنند، اطلاق می شود.

یک سازمان انقلابی از این سنخ، علیه هر نوع ستم می جنگد و از لحاظ ماهوی به قول زنده یاد "رهبر"، "خصم استعمار و ارتجاع" است. آنچه یک سازمان انقلابی را تشخیص و برانزنگی می بخشد، علاوه از هویت ایدئولوژیک، کاراکتر طبقاتی و موازین پیشرو تشکیلاتی سازمان انقلابی، کلیت مشی سیاسی آن توأم با چشم انداز مبارزاتی دور و نزدیک آن در کشور های تحت سلطه و ستم دو گانه طبقاتی - امپریالیستی است. از این منظر، هیچ گروه، سازمان، حزب و یا جبهه ای بدیل یا الگوی سازمان پیشرو طبقاتی شده نمی تواند.

در پیوند با یکی از وظایف سه گانه اساسی و یکی از مؤلفه های مشی "ساما" (مبارزه مسلحانه توده ئی) باید گفت که "ساما" باورمند به کاربرد کلیه اشکال و ابزار مبارزه و سازماندهی بوده است. این ما نیستیم که شکل مبارزه را تعیین می کنیم، این دشمن و شرایط است که کدام شکل مبارزه را در کدام شرایط مقتضی، ممکن و یا عمده می سازد. مبارزه مسلحانه انقلابی به مثابه عالی ترین شکل مبارزه در کشوری مثل افغانستان که ارتجاع و امپریالیسم با مردم به زبان گلوله حرف می زنند، تعیین کننده است. در این مفهوم، تغییر وضعیت فاسد جاری کشور (وضعیت مستعمراتی یا سلطه نیمه فئودالی و نومستعمراتی) بدون کاربرد قهر متشکل توده ئی، ممکن نیست. اما، نباید از یاد برد که جنگ انقلابی جنگ توده هاست و آغاز آن بسته به یک سری عوامل و شرایط عینی و ذهنی در صفوف خلق و ضد خلق است و حاصل تمایل ذهنی روشنفکران جدا از توده ها نیست. نه روشنفکران جدا از توده ها صلاحیتدار و مرجع صدور مجوز آغاز جنگ انقلابی اند و نه روشنفکرانمیان تسلیم طلب حق تعیین تکلیف، صدور مجوز و خلع سلاح یک ملت و خلق ستمدیده به نفع امپریالیسم و ارتجاع (پایه ریزی تئوری انقیاد و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی) را دارند.

با این اوصاف، در اصول، تا همین اکنون، خط ستراتیژیکی که سمت کلی حرکت "ساما" را تعیین می کند و وظائف تاکتیکی سه گانه فوق در خدمت آن است، "جنگ توده ئی طولانی است".

این است درک و تبیین ما از صفت "انقلابی" و موصوف آن، سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) در پیوند با مشی سیاسی این سازمان.

۳. چوب بست تشکیلاتی:

یک سازمان انقلابی مسلح به جهانبینی مترقی و مشی سیاسی پیشرو در موضع طبقه کارگر و زحمتکشان، در ذاتش ابزار تکامل یابنده انقلاب است. یک سازمان یا حزب انقلابی وسیله است که باید پیوسته در رابطه تنگاتنگ با پراتیک مبارزاتی و نیاز های روز تکامل کرده و آبدیده تر و مستحکم تر شود، نه هدف و موجودی مقدس پیچیده در پارچه های نفیس اطلسی. وقتی یک سازمان سیاسی پیشرو بنا به هر دلیلی نتواند به وظیفه انقلابی اش عمل کند و یا نیاز های تکامل را برنتابد و همگام با رویداد ها و پیشاپیش آنها حرکت نتواند، باید عوامل بازدارنده آن را شناسائی کرده و در صدد رفع موانع برآمد، ورنه سازمان انقلابی به مثابه گردان پیشاهنگ طبقه کارگر و سائر زحمتکشان فلسفه و علت وجودی اش را از دست داده و یا به موجودی ارتجاعی مبدل شده و قلب ماهیت می شود.

تشکیلات در یک سازمان انقلابی "که به منافع طبقه خود و منافع زحمتکشان وفادار است و علیه نظامات کهنه به جنگ برمی خیزد و علیه نظام بهره کشی طبقاتی چه در سطح ملی و یا بین المللی - قد علم کرده است"، ابزار عمل، تجسم و تبارز عینی و عملی ایدئولوژی و

مشی سیاسی آن است. تشکیلات یک سازمان انقلابی از صدر تا ذیل جمعی متشکل با حدود و ثغور معین و موازین تشکیلاتی مثل "سنترالیسم - دموکراتیک"، "انتقاد و انتقاد از خود" و اصل "انتخابی بودن" ارگان های رهبری عمومی و محلی است که وحدت اراده و عمل در آن تمثیل می شود. اگر چنین نباشد، تشکیلات سازمان انقلابی یا به استبداد و بوروکراتیسم رهبری می گراید و یا به موجودی بی در و پیکر مبدل شده و از وحدت اراده و عمل و وحدت فکری - سیاسی در آن اثری باقی نمی ماند. تشکیلات یک سازمان یا حزب انقلابی ابزار اساسی است که در هر مقطع و مرحله انقلاب خط مشی انقلابی شامل وظایف، تاکتیک ها، ابزار و اشکال مبارزاتی و سازماندهی را به سوی تحقق هدف/اهداف تاکتیکی یا ستراتیژیک پیاده و جریان وقوع آن را رهبری می کند. از این منظر، سازمان و حزب انقلابی بر سائر ابزار انقلابی تقدم و ارجحیت منطقی و نه زمانی دارد. در یک تشکیلات انقلابی تعیین ارگان رهبری سطوح مختلف، بسته به شرایط، به شیوه انتخابی بوده و افراد و ارگان های رهبری سطوح مختلف سازمانی قابل تعویض اند.

با یک چنین هویت ایدئولوژیک، خصلت طبقاتی، مشی سیاسی و موازین تشکیلاتی انقلابی، "ساما" پس از ایجادش از موضع منافع ملی و منافع تاریخی زحمتکشان کشور پیشتاز نبرد سترگ و سهمگین ضد سوسیال امپریالیستی شده و سپس علیه طبقات ارتجاعی بومی رزمیده است. طی ۲۰ سال اخیر "ساما" در اشکال مختلف علیه اشغالگری نظامی بلاک امپریالیستی غربی به رهبری امپریالیسم جنایتکار امریکا و انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی باند منحرف و تسلیم طلب مطرود از "ساما"، علیه روند تسلیم طلبی ملی و طبقاتی در سطح جامعه از موضع منافع علیای ملی و منافع تاریخی زحمتکشان افغانستان روشنگری و افشاگری سیاسی کرده، موضع شفاف داشته و تباری جنایتکارانه و ارتجاعی امپریالیست های اشغالگر امریکا - ناتو را پس از شکست ستراتیژی اشغالگرانه شان در کشور ما با مزدوران فاشیست طالبی نگه داشته در آستین توطئه در حق کشور و زحمتکشان آن، افشاء و محکوم کرده و آن قدرت های جنایتگستر را تا همین امروز در نقش زمینه ساز، شریک، حامی و تقویت کننده ستم چند لایه، جنایات و خیانت های هولناک و آشکار مزدوران طالبانی دانسته است. در بیش از دو سال حاکمیت تراز فاشیستی طالبانی که به کمک مستقیم امپریالیسم امریکا و شرکاء و حمایت عملی و غیر رسمی دول امپریالیستی و ارتجاعی منطقه، که افغانستان را به زندان زنان و مردان بیکار و فقیر آن مبدل کرده و سرگرم اعمال ستم، استثمار، جنایت، تبعیض، شوونیسم جنسیتی - قومی و غارت ثروت های مردم کشور بوده اند؛ سامائی ها در امتداد خط فکری - سیاسی انقلابی بانیان "ساما" به تحلیل، موضعگیری، روشنگری و افشاگری سیاسی علیه این گروه خودفروخته و مرتجع ستم پیشه و جنایتکار، جنایات هولناک نوع هیتلری آن و پشت جبهه منطقه ئی و بین المللی آن و امتداد منافع هر یکی از قدرت های استعمارگر و توسعه طلب بیرونی در وجود این ابزار جنگ نیابتی، پرداخته اند.

در کلیه موارد "ساما" طی این مدت چهار و نیم دهه از زمان ایجادش تا امروز، در بررسی پدیده های اجتماعی مثل دولت، ارتش، دموکراسی، پارلمان، احزاب، قوانین، دموکراسی، انتخابات، آزادی بیان، فعالیت رسانه ئی، کار دموکراتیک، جنگ، صلح، تحرکات اقتصادی و فعالیت های فرهنگی - ایدئولوژیک و غیره، پیوسته اصل تعلق و ماهیت طبقاتی این پدیده ها، عرصه ها و روند ها و همسرستی و پیوند منافع متقابل استعمار - ارتجاع را منشأ تحلیل، رویکرد، موضع گیری و نقطه عزیمتش قرار داده است. آنگاهی که دست اندرکاران سازمان در هر سطحی با فراموشی وجه تمایز خود با نیرو های ارتجاعی در گستره جامعه، از این مبنا، تحلیل، رویکرد، موضع گیری و نقطه عزیمت عدول ورزیده اند، دچار اشتباه، شکست و یا انحراف اپورتونیستی "چپ" و به ویژه اپورتونیسم راست شده اند که در برخی از موارد خسران های خیلی جدی، گسترده و عمیق بر پیکره سازمان بر جای گذاشته است، و در این مورد اخیر، انحراف و تسلیم طلبی باند مطرود مرکزیت تا مرز خیانت آشکار ملی و تاریخی پیش رفته است.

یک برازندگی "ساما"، تفاوت اساسی آن با گروه های روشنفکری فاقد پایه اجتماعی کشور که برخی به تاریخ پیوستند، در اینست که علاوه از تفاوت های اندیشه و مشی سیاسی "ساما" با سائر گروه های جنبش چپ انقلابی کشور، این سازمان دارای پایه وسیع توده ئی و خصلت عملگرایی بوده است. بنا بر همین دو خصیصه، این سازمان ضربات زیادی را متحمل شده و پس از هر ضربه وارده از بیرون و از درون بر پیکرش، به اعتبار و پشتوانه خط مشی صحیح ایدئولوژیک - سیاسی و استواری کادر های ادامه کار آن، به رغم شرایط نامساعد و دشوار، با طرد انحراف و سبک کار نادرست، به بازسازی خود پرداخته است.

ضربات وارده از بیرون بر ساحت و پیکر سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) به کرات از جانب سوسیال امپریالیسم، جلادان "خلق و پرچم" و آدمکشان گروه های جهادی - طالبی اسلام سیاسی، دول مرتجع پاکستان و ایران و امپریالیسم غربی به محوریت امریکا وارد شده است.

ضربات وارده از درون بر پیکر "ساما" در اشکال انحراف از خط فکری - سیاسی و موازین تشکیلاتی این سازمان انقلابی وارد شده است. این انحرافات خود را در اشکال تسلیم طلبی ملی و طبقاتی در سه نوبت، ماجراجوئی های نظامی (اپورتونیسم چپ)، لیبرالیسم تازه اندیشی و لیبرالیسم پراگماتیستی، انحلال طلبی، ارتداد و مسخ فکری، بوروکراتیسم، دستورگرایی، استبداد، پاسویته، غیرسیاسی شدن، فساد ایدئولوژیک، اندیشه به خود، تکبر و تکروری، اندویدوالیسم و به ویژه دو دهه انحراف راست ایدئولوژیک - سیاسی مرکزیت منحرف و رسوا از موضع اندیشه، خط سیاسی، کاراکتر طبقاتی و تبیین "ساما" از امپریالیسم و تسلیم شدن شان به امپریالیسم اشغالگر و قاتل خلق افغانستان و استقبال از رسالت "متمدن سازی"، "مدرن سازی"، آوردن "دموکراسی"، "حقوق بشر" و "حقوق زنان"

امپریالیسم متجاوز و سرکوبگر خلق‌ها در افغانستان مستعمرهٔ مقهور و در نتیجه، سقوط ابدی شان در چاه ننگ، انحطاط، ابتذال و خیانت؛ خود را نمایانده و بروز کرده است. انحراف و تسلیم طلبی دو دههٔ اخیر مرکزیت خاطی و خائن مطرود علاوه از تحمیل تبعات زیانبارش بر دوش "ساما"، با بوروکراتیسم و استبداد، تهدید و تخویف، توطئه و نفی و انکار افراد و آحاد اصولی سازمانی در جو امنیتی ایجاد شده در پناه قدرت سرکوبگر نظامی و استخباراتی اشغالگران امپریالیست و دولت مزدور ساختهٔ آنان، فرصت‌های پیش آمده و تلاش‌های آحاد سازمانی را برای تدویر سومین کنگرهٔ سازمان و حساب‌گیری از این گمراهان شیفتهٔ زر و قدرت، بی‌اثر ساخته و موفق شد در اوج حدت مبارزات سازمانی توطئه‌گرانه و کودتاگرانه در عین تحریم افراد و واحد‌های اصولی سازمان در درون و برون کشور، همراه با تکی چند از افراد دیگر در نقش سیاهی لشکر و رأی‌دهنده، بدون حساب و کتابی رهبری خود را بر دوش آنان تحمیل کرده و پس از "تفاهم" مشترک بر سر «موکول کردن بررسی انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی از خط بنیانگذاران "ساما"»، «عجالتاً "تصاویر" این مکانیسم ناکام و رسوای ضد دموکراتیک - گذشت به نفع استعمار و ارتجاع - را به نام "فیصله‌ها" و "دستاورد" های سازمانی جا زده و به نام سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) ثبت اوراق کردند.

اما به رغم کلیه تلاش‌های مذبحانه و توطئه و سبوتاژ این تسلیم‌طلبان برای قلب ماهیت و یا انحلال و نابودی سامای انقلابی "مجید"، از همان زمستان سال ۲۰۰۲ میلادی تا امروز، خط ایدئولوژیک - سیاسی "ساما" شکست نخورده و این دیدگاه‌ها و عملکرد انحرافی تسلیم‌طلبان منحرف در برابر شالوده‌ها و ارزش‌های حیاتی و بنیادین "ساما" اقبال‌پذیرش سازمانی نیافته، موفق نبوده و عاملان انحراف راست و حاملان افکار تسلیم‌طلبانه و انحلال‌طلبانه نیز سر به صخرهٔ واقعیت وجودی "ساما" کوبیده و به جرم سیر در گمراهی و ارتکاب خیانت، در کمال سرشکستگی، از سازمان تجرید و طرد شده‌اند. خیانت این دستهٔ مطرود به "ساما"، به ملت سرافراز و آزادیخواه و خلق ستمکش افغانستان و به طبقه‌ای که در دومین کنگرهٔ سازمان به نام آن سوگند وفاداری خورده بودند - طبقهٔ کارگر - در ادامهٔ این نوشته خواهد آمد.

چرا سوء استفادهٔ تسلیم‌طلبانه از اعتبار مبارزاتی "ساما" و نامداران سامائی؟

تئورسین تسلیم‌طلبی "اعلامیهٔ ویژه" نویس در عین "کلاسیک" و "قرن بیستمی" نامیدن شعارها و سیاست‌های انقلابی "ساما"، وداع همیشگی خود و باند همراهان را از خط برنامهٔ انقلابی "ساما" به خامهٔ "مجید"، اعلام داشته، ولی مذبحخانه به قصد "شکار فرصت‌ها"، در صدد سوء استفاده از اعتبار مبارزاتی "ساما" و رهبران جانباز و خط‌گذار آن مثل زنده‌یادان "مجید"، "قیوم رهبر" و دیگر رهبران انقلابی این سازمان است تا بدین وسیله تعدادی از افراد خوش‌باور، متوهم و سرگردان صفوف سازمان را "شکار" کند.

دلیل این سوء استفاده فرصت طلبانه نیز بر ما آشکار است. در ادامه ورشکستگی تاریخی طبقات و نظام های ارتجاعی حاکم بر کشور ما و حمایت نیرو های استعمارگر از آن، طی چهار و نیم دهه اخیر کلیه نیرو های طبقاتی و امپریالیستی (شامل سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم) به وظایف و رسالت ضد انقلابی و استعماری شان عمل کرده اند: سوسیال امپریالیسم شوروی با زرین فلاذگان و جلاذدان "خلق و پرچم"، ارتجاع فئودالی و کمپرادوری با نمایندگان اسلام سیاسی جهادی - طالبی، دلان تکنوکرات و مزدوران مدنی و تسلیم طلب طی این ۴۵ سال آنگار یکی پی دیگری هم به رسالت تاریخی شان برای مقاصد استعماری - ارتجاعی عمل کرده، و هم ورشکسته و بدنام شده اند.

حال که در ادامه این آزمون تاریخی طبقات و نیرو های سیاسی، مزدوران تازه به دوران رسیده طالبی امپریالیسم اشغالگر در کشور طبق برنامه استعماری امپریالیسم و قدرت های ارتجاعی متحد آن، تک تازی می کنند، غیر از بدیل انقلابی، دموکراتیک و مترقی، بدایل دیگری در برابر آن وجود ندارد. جهادی ها که نسخه دوران جنگ سرد امپریالیسم امریکا و شرکاء بودند، با شکست و فروپاشی "کمونیسم روسی"، دیگر بی مصرف شده اند. جلاذدان "خلق و پرچم" نیز با آن کوهواره خیانت و جنایت، نیروئی منفور و مطرود از صف خلق اند. تکنوکرات ها و مزدوران مدنی به شمول رهبران و کادر های احزاب رسمی تسلیم طلب که وظیفه داشتند وعده های دروغین امپریالیسم اشغالگر را در کشور اشغال شده در اذهان توده ها بقبولانند و بدین وسیله زمینه های انقیاد ملی را به نفع امپریالیسم متجاوز و قاتل خلق مهیا سازند، پس از شکست ستراتیژی اشغالگرانه امپریالیسم در کشور ما و تفاهم و سازش آن با تاریخ اندیش ترین مخالفان طالبانی این وعده های کاذب در نقش مدافعان ارزش های فرهنگی - اجتماعی نیمه فئودالیسم فرتوت، این طیف های مزدوران خودفروخته "مدنی" و تسلیم طلب نیز رسوای عام و بی مصرف شده اند.

لذا با چنین ورشکستگی تاریخی سیاست ها، مواضع و عملکرد ارتجاعی و امپریالیستی، بهترین گزینه قدرت های امپریالیستی برای گرد آوردن افراد حول شعار های به ظاهر فریبنده دموکراسی، مدرنیته، حقوق بشر، حقوق زنان و غیره در برابر ظلمت پسندی طالب در عین دیوار چین کشیدن میان مخلوق جنایتکار طالبانی و خالق جنایتگستر امپریالیستی عمدتاً امریکائی آن و جدا دانستن و تبرئه امپریالیسم طالب پرور امریکا - ناتو، با سوء استفاده از اعتبار نماد ها، نهاد ها و شخصیت های خوش نام و بلند آوازه جنبش انقلابی کشور و به ویژه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) و شخصیت های نام بردار آن مثل دو جاودانه انقلابی و آزادیخواه کشور "مجید" و برادر هم‌رزم و هم‌سرنوشتش "قیوم رهبر"، داوود سرمد، استاد رسول جرأت، شریف و "یک شهر شهید" شاهدش، است.

امپریالیسم و دلان تسلیم طلبش به شمول "اعلامیه ویژه" نویس و قیج، این کار را فقط با یدک کشیدن نام و نشان "ساما" و اسامی رهبران جاننازش جدا از اندیشه ها و ارزش های بنیادین مطروحه نزد آنان؛ با قلب ماهیت "ساما" و سقوط آن سطح یک سازمان تسلیم

طلب و ارتجاعی دمساز با اهداف استعماری - ارتجاعی از موضع طبقاتی بورژوازی کمپرادور در کسوت روشنفکری، میسر می‌دانند.

آری، آنانی که به این مزدوران مدنی و تسلیم طلبان فراری نان و مکان می‌دهند، فرمان نیز می‌دهند و از آنان کار می‌کشند. این وظیفه ایست که به "اعلامیه ویژه" نویس/نویسان تسلیم طلب فراری و خفته در آغوش امپریالیست های ناتو اعم از جرمن و امریکای شمالی، به آنان تفویض شده است. این کار تمام هم و غم و تم اصلی "اعلامیه ویژه" است.

عدول از رویکرد طبقاتی "ساما" در تحلیل پدیده های اجتماعی و دوری از این موضع که "مسئله ملی در نهایت مسأله ای طبقاتی است"، تبیین تاریخی "ساما" از پدیده امپریالیسم و "مأموریتش" را به دست فراموشی سپرده و با سفسطه های رویزیونیستی و انقیاد طلبانه در مورد اهداف و مأموریت امپریالیسم که گویا امپریالیسم "امریکا و شرکای ناتوی تجاوز و اشغالگری اش" در کشور ما به خاطری "حضور میمون" دارند که وظیفه انقلاب دموکراتیک ضد فئودالی را انجام داده و "شاخ و پنجه فئودالیسم را بشکنند" (سیری در آفاق اندیشه). و به غلط نتیجه می‌گرفتند که در چنین حالتی که امپریالیسم پیشگام زدن فئودالیسم و آوردن "تمدن، ترقی، دموکراسی و تکنیک" شده است، باید رهبری آن را در کشور خود پذیرفت و از تشریف فرمائی شان در کشور پایمال شده آبائی خود استقبال شایان کرد و بر جنایات روزمره شان از جمله لگد زدن به استخوان جمجمه یک افغان توسط سربازان "قوای دوست" المانی و شاشیدن بر اجساد مرده طالبان توسط "دوستان امریکائی" و به رگبار بستن کودکان کار، محافل عروسی و شفاخانه ها توسط "دوستان یانکی" را با دیده اغماض نگریست.

در ادامه انحراف ایدئولوژیک - سیاسی و در نتیجه، ارتکاب "خیانت ملی" و "خیانت تاریخی" (در ذیل به این دو مقوله خواهیم پرداخت) باند تسلیم طلب، در سطر سطر و کلمه کلمه این "اعلامیه ویژه" انحرافی و تسلیم طلبانه دوری‌گزینی و پشت کردن اعلامیه نویس/نویسان از ادبیات دموکراتیک، درک طبقاتی از پدیده های اجتماعی - تاریخی و ماهیت ارتجاعی، متجاوز و ستمگر امپریالیسم و رسالت غارتگری و سرکوبگری آن، هویدا است. با این آشغال تسلیم طلبانه و ادامه "گذشت تاریخی به نفع امپریالیسم و ارتجاع"، اعلامیه نویس تسلیم طلب به کمک امپریالیسم اشغالگر کمر بسته و تسلیم و انقیاد ملی را پایه تئوریک داده و تجاوز و اشغالگری امپریالیستی را توجیه و تقدیس کرده است.

دفاع از "نظام جمهوریت"، دستاورد ها، قانون اساسی، دموکراسی، آزادی بیان...

"اعلامیه ویژه" نویس انقیاد طلب پس از یک مقدمه کوتاه، سرهم بندی مطالب بی ربط و پرت و پلا نویسی تسلیم طلبانه در مورد طالبان، در صفحه دهم "اعلامیه ویژه" ضمن استقبال از اشغال نظامی کشورش، آن را به فال نیک گرفته و در عین حال در دفاع از

دستاوردها و "رویداد خوب" ناشی از "امر بد" چنین سفیهانه و خائنانانه می نویسد: "در پهلوی یک امر بد، شاید رویداد خوب هم اتفاق بیفتد: رویداد بد آن است که افغانستان با وجود حوادث تلخ از جمله حضور قوت های خارجی و عدم استقلال لازم، فساد لجام گسیخته، جفاکاری ها، دغل بازی ها و ده ها کاستی و مشکل دیگر، در حرکت عمومی و کلیت خویش، سینه خیز و لرزان رو به جلو، یعنی پیشرفت، مدرنیزاسیون، مدرنیته، به خصوص نهاد سازی، سیستم شدن و ده ها مظاهر ترقی و تمدن جدید به پیش می رفت...".

در کجای این نقل قول موضع و دیدگاه سامائی وجود دارد؟ هیچ! "حضور قوت های خارجی و عدم استقلال لازم" یعنی چه؟ چرا قوت های اشغالگر نی؟ و چرا کشور مستعمره نوشت؟؟؟

این موضع خائنانانه و انقیاد طلبانه تئورسین تسلیم طلبی از موضع "ساما" و تحت نام و آرم "ساما" در حالست که زنده یاد "مجید" از جایگاه رفیع رهبری این سازمان در فردای اشغال نظامی کشور توسط "قوت" های نظامی اشغالگر شوروی به کشور ما در ششم جدی ۱۳۵۸ ش، همونا با صفیر مسلسل های رزمندگان پیشتاز سامائی، شبنامه "روس اشغالگر در سرایشیب رسوائی و تباهی" را نوشته و توزیع کرد و در آن به طور مستدل شکست سوسیال امپریالیسم اشغالگر و ایادی خیانت پیشه بومی اش را به طور داهیانانه پیش بینی کرده و شعار "بریده باد زبانی که در برابر تجاوز امپریالیسم خاموش بماند!" را سر داده و با شعار حماسی آزادیخواهانه "یا مرگ یا آزادی!" از جایگاه رهبری "ساما" «پیکار قاطعانه، بی برگشت و بی امان را علیه امپریالیسم روس و بردگان میهن فروش آن اعلام" کرده و خودش حین پیشتازی در رهبری آن نبرد سهمگین آزادیبخش، جاودانه شد.

بیست و دو سال قبل حین اشغال نظامی کشور ما توسط امپریالیست های امریکا - ناتو "شاهین بال شکسته" با "یک شهر شهید" شاهد در قفا، حین رهبری گردان انقلابی "ساما" با اتخاذ این موضع انحرافی و خائنانانه که امپریالیسم متجاوز و قاتل خلق ما "پیشرفت، مدرنیزاسیون، مدرنیته، به خصوص نهاد سازی، سیستم شدن و ده ها مظاهر ترقی و تمدن جدید" را به ما به ارمغان می آورد و لجاجت نمایندگان اسلام سیاسی در نقش مدافعان سرسخت ارزش های فئودالی از قبیل ملا سیاف، ملا محسنی، ملا عمر و... پس از "تسجیل اصول و ارزش های دموکراسی در سطح قانون اساسی"، خاتمه یافته و افغانستان به کشوری "دموکراتیک" مبدل شده که از بستر آن "جنش ها و تشکلات دموکراتیک، ملی و مترقی" جوانه خواهند زد.

چه وقاحت و عوامفریبی تسلیم طلبانه ای! این موضع تسلیم طلبانه در نقل قول بالا در نقطه مقابل دیدگاه پیشرو طبقاتی و ضد امپریالیستی "ساما"ی "مجید" قرار دارد و خود برهانست قاطع بر انحراف و خیانت از راهی که به خون سرخ "مجید" و "یک شهر شهید" رنگین شده است.

با این وضاحت دیدگاه "ساما" در مسأله، چرا چنین استنباطی از امپریالیسم و رسالتش در کشور اشغال شده ما صورت می‌گیرد، آنهم دزدانه زیر نام "ساما" و با آرم آن؟ پاسخ این مسأله برمی‌گردد به حدود ۲۲ سال قبل، یعنی به اوائل سال ۲۰۰۲ میلادی (زمستان ۱۳۸۰ش) پس از اشغال نظامی افغانستان توسط امریکا - ناتو. مطابق تحلیل "ساما" از امپریالیسم و اشغالگری نظامی اش، از هفتم اکتوبر سال ۲۰۰۱م به بعد طی دو دهه افغانستان کشوری بود اشغال شده و مستعمره و در این اگر و مگری وجود نداشت و تضاد عمده جامعه ما تا پایان اشغال، تضاد با امپریالیسم اشغالگر و ایادی بومی اش بود. باز بر طبق سنن مبارزاتی و آزادیبخش "ساما"، این سازمان بر پایه آن تضاد عمده می‌بایستی به رسم بانی و رهبر آن زنده یاد "مجید" با شعار "یا مرگ یا آزادی!" علیه اشغال و اشغالگر و رژیم پوشالی مزدور آن موضع می‌گرفت و به اشکال مقتضی و ممکن می‌رزمید.

درست همین موضوع، مشکل اساسی و پاشنه آشیل تسلیم طلبان منحرف طرد شده از "ساما" را می‌ساخت. برای رفع این مشکل، در اولین فرصت در زمستان سال ۲۰۰۲ چند ماهی پس از اشغال افغانستان، به طور شتابزده پلنومی را دعوت کردند که نصاب آن به دلیل دوری تعدادی از اعضای مرکزیت آن روز سازمان کامل نبود و با بالا کشیدن تعدادی بلی گوی به جای آنان، سرباند مفتن در نقش تئوریسین تسلیم طلبی مافی الضمیر خود را بیرون داد که در تاریخ ساما به "تئوری تج" مشهور شد و تعدادی از همکاران این تئوری تسلیم طلبانه را تقویت کردند و در برابر نمایندگان اقلیت "کمیته تشکیلات" کسب اکثریت کرده و انحراف خود را تصویب کرده و رسمیت بخشیدند و نمایندگان اقلیت هم پس از استدلال محکم تئوریک - سیاسی در مورد امپریالیسم و اشغال، جلسه را ترک کرده و انحراف مرکزیت خاطی و تسلیم طلب را به اطلاع تشکیلات و واحد های سازمانی رسانیدند و دست به کار شدند و کادر ها و تشکیلات سازمان را علیه مرکزیت منحرف تسلیم شده بسیج کردند (در ادامه در جای دیگری در مورد این پلنوم به طور مشخص صحبت می‌کنیم).

طبق فیصله های پلنوم که تئوریسین تسلیم طلبی طی بازدیدی در سال بعد (ماه می ۲۰۰۳) از واحد تشکیلاتی اروپا مجدداً بر این موضوع صحنه گذاشت، "تضاد امپریالیسم با فئودالیسم واقعی است، نه تصنعی" و "طبق گزارش کتبی یکی از دو رفیق شرکت کننده و معترض در آن پلنوم، بر طبق تحلیل تئوریسین تسلیم طلبی در شکل ارائه "تئوری تج"، "امپریالیسم بر آنست که به کشور ما ترقی، تمدن، تکنیک و دموکراسی بیاورد و برای آن که چنین کند، باید فئودالیسم و نمایندگان سیاسی آن - اخوان - را بزند. بناءً، تضاد عمده جامعه ما با فئودالیسم و مسأله روز آن، مسأله دموکراسی است، نه آزادی ملی!" و از این مغالطه تسلیم طلبانه نتیجه گرفتند که "چون قوت های خارجی" (امپریالیست ها) به کشور ما برای چنین مأموریتی مترقی "حضور" دارند، ما باید اسم و رسم سازمان را همراه خود سازمان « ۹ متر زیر زده»، رهبری امپریالیسم را پذیرفته و برویم پی کار دموکراتیک علنی."

این بود نکات اساسی و خطوط برجسته تئوری تسلیم طلبانه و خائنانه مشهور به "تئوری تسج" ارائه شده توسط فرد اول مرکزیت منحرف و مطرود. باند رهبری منحرف و تسلیم طلب به زودی چنین کرده و پس از تعطیل "ساما"، مثل دو طیف تسلیم طلب دیگر در گستره جامعه و جنبش چپ کشور، با دریافت وجوهی به دالر و یورو از اشغالگران، رفتند پی ایجاد احزاب علنی و "ان جی او" های دزد و غارتگر در زیر بیرق امپریالیست های اشغالگر و طبق قوانین وضع و دیکته شده توسط آنان به گفته خود شان به کار "دموکراتیک علنی" پرداختند (در ادامه به این موضوع خواهیم پرداخت). اعضای مرکزیت منحرف به جرم این انحراف از خط انقلابی "ساما" و ارتکاب خیانت ملی و تاریخی، برای همیشه از ساحت منزه "ساما" طرد شده و به گودال ابدی ننگ و خیانت سقوط کردند.

با این توضیح و مقابله مواضع انقلابی "ساما" با مواضع تسلیم طلبانه فوق در مورد امپریالیسم و مأموریتش، شاید خوانندگان محترم تا حدودی تقابل این مواضع متضاد و دلیل خیانت و طرد شدن این باند را و دلیل دستبرد زدن این ورشکستگان و رهنان به معنویت انقلابی سامای "مجید" و سوء استفاده از نام و آرم سازمان و هویت رهبران جانباز انقلابی و آزادیخواه آن را دریافته باشند.

اعلامیه نویس در پیوند با تبعات اشغال نظامی افغانستان توسط امپریالیسم متجاوز، اشغالگر و قاتل امریکا و متحدان در هفتم اکتوبر سال ۲۰۰۱ میلادی سه نکته یا "رکن" مرتبط به هم را در صفحه شانزدهم چرند نامه اش چنین مطرح کرده و در صفحه ۱۸ از آن چنین نتیجه می گیرد:

"مبهن است که اوضاع افغانستان پس از حادثه ۱۱ سپتمبر تا سقوط نظام جمهوریت یک اوضاع استثنائی، فوق العاده، خاص و پیچیده بوده که نه شباهت به گذشته کشور ما داشت و نه هم در سایر کشورها!... اگر بتوانیم با امانت ادای مطلب نمائیم، تعداد دوستانی که در کشور های عمدتاً غربی سکونت داشته اند، بر مسأله، کلمه یا مفهوم اشغال افغانستان به وسیله قوت های مهاجم خارجی تحت نام (اتحاد بین المللی مبارزه با تروریسم) به ریاست امریکا، پس از رویداد ۱۱ سپتمبر اصرار و تأکید داشتند. دولت جمهوری را دست نشانده و مزدور خارجی معرفی و این پروسه را از نگاه شکل و محتوا شبیه تهاجم و اشغال افغانستان به وسیله اتحاد جماهیر شوروی سابق می دانستند.

آنچه از این تحلیل استخراج می گردید، عبارت بود از عمده شمردن تضاد خلق افغانستان با اشغالگران خارجی که شرایط، حل آن را در دستور کار قرار داده است. خواه ناخواه وظیفه تدارک و انجام جنگ آزادی بخش، در سرلوحه کار عملی قرار می گرفت و یا به زبان ساده، طرح شعار "همه تفنگ ها یا همه قلم ها به سوی خارجی های اشغالگر"، که خود به خود از طریق سرنگونی جمهوری اسلامی میسر می گردید.

رکن دوم که منتج از این تحلیل می گردید، عبارت بود از این که هر گونه فعالیت مبارزاتی رسمی عملی با استفاده از شرایط قانونی موجود، شامل ایجاد نهاد های دموکراتیک

(حزب، سازمان، انجمن) سیاسی، اجتماعی، مدنی و راجستر و ثبت شان در رسمیات دولتی، شرکت در انتخابات، ائتلافات و... به معنای تسلیم طلبی، انحراف از خط بنیانگذاران، جرم و در خدمت اشغالگران قرار دارد.

رکن سوم... عبارت بود از این که آیا این امپریالیسم و اشغال، فئودالیسم، جامعه سنتی و مناسبات ماقبل سرمایه داری را احیاء و تقویت می نماید و یا این که ماهیت اجرای سیاست ها و برنامه شان مطابق سلطه و منافع امپریالیستی... در نقطه مقابل مناسبات فئودالیت، جامعه سنتی و ماقبل سرمایه داری در جهت وابسته سازی مدرن این حوزه جغرافیائی قرار دارد."

"برداشت ما چنین است که در دوران جمهوریت با وجود حضور قوت های خارجی برای ما و خلق افغانستان سخت دردناک و در تقابل با افتخارات تاریخی و ملی ما بود، همچنان این سلطه و تضاد با ارتجاع در مقام عمدگی قرار داشته... و از نظر ما دوران جمهوریت یک مجال تاریخی و فرصت کافی برای نیروهای روشنفکری و دموکراتیک بود تا با استفاده لازم و مشروع از شرایط به شکل متحدانه و ایجاد جبهه وسیع، استحکاماتی را به وجود می آوردند که امروز می توانست در میدان مبارزه ممد واقع شده و نقش آفرین می شد."

در این نقل قول فوق جان مطلب، مافی الضمیر و مقصود اصلی "شاهین بال شکسته" در نقش دلال استعمار و "اعلامیه ویژه" ۲۸ صفحه ئی اش نهفته است، که به قرار زیر و آشکارا در نقطه مقابل تحلیل، مواضع و رویکرد "ساما" و خط ایدئولوژیک - سیاسی بنیانگذاران "ساما" قرار دارد:

۱. مغلطه نویس تسلیم طلب برای فرو کاستن از گستره و ابعاد مخالفت سرتاسری اعضاء و کادر های "ساما" با این خط انقیاد طلبانه و ارتجاعی، به رغم تظاهر بر "امانتداری"، به طور غیر امانتدارانه و به مقصد اغوای خوانندگان بی خبر از پسمنظر تقابل دو خط تسلیم طلبانه و ستیزه جویانه در گستره این سازمان، این مخالفت سراسری را بدون ذکر نام "ساما" و تعلق سازمانی مخالفان و تمسک شان به خط و ارزش های مطروحه، به "تعداد دوستانی که در کشور های عمدتاً غربی سکونت داشته اند"، محدود می سازد؛

۲. این "تعداد از دوستان" (که عبارت اند از اکثریت سامائی های وفادار به ارزش های حیاتی آن عمدتاً در داخل کشور و همچنان در برون مرز) بر سر "مسأله، کلمه یا مفهوم اشغال افغانستان به وسیله قوت های مهاجم خارجی تحت نام (اتحاد بین المللی مبارزه با تروریسم) به ریاست امریکا، پس از رویداد ۱۱ سپتمبر اصرار و تأکید داشتند" و "دولت جمهوری را دست نشانده و مزدور خارجی معرفی و این پروسه را از نگاه شکل و محتوا شبیه تهاجم و اشغال افغانستان به وسیله اتحاد جماهیر شوروی سابق می دانستند" و "آنچه از این تحلیل استخراج می کردند، عبارت بود از عمده شمردن تضاد خلق افغانستان با اشغالگران خارجی" و ارتجاع متحد آن و "خواه ناخواه وظیفه تدارک و انجام جنگ

آزادبخش، در سرلوحه کار عملی قرار می گرفت که خود به خود از طریق سرنگونی جمهوری اسلامی میسر می گردید؛

۳. بر خلاف درک و دید این "تعداد از دوستان"، "مبرهن است که اوضاع افغانستان پس از حادثه ۱۱ سپتمبر تا سقوط نظام جمهوریت یک اوضاع استثنائی، فوق العاده، خاص و پیچیده بوده که نه شباهت به گذشته کشور ما داشت و نه هم در سائر کشورها! ". یعنی نه افغانستان در زمان "حضور قوت های خارجی" به ریاست امریکا، مثل زمان اشغالگری اتحاد شوروی، یک کشور اشغال شده و مستعمره بوده است و نه "حضور قوت های خارجی به ریاست امریکا" در افغانستان حضوری اشغالگرانه بوده و نه این "قوت های خارجی" اشغالگر بوده اند. لذا، این دو مأموریت در ماهیت خود، از هم متمایز بوده اند؛

۴. اعلامیه نویس سفسطه باز که اسلوب یا متدولوژی دیالکتیکی را نیز مثل سائر ارزش های پیشرو "ساما" با اکلکتیسم و اسلوب مکانیکی عوض کرده است، با فراموشی عام بودن تضاد و مطلق ساختن خاص بودن تضاد و درک نادرستش از رابطه دیالکتیکی میان تضاد عام و خاص، از مقایسه بند های دوم و سوم فوق به شیوه متافیزیکی چنین نتیجه می گیرد که گویا تحلیل و رویکرد دگماتیکی و "شعارها و سیاست های کلاسیک قرن بیستمی" "این تعداد دوستان" در تحلیل ماهیت امپریالیسم، مأموریت، "اشغال با شیوه و مضمون مدرن" و "اوضاع استثنائی افغانستان" حین "حضور قوت های خارجی"، ره به ترکستان می برد. این رویکرد کلاسیک "دوستان" با استناد گذشته در حالی صورت می گیرد که حالا قرن بیست و یکم است و امپریالیسم امروز مثل امپریالیسم دیروز نیست و به بودای نیک صفتی مبدل شده است؛ به همین سیاق، مضمون مأموریتش نیز دگرگون شده و جای اشغالگری دیروزی با "شیوه و مضمون کلاسیک" را "اشغال با شیوه و مضمون مدرن" گرفته است. لذا، در اشغالگری "با شیوه و مضمون مدرن" به رغم "حضور قوت های خارجی" در کشور ما، اشغالگرانی که به کمک آمده اند تا چهره کشور ما را مدرن سازند، حاکم این سرزمین اشغالی نبوده و اراده ملی مردم افغانستان نیز در مورد تعیین سرنوشت و نظام سیاسی دلخواه شان بر کشور مستقل و دارای حاکمیت ملی از کانال "انتخابات شفاف" تمثیل می شود؛

۵. در بعد اجتماعی نیز "نظام جمهوریت" مستقر شده و رهبری دولت به شیوه انتخابی تعیین می شود؛ دموکراسی حاکم است و گرگ و میش در کنار هم زیست با صفا دارند؛ بهترین قانون اساسی در سطح منطقه، انتخابات، پارلمان در نقش خانه ملت، قانون احزاب، فعالیت علنی دموکراتیک احزاب در چارچوب قانون احزاب و قانون اساسی، آزادی بیان و سائر آزادی های مدنی، آزادی زنان و غیره، از دستاورد ها و تحایف بزرگ "حضور قوت های خارجی در کشور" محسوب می شود؛

۶. حال که امپریالیسم در کسوت "قوت های خارجی" آمده تا فداکاری کند و وظیفه انقلاب دموکراتیک «زدن فئودالیسم» را در کشور ما برای "مدرن" و "دموکراتیک" سازی

سیمای جامعه ما انجام می دهد، همه نیروهای جامعه سیاسی شده اند، ولی ما که در حد یک سازمان «حلقه بین» باقی مانده ایم، باید سازمان را زیر زده، برویم در عین استقبال از این مأموریت مترقی و سخاوت "قوت های خارجی"، با قبول رهبری آنان و پذیرش مفاد اسارت آور قانون اساسی مستعمراتی و قانون احزاب و سپری کردن امتحان اسلامی در وزارت عدلیه رژیم به عنوان نخستین شرط آن، احزاب علنی را در وزارت های داخله و عدلیه "نظام جمهوریت" به ثبت رسانیده و با ایجاد چند "ان جی او" در نقش پشتوانه مالی این احزاب، وارد روند "سیاسی" شده و به فعالیت علنی دموکراتیک بپردازیم.

دیدگاه ها و مواضع "ساما" در بند دوم فوق در مورد امپریالیسم، مأموریتش، حالت اشغالی و مستعمره بودن کشور حین دوران اشغال و دولت مزدور ساخته و پرداخته آنان (به اصطلاح نظام جمهوریت)، تضاد عمده با اشغالگران امپریالیست و ایادی بومی شان و تکلیف مبارزاتی "ساما" همراه با فراخوان آن به گونه شفاف بیان شده است و اعلامیه نویس نیز بر آن اذعان دارد.

در ادامه قبل از آن که به تشریح اناتومی "نظام جمهوریت" و دیدگاه "ساما" در مورد ماهیت و عناصر مرکبه، قانون اساسی و عملکرد آن از منظر ملی و طبقاتی بپردازیم، بر تبیین انحرافی و انقیاد طلبانه چرند نویس ظلمت پسندی از مفهوم "اشغال" مکث کوتاهی می کنیم که ظلمت "آفاق اندیشه" تسلیم طلبانه اش بر فراز لجنزارها را به قول فردوسی "ز خورشید بر چرخ تابنده تر" می داند. اعلامیه نویس در صفحه ۲۱ هرزنامه اش جمله "جای اشغال با شیوه و مضمون مدرن را اشغال در نوع وحشی و قرون وسطائی (منظورش دوره حاکمیت جاری طالبان است) گرفته است"، را به کار برده است. در ترکیب "اشغال با شیوه و مضمون مدرن" مقصود اصلی نویسنده هرزه سرای گنجانده شده است و آن این است که اشغالگری امپریالیسم امریکا و شرکای تجاوزش به کشور ما، هم در شیوه و هم به ویژه در مضمون با استعمار کهن و به خصوص با شیوه و مضمون اشغالگری سوسیال امپریالیسم شوروی (نویسنده برای گریز از ادبیات شناخته شده انقلابی و سامائی "به جای سوسیال امپریالیسم شوروی"، عامدانه و آگاهانه از اسم رسمی "اتحاد شوروی" استفاده می کند) فرق می کند، زیرا آن یکی در پی اهداف استعماری کشور ما را اشغال کرد، ولی این یکی به هدف "مدرن" سازی کشور و "زدن فئودالیسم" و "شکستن شاخ و پنجه" نمایندگان سیاسی آن در کسوت اسلام سیاسی و نحله های جهادی و طالبی آن در کشور ما "حضور شریفانه" دارد.

به پاسخ این اغواگری وقیحانه و تسلیم طلبانه "اعلامیه ویژه" نویس/نویسان پیرامون اهداف استعماری، باید نگاشت که مضمون استعماری به رغم شیوه ها و اشکال پیوسته متغیر آن، در درازنای تاریخ استعمار پیوسته ثابت بوده است و در چند کلمه بیان می شود: غارتگری، ستم، استثمار، سرکوب آزادیخواهی خلق ها و نفی تاریخ ملت ها.

به رغم این اغتشاش آفرینی تسلیم طلبانه اعلامیه نویس، استعمارگران چه در اشکال کهن، چه نوین و یا ترکیب هر دو، با مضمون و اهداف اقتصادی، سیاسی و نظامی برای تاراج منابع و استثمار نیروی کار و تسخیر بازارها؛ برای دستیابی به مناطق دارای اهمیت نظامی و بازرگانی و کنترل آن و ایجاد پایگاه ها و مراکز نظامی - اطلاعاتی؛ و برای نقش آفرینی سیاسی در منطقه معین، به لشکرکشی و هجوم قسمی یا همه جانبه به نقاط کلیدی مورد نظر پرداخته و سرزمین ها و کشورها "فتح" کرده اند. در طول تاریخ استعمار، همزمان با تجربه اندوزی استعمارگران و امپریالیست ها در تجاوزات استعماری و قد برافراشتن مردمان دنیای مستعمرات و کشور های تحت سلطه و عمده شدن صدور سرمایه توأم با بهره مندی استعمارگران از دستاورد های علمی - تکنولوژیک در عرصه های نظامی، اطلاعاتی، مدیریت، انتقال، مواصلات، بانکی، فرهنگی، هنری و غیره، دم به دم با حفظ مضمون اشغالگری و ماهیت سیاست و رویکرد استعماری، شیوه ها و شگرد های استعماری را غنی تر، ظریف تر، پیچیده تر و همه جانبه تر ساخته اند تا از قبیح سیاست و عملکرد خشن استعماری خود کاسته و زمینه های تحمیل سلطه و یوغ استعماری را بر دوش ملت ها و خلق های مورد هجوم خود مهیا ساخته باشند.

از این رو، هجوم همه جانبه و سیاست استعماری امپریالیسم امریکا با به کارگیری ترکیبی از شیوه های کهن و نوین استعماری با بهره وری از دستاورد های علمی - تکنولوژیک در خدمت آن در افغانستان اشغالی طی دو دهه اخیر، مضمون استعماری اقتصادی، سیاسی، نظامی و استخباراتی داشته و در صدد غارتگری، سرکوب آزادیخواهی خلق، نفی تاریخ ملت افغانستان و تقویت ارتجاع مذهبی در شمائل اسلامگرایان جهادی - طالبی بوده است. لذا، افاده و استنباط سخیف، غیر علمی، غیر تاریخی و خائنانانه اعلامیه نویس از "شیوه" و به خصوص از "مضمون مدرن اشغالگری" امپریالیست های امریکا - ناتو در افغانستان مستعمره آنست تا از جایگاه دلال و نوکر کمر بسته استعمارگر امپریالیستی، هم از قبیح اشغال کشور کاسته، هم ماهیت مأموریت آن را در کشور ما دگرگونه نشان داده و هم چاکری و خوشخدمتی خود و همراهانش را به درگاه استعمارگر قاتل خلق کشور ما توجیه تئوریک کرده و در قبال ولی نعمتان خود به نمایندگی از هم کاسه هایش به اصطلاح مردم ما، "نمک حلالی" کرده باشد.

چاکر اعلامیه نویس استعمار ضمن مباهات بر بردگی استعمار امپریالیستی در موارد ذکر شده فوق از منظر ملی و گذشت از منافع ملی به نفع استعمار، در بعد اجتماعی و یا دقیق تر، طبقاتی، با گذشت تاریخی از موضع زحمتکشان به نفع ارتجاع حاکم کشور و ترک رویکرد و تحلیل طبقاتی "ساما" در مورد صبغه و ماهیت طبقاتی مقوله های "نظام" و "دولت" و مولفه ها و ارکان دولتی و روبنائی به طور کلی در یک جامعه طبقاتی و مستعمراتی، مرتکب دو انحراف بزرگ شده است:

الف - انکار این واقعیت که در یک کشور مستعمره کلیه ارکان دولتی همراه زیربنای اقتصادی، طبق مطامع و نیازهای قوت‌های اشغالگر شکل می‌گیرد و قوای ثلاثه نظام مستعمراتی، به شمول مقننه (پارلمان) و قضائیه در کنار بخش اداری و دستگاه‌های جنگی - امنیتی دولت پوشالی مزدور در نقش زائده مستعمراتی سیستم استعماری برای کاستن از قبح حضور اشغالگاران و قانونمند نشان دادن آن (تصویب چنین حضور و عملکرد اشغالگرانه در پارلمان پوشالی)، در خدمت اشغالگران قرار داشته اند؛

ب - سر از گریبان ارتجاع بیرون آورده و با اغتشاش آفرینی شناخته شده در مورد ماهیت این نهادها به مثابه پایه و روساخت اجتماعی نظام حاکم در دو دهه گذشته بر کشور، چنین نگرش تسلیم طلبانه طبقاتی را افاده می‌کند:

"... در این دوران (دوران اشغال نظامی افغانستان مستعمره توسط امریکا و شرکاء و "نظام جمهوریت") شاهد تحولات مثبت و دستاورد‌های قابل ملاحظه‌ای بودیم که به مثابه یک گام بزرگ به سوی مدرنیته، ترقی و انکشاف در صد سال اخیر بی سابقه بوده. این تحولات در عرصه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، تنظیم و شکل‌گیری اردوی ملی و... کاملاً واضح و غیر قابل انکار می‌باشد که نیاز به برشمردن یکایک آن‌ها نمی‌باشد. دموکراسی، آزادی عقیده و بیان، مطبوعات، آزادی تشکیل احزاب، تشکلات، جریان‌های سیاسی و مدنی، اصل انتخابات، تظاهرات و حرکت‌های اجتماعی، به خصوص وجود قانون اساسی با روح دموکراتیک که در سطح منطقه بی‌مانند بود، با همه نقص و عیب، کاستی و کمی، در نوع خود و به طور عمومی در سرنوشت سیاسی و اجتماعی یک دستاورد بزرگ و یک گام به جلو محسوب می‌شود." (صفحه ۵ "اعلامیه ویژه")

«جان گو تائو»^{*} اعلامیه نویس در نقش یک شارلاتان تسلیم طلب فراموش می‌کند که همان "قوت‌های خارجی" که وی، شرکای خیانتش و همتایان تسلیم طلبش در دیگر گروه‌های منحرف تسلیم شده به اشغالگران کشور و قاتلان خلق افغانستان از حضور اشغالگرانه آنان در کشور اشغال شده ما استقبال شایان کردند؛ نیروی اشغالگری است که توسط یک بلاک یا پیمان نظامی استعمارگر امپریالیستی به کشور ما برای اهداف معین استعماری گسیل شده اند؛ سیستم استعماری‌ای که در کشور ما حضور کهن - استعماری دارد و به مثابه یک سیستم، زیربنا و روبنای نظام امپریالیستی به شمول دستاورد‌های علمی، تکنولوژیک و اطلاعاتی را در بخش‌های نظامی، استخباراتی، تبلیغات، شکنجه، سرکوب، مدیریت و گسیل نیرو از زمین، هوا و دریا با کلیه روش‌ها، شگرد‌ها و ابزار نرم و سخت سرکوب و از خودبیگانگی توده‌ها و جوانان کشور ما به خدمت می‌گیرد. به علاوه، استعمارگر متجاوز مزید بر حضور تجاوزکارانه سیستم خودش در افغانستان اشغالی به مدد شعارهای دروغین از روز نخست اشغالگری اش زیربنا و به ویژه روبنای دولت مزدور خودساخته اش را در بخش‌های اجرائیه، مقننه و قضائیه به مثابه زائده مستعمراتی نظام امپریالیستی به گونه‌ای شکل داده و ارگان‌های پوشالی آن را در عرصه‌های مختلف

دستچین و تعبیه کرده که بتوانند هم اغواگر باشند و هم در کلیه عرصه ها با تولید و بازتولید، در راستای تحقق اهداف استعماری نظام امپریالیستی خدمت کنند. پس بیهوده نبود که دیروز در دوره اشغال، امپریالیسم اشغالگر در کشور مستعمره مقهور ما از "دموکراسی، آزادی عقیده و بیان، مطبوعات، آزادی تشکیل احزاب، تشکلات، جریان های سیاسی و مدنی، اصل انتخابات، تظاهرات و حرکت های اجتماعی، به خصوص وجود قانون اساسی بی مانند در سطح منطقه" دم می زد و امروز پس از دو دهه دلال استعمار در حسرت فروریختن آوار نظام پوشالی مستعمراتی، آن را به رخ ما سامائی ها کشیده و دوره تاریک اشغال را با کلیه مصائب بزرگ و تبعات دردانگیز ملی و اجتماعی آن، "یک گام بزرگ به سوی مدرنیته، ترقی و انکشاف بی سابقه در صد سال اخیر" تاریخ کشور ما می داند.

"نظام جمهورییت:"

دید و موضع طبقاتی "ساما"ی مجید در مورد کاراکتر طبقاتی "نظام جمهورییت، اردوی ملی، دموکراسی، آزادی عقیده و بیان، مطبوعات، آزادی تشکیل احزاب، تشکلات، جریان های سیاسی و مدنی، اصل انتخابات، تظاهرات و حرکت های اجتماعی، قانون اساسی" و سائر تحرکات در عرصه فرهنگی، رسانه ئی و علمی - آموزشی در یک نظام طبقاتی و در یک جامعه معروض به دو ستم - ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی به وضوح روشن است. از موضع اندیشه پیشرو عصر که علم انقلاب و جامعه شناسی علمی نیز می خوانندش و این جهان بینی علمی، به رؤیت اسناد اساسی، در نظام فکری "ساما" جایگاه رفیع و مسلطی دارد؛ هر "نظام اجتماعی - اقتصادی"، "شیوه تولید" یا "فرماسیون اجتماعی - اقتصادی" متشکل از دو مؤلفه است:

الف - زیربنا: زیربنای اقتصادی، پایه یا ساختار اقتصادی جامعه مشتمل است بر مجموع روابط تولیدی شامل شکل مالکیت بر ابزار تولید، موقعیت افراد و روابط متقابل میان آنها در روند تولید و چگونگی توزیع محصول تولید. مجموع این وجوه سه گانه، پایه اقتصادی محکمی را می سازد که روبنا بر بنیاد آن احراز موقعیت می کند. در این میان، شکل مالکیت بر ابزار تولید، مهم ترین وجه و شالوده روابط تولیدی شمرده می شود. شکل مالکیت بر ابزار تولید تعیین کننده ماهیت روابط تولیدی است. در یک جامعه طبقاتی، این روابط تولیدی بیانگر شکل مالکیت بر وسائل تولید (خصوصی یا اجتماعی) و ثروت اجتماعی و در واقع بازتابی از روابط طبقاتی است.

ب - روبنا: به مجموع روساخت سیاسی، قضائی و ایدئولوژیک شامل دولت، ارتش، قانون، سیاست، ایدئولوژی، مذهب، فلسفه، هنر و ادبیات و نهاد های سیاسی، ایدئولوژیک، مذهبی، فرهنگی و... گفته می شود. حاصل جمع زیربنا و روبنا را "نظام اجتماعی" نیز می نامند.

"دولت" صرف نظر از شکل آن (سلطنت، جمهوریت)، به مثابه عنصر مهم روبنای سیاسی در یک جامعه منقسم به ستمگر و ستمکش و طبقات حاکم و محکوم؛ نه در نقش ممثل وفاق ملی، نه حافظ منافع عموم، نه پاسدار نظم اجتماعی مطلوب همه؛ بلکه در نقش پاسدار منافع طبقاتی طبقات دارای قدرت اقتصادی و عامل استقرار این قدرت، ابزار سلطه و سیادت آن و سرکوبگر طبقات محکوم و ستمکش جامعه، مطرح است. ضرورت تشکیل دولت در سیر تکامل تاریخی جامعه بشری، پس از به میان آمدن مالکیت خصوصی، طبقات اجتماعی و ایجاد نابرابری های اجتماعی در جامعه، مطرح شد. حضور این سه عامل ایجاد دولت در جامعه، موجودیت دولت را در نقش حافظ منافع طبقه یا طبقات حاکمه و ابزار سلطه و سیادت آن، ضروری می سازد.

یک "نظام اجتماعی" خواه ارتجاعی یا مترقی؛ و یا ملی، مستعمراتی یا نومستعمراتی، برای استمرار و استقرارش، نیازمند تولید و بازتولید در عرصه های مختلف توسط نهاد های دولتی و یا غیردولتی در حاشیه نظام، است. برخی از این عرصه های فعالیت دولتی و غیردولتی برای تربیت کادر (تولید و بازتولید) مورد نیاز است و برخی دیگر در ساحه های زیربنائی و روبنائی برای استمرار وضع موجود و بازتولید شرایط مادی و معنوی چنین استمراری الزامی است (قدرت اقتصادی و مالی، دستگاه سرکوب، ایدئولوژی، سیاست، دین، فرهنگ، تبلیغ و ترویج، هنر و ادبیات، رسانه ها و نهاد های هر عرصه). بدیهیست که هر نظامی متناسب با ماهیت ملی - اجتماعی و اهداف خود، از این عرصه ها مدد گرفته و در حد نیاز و توان، در آن حضور پیوسته دارد.

در کلیه موارد فوق طبقات زحمتکش استثمار شونده و نیرو های سیاسی مدافع حقوق آنان نیز تعاریف و تبیین خود از این مفاهیم را داشته و از آن در مبارزه طبقاتی و خلق ها در مبارزه ضد استعماری مدد می گیرند.

لذا، آن چیزی را که مفسدان تسلیم شده ریاکارانه " تحولات مثبت، دستاورد های قابل ملاحظه و گام بزرگ به سوی مدرنیته، ترقی و انکشاف" می نامند و به رخ دیگران می کشند و در سوگ فرو ریختن آن به عزا نشسته اند، چیزیست که مصرف داخلی داشته و مورد نیاز امپریالیسم اشغالگر و وسیله استمرار نظام پوشالی مزدور به حیث زائده مستعمراتی سیستم جابر استعماری امپریالیسم مطرح بوده است، نه به مثابه داروی اعجازگر و درمان درد مردم ستمدیده افغانستان و یا تکانه و محرکی برای بیداری تخدیر شدگان جامعه و یا در حکم افروختن چراغی در تاریکی.

ماهیت طبقاتی و مفهوم اغواگر واژه "جمهوریت":

مفهوم "جمهوریت" از ریشه عربی "جمهور" می آید. "جمهور" در معانی توده مردم، قاطبه، توده، گروه، جماعت مردم، همه مردم، معظم از هر چیز، بخش اعظم یک چیز و غیره، به کار رفته است. هم در عهد باستان (دوران نظام برده داری) و هم از پایان قرون

وسطی به بعد، نظر به محتوا و تعریف تحول یابنده مفهوم "مردم" یا جمهور، ظاهراً حکومت منتخبی را که زمام آن به دست نمایندگان ملت باشد و رئیس آن، منتخب جمهور باشد، جمهوریت خوانده اند. در این مفهوم، واژه "جمهوریت" سخت اغواگر است، زیرا ماهیت طبقاتی نظام مفروض اعم از برده داری، فئودال - کمپرادوری، توده ئی، سرمایه داری و سوسیالیستی همراه با صبغه ملی آن (مستقل، نومستعمراتی یا مستعمراتی) را در مفهوم فریبای خود کتمان می کند. بناءً، "جمهوریت" به تنهایی نمی تواند ارزش سنجی برای جوهر ارتجاعی یا مترقی نظام مفروض باشد.

اگر از تبیین افلاتونی و نوع برده داری مفهوم "جمهوریت" در دوره باستان که اکثریت اهالی (برده ها و فقرای آزاد شهری) شامل مفهوم "مردم" نمی شدند، بگذریم، یگانه بدیل جمهوریت در سراسر قرون وسطی یا دوران فئودالیت، همانا نظام سلطنتی بود. نظام استبدادی سلطنت فردی یا دودمانی خود را فرستاده آسمان و در نقش "سایه خدا" انگاشته و به تبع آن منشأ واقعی قدرت را همان آسمان یا لاهوت می پنداشت. در این نظام، جمهور یا عموم مردم در نقش "رعیت" یا "رعایا" مطرح بودند که مطیع صرف اوامر "فرستاده خدا" بودند که بایستی ستم کشیده، بیگاری انجام می دادند و در جنگ ها و اردوکشی های سلاطین خون شان می ریخت. این نوع سلطنت مطلقه در پاره ای از موارد به شکل "خلافت" یا "امارت" دائر بوده است که حاکم مطلقه را "خلیفه" یا "امیر" می خوانده اند.

همین اکنون نسخه طالبانی "امارت" به مدد و دسیسه همین "قوت های خارجی" جنایتگستر پس از هزیمت و رسوائی عالمگیر شان، به جای "مدرن سازی" سیمای جامعه ما، در فضای تار کشور ما بال گسترده و حاکم شده است. بیش از دو سال است که به رغم کوری چشمان اعلامیه نویسان، امپریالیست های جنایتکار و متجاوز امریکائی - ناتوئی با تأمین منظم مالی، سیاسی، فنی، اطلاعاتی و نظامی، آن را روی پا نگه داشته اند و بدین سان، در جنایات هولناک قدیم و جدید "امارت طالبانی" شریک اند.

درست در پایان شب دیجور قرون وسطی و صبحدم عصر جدید (نظام سرمایه داری)، در روند تدارک ایدئولوژیک بزرگ ترین انقلاب بورژوائی تاریخ (انقلاب کبیر فرانسه) بود که برای بار نخست مفهوم "جمهوریت" در برابر نظام فرتوت استبدادی "سلطنت" مطرح گردید. پیشتاز این میدان ژان ژاک روسو و کتاب "قرارداد اجتماعی" نگاشته اوست که اولین بار در سال ۱۷۶۲م انتشار یافت. در این کتاب روسو با رد این اندیشه که منشأ قدرت لاهوتی است و از آن آسمان می آید، سلطه استبدادی و مطلقه سلاطین قرون وسطی و "حق طبیعی" سلطه و سیادت آنان بر دیگران را بی اعتبار دانسته و با ناسوتی (زمینی) ساختن خاستگاه نهاد قدرت، که همانا توده "مردم" یا "جمهور" باشد، مفاهیم نسبی و جدید "جمهوریت"، قانون، آزادی و عدالت را به میان کشیده و یکجا با سائر "اصحاب دایرة المعارف" به جنگ سلاطین قرون وسطی و به زیر کشیدن اقتدار مطلقه کلیسا رفتند.

زان پس در تاریخ معاصر در نظام های طبقاتی سرمایه داری، سوسیالیستی، نظام های توده ئی و نظام های بوروکراتیک و استبدادی فئودال - کمپرادوری، مفهوم "جمهوریت" به مثابه شکل این نظام های طبقاتی با ظاهر آراسته با دموکراسی قلابی یا واقعی، انتخابات، احزاب سیاسی، مراجعه به رأی و آراء مردم، رسانه ها، درجه معینی از آزادی بیان نسبی، فعالیت فرهنگی و غیره، مشخص شده است.

در این مفهوم، اصطلاح "جمهوریت" سخت گمراه کننده است و ماهیت طبقاتی نظام معین را نه تنها با زتاب نمی دهد، که وسیله استتار آن نیز است.

- در نظام طبقاتی سرمایه داری از مفهوم "جمهوریت" و مفاهیم متمم آن مثل دموکراسی، انتخابات، قانون و برابری صوری افراد نابرابر در قبال قانون برای اغواء و اسارت جمهور یا توده مردم که کارگران و سائر زحمتکشان اند، کار گرفته می شود.

- در نظام های استبدادی و بوروکراتیک طبقاتی فئودال - کمپرادوری همسرشت با امپریالیسم در موقعیت نومستمراتی و یا مستمراتی (مثل افغانستان مستعمره در دو دهه اخیر)، واژه "جمهوریت" کاربرد دوگانه دارد:

- در موقعیت مستمراتی در حالی که حاکم اصلی کشور مستعمره امپریالیسم اشغالگر است و اراده ملی مردم آن به گونه آزادانه در تعیین نظام سیاسی مطلوب و مقدرات ملی و اجتماعی تمثیل نمی شود و ضرب صفر شده است، از مفهوم "جمهوریت" و مفاهیم متمم آن مثل دموکراسی، انتخابات، قانون اساسی و قانون احزاب سیاسی و... برای اغوای جمهور یا توده مردم و بابت کتمان ماهیت مستمراتی، ارتجاعی و ستمگر "نظام" پوشالی و موقعیت مقهور و اسارت ملی توده مردم یا "جمهور" آن کشور تحت سلطه مستقیم امپریالیستی، سوء استفاده صورت می گیرد.

- در موقعیت نومستمراتی، طبقات ارتجاعی از مفهوم "جمهوریت" و مفاهیم متمم آن مثل دموکراسی، انتخابات، قانون اساسی و قانون احزاب سیاسی برای اغوای جمهور یا توده مردم (کارگران و سائر زحمتکشان) و کتمان مالکیت خصوصی، نابرابری اجتماعی، سلطه و سیادت طبقاتی طبقات حاکم فئودال و بورژوا - کمپرادور و خصلت طبقاتی نظام و روابط تولیدی حاکم و وابستگی همه جانبه آن به امپریالیسم و سرمایه تاراجگر مالی آن، کار می گیرند.

- در موقعیت کشور رهیده از بند استعمار و ستم و سلطه طبقات ارتجاعی در حالی که حاکم اصلی کشور مردم آزاد آن اند و اراده ملی مردم آن به گونه آزادانه در تعیین نظام سیاسی مطلوب و مقدرات ملی و اجتماعی خلق تمثیل می شود و رهائی ملی و حاکمیت طبقاتی زحمتکشان تحقق یافته است، شکل "نظام جمهوریت" با مضمون آن همخوانی یافته، ظاهر آن به باطن ره برده و واژه "جمهوریت" و مفاهیم متمم آن مثل دموکراسی، انتخابات، قانون اساسی و قوانین

متمم مثل قانون احزاب سیاسی، اردو و... در خدمت امر سترگ اعتلای مداوم سطح آگاهی طبقاتی و بهروزی جمهور یا توده مردم و بابت بیان ماهیت دموکراتیک، مترقی و عدالت جویانه "نظام مردمی"، قرار می گیرند.

به همین سیاق، در موقعیت های مستعمراتی و نومستعمراتی کشور مفروض سائر نهاد های روبنائی دولتی و غیر دولتی مثل ارتش، پولیس، ارگان های مقننه و قضائی، قانون اساسی، دموکراسی، انتخابات، رسانه ها، آزادی بیان، احزاب سیاسی و عرصه فرهنگی مثل مفهوم "دولت" و "جمهوریت" در موارد فوق، دارای ماهیت طبقاتی بوده، آن را پوشانیده و برای اغوای توده های ناآگاه (جمهور) ابزاری اند در دست طبقات ارتجاعی حاکم فئودالی و بروژوا - کمپرادوری و امپریالیسم متجاوز و اشغالگر بیرونی برای کتمان تجاوز و اشغالگری نظامی.

"قانون اساسی":

هر قانونی، من جمله قانون اساسی در اساس، اراده طبقه یا نیرو های حاکمه هر جامعه تقسیم شده به طبقات و نیرو های متعارض ستمگر و ستمکش و حاکم و محکوم، است. قانون اساسی هر نظام طبقاتی مظهر اراده طبقه حاکمه است که برای کسب وجهه، صبغه ملی به خود گرفته است. قانون اساسی در یک کشور اشغال شده مظهر اراده نیروی اشغالگر و در خدمت سلطه جابر استعماری آن است. قانون اساسی و قوانین و لوایح متمم آن در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، علمی و سیاست خارجی بازتاب دهنده ماهیت و ترکیب طبقاتی نظام حاکم و روابط بیرونی آن است. قانون اساسی، در عین حال بازگوکننده آنست که آیا یک اقلیت ستمگر و استثمارگر بر اکثریت تحت ستم و استثمار اعمال سلطه می کند و یا به عکس، اکثریت زحمتکش بر اقلیت ستمگر اعمال سلطه می کند و نحوه توزیع ثروت اجتماعی چگونه است (مالکیت و تصرف خصوصی یا اجتماعی بر ابزار تولید و ثروت اجتماعی). لذا، قانون اساسی به مثابه رکن مهمی از روبنا، نه وثیقه معتبر ملی، بلکه وثیقه هر نظامی است که در آن خطوط عمده و درشت سیاست های داخلی و خارجی در عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و روابط بین المللی یک دولت درج است. هر قانون اساسی و میزان اعتبار آن در گستره ملی، رابطه تنگاتنگی با صبغه ملی/ضد ملی و صبغه طبقاتی هر نظام دارد.

قانون اساسی که "اعلامیه ویژه" نویس پس از ابطال آن توسط دیکته کنندگان اشغالگر، در فقدان آن اشک می ریزد، یک قانون اساسی مستعمراتی بود. یعنی این که ممثل اراده اشغالگران بود، نه ممثل اراده و بازتاب دهنده منافع علیای ملی و تاریخی مردم افغانستان. آن قانون پوشالی مثل خود "نظام جمهوریت"، ذره ای صبغه ملی و مردمی نداشت. آن قانون اساسی پس از اشغال نظامی افغانستان در هفتم اکتوبر سال ۲۰۰۱ میلادی توسط نیرو های متجاوز و اشغالگر امریکا - ناتو و تشکیل دولت مزدور در اجلاس بن از ترکیب

ارتجاع خودفروخته جهادی - ملیشیائی به اضافه تکنوکرات های میهن فروش و تنی چند از چپ های تسلیم شده، در موقعیت مستعمراتی کشور ما که امپریالیسم اشغالگر حاکم و فرماندار اصلی آن بود، عمدتاً توسط امریکا دیکته شده و نوشته شد و در به اصطلاح "لویه جرگه" که اعضای آن از ترکیب همین مزدوران توسط اربابان اشغالگر دستچین شده بود، به تصویب رسید. آن به اصطلاح لویه جرگه و پارلمان متعاقب آن که به غلط آن را "خانه ملت" نام نهاده بودند، در واقع همان گونه که مردم ما اسم بامسمائی به آن داده بودند، "خوک خانه" ای بیش نبود که چند تن از مستمری خوران و خودفروختگان مربوط به مافیای قدرت غرق در فساد ذاتی و نهادینه شده، به نام ملت به ساز و دهل امپریالیسم اشغالگر رقصیده و هر سیاست و دستور اسارتبار و ارتجاعی را تصویب می کردند. بدیهیست که در همچو کشور مستعمرهٔ مقهوری که ارادهٔ آزاد ملی مردم اسیر آن تمثیل نمی شود، همپو نهادی پوشالی نه ممثل ارادهٔ ملی، بلکه در نقش صحنه گذار ارادهٔ جابر و اوامر فرماندهان خود بوده می تواند و به مثابهٔ یک مرجع و نهاد قانونگذار، فقط از اشغال و جنایت سیستماتیک نیروهای اشغالگر قبح زدائی می کند و بس.

مضاف بر این ویژگی مستعمراتی قانون اساسی فوق، از منظر طبقاتی نیز این قانون فقط ممثل ارادهٔ مشترک طبقات حاکمهٔ فئودالی و بورژوا - کمپرادوری متحد امپریالیسم اشغالگر و نیروهای سیاسی ممثل منافع این دو طبقهٔ به غایت ارتجاعی و همسرشت با استعمار، بود.

در بعد ملی، دستگاه قانونگذار در نقش ابزار اشغالگر و این قانون پوشالی دیکته شده توسط نمایندگان دولت های استعمارگر غربی، بر موقعیت اشغالی (مستعمراتی) افغانستان و حضور تجاوزکارانهٔ اشغالگران توأم با جنایات روزمرهٔ آنان، صحنه گذارد.

در بعد سیاسی، کاریکاتوری از مؤدل دموکراسی لیبرال، پلورالیسم سیاسی، انتخابات غیر حزبی نظام مستبد ریاستی و پارلمانی، احزاب تسلیم طلب، مزدوران جامعهٔ مدنی و رسانه های خصوصی زبان بریده با میزان محدودی از خرده آزادی ها، ولی با خصومت درشت قرمز را به مثابهٔ روپوشی بر چهرهٔ کریهٔ نظام و دولت مستعمراتی و دیکته شده توسط اشغالگران، صحنه گذاشت.

از منظر اجتماعی یا دقیق تر، طبقاتی، با رسمیت بخشیدن به تداوم نابرابری اجتماعی، مالکیت خصوصی، استثمار و ستم طبقاتی، به تشدید قطبی شدن جامعهٔ افغانستان اشغالی (تراکم فقر و ثروت در دو قطب متضاد اجتماعی) مدد رسانیده است.

از بعد اقتصادی، این قانون و قوهٔ مقننهٔ خادم امپریالیست های اشغالگر با درج خصوصی سازی، تعطیل و یا تاراج سکتور های عام المنفعهٔ دولتی، کوتاه ساختن دست دولت در امور اقتصادی و بازار، لغو حمایت گمرکی (رسمیت بخشیدن به سیاست مخرب اقتصادی نئولیبرال و "تجارت آزاد") در متن خود، زمینه ساز تشدید استثمار نیروی کار، غارت منابع، هجوم کالا و سرمایهٔ تاراجگر و ویرانگر بیرونی به کشور ما شدند. این موارد اخیر از

دیکنته های ویرانگر بازو های قانونگذار، نظارتی و مالی سرمایه جهانگستر مالی امپریالیست های غربی مثل "صندوق بین المللی پول"، "بانک جهانی" و "سازمان تجارت جهانی" بود که بر قانون نویسان پوشالی در کشور ما تحمیل شده و شامل مفاد این قانون مستعمراتی مسخره و بی اعتبار شده است.

از بعد ایدئولوژیک همین بس که به استناد نخستین مواد همان قانون، به حاکمیت بلامنازع قوانین عصر حجر اسلامی صحنه گذاشته شده، هر نوع قانون مغایر با قوانین اسلامی را بی اعتبار اعلام داشت. و بدان طریق نه تنها به تحقیر زنان و زن ستیزی صیغه قانونی بخشید، بلکه با برداشت بنیادگرایانه از اسلام، بر سنگسار، بردگی، حدود شرعی و... قانونیت بخشید.

چاکر استعمار با دستبرد زدن به گنجینه معنویت انقلابی و اعتبار مبارزاتی "ساما" در حالی مفاد این قانون مستعمراتی مسخره و فاقد وجهت ملی و اجتماعی را در یک کشور مستعمره و مقهور به مثابه سند خیانت ملی، "قانون اساسی با روح دموکراتیک" و "در سطح منطقه بی مانند" می خواند، که زنده یاد "مجید" بانی و نخستین رهبر "ساما" سه سال قبل از ایجاد این سازمان در موقعیت نیمه مستعمراتی افغانستان ظاهراً به حیث یک کشور مستقل (دلو ۱۳۵۵ شمسی)، "قانون اساسی" جمهوری قلابی داوودی با ماهیت طبقاتی فئودالی - کمپرادوری را "طناب اسارت خلق" نامیده و علیه آن موضع انقلابی اتخاذ کرده بود. در آن نگارش به خامه جاودان یاد "مجید" با عنوان «قانون اساسی طناب اسارت خلق ما» چنین آمده است: "به تاریخ ده دلو ۱۳۵۵ شمسی رژیم خونین کودتا بعد از مدت ها سکوت، تعلل و تردید، مسوده قانون اساسی، این سند رسوای بیداد و مطلق العنانی خود را به "جرگه کبیر" چاکران آستان بوس خود عرضه نمود تا کارنامه ننگین جنایات گذشته و هوس های پلید آینده خود را با تأیید مستی از اراذل خود فروخته، رنگ قانونی بدهد... این قانون به هیچ وجه پاسخگوی نیازمندی ها و منافع خلق نبوده و چیزی جز اراده طبقه حاکمه و اربابان امپریالیستش نیست". در آن نوشته زنده یاد "مجید" ضمن تحلیل جامعه شناسانه قانون اساسی به حیث حربه قانونی رژیم ارتجاعی کودتای ۲۶ سرطان، پیام مبارزاتی نیز داده و رسالت پیشاهنگ خلق را نیز مشخص ساخته و خود پیشتاز این رسالتمندی شده و تا زمان جاودانه شدنش بدان عمل کرد. آن پیام مبارزاتی زنده یاد مجید چنین محتوایی داشت:

"مطمئناً قانون اساسی این طناب پوسیده اسارت خلق ما - و هیچ وسیله دیگری - قادر به بستن دست و پای خلق ما نمی باشد. سرانجام خلق های قهرمان افغانستان متحد شده و به پا خواهند خاست و با نبرد مسلحانه و بی رحمانه خود زنجیر های بردگی را پاره خواهند کرد و رژیم فاشیستی کودتا را یکجا با قانون اساسی اش به گور خواهند سپرد: رسالت پیشاهنگ خلق آگاه، بسیج و مسلح کردن توده ها برای سرنگونی قهری و ریشه ئی

رژیم است". ببین تفاوت ره، از کجاست تا به کجا! مجید جاودان مشعلدار آزادی کجاست و این برده ریاست جوی استعمار و سارق نام و اعتبار مجید، کجا؟

"با روح دموکراتیک" و "در سطح منطقه بی مانند" نامیدن قانون اساسی پوشالی نظام مستعمراتی توسط مداح استعمار، سخنان "ببرک شیاد" در نقش جاسوس کی جی بی و مشاطه گر نظام فرتوت سلطنتی ظاهر شاهی را به ذهن خواننده متبادر می سازد: زمانی "ببرک شیاد" در نقش ظاهری وکیل پارلمان نظام پوسیده شاهی، به دستور تزاران نوین توسعه طلب برای نقب زدن به درون آن نظام ارتجاعی، از تریبون همان "شورای ملی" ظاهر شاه را "دموکرات ترین شاه آسیا" نامیده بود. حال "اعلامیه ویژه" نویس، این مشاطه گر چهره کریه امپریالیسم اشغالگر و قاتل، در شیادی پای را فرا تر از "ببرک شیاد" گذاشته و حین استقبال از امپریالیسم این هیولای متجاوز، دشمن ملت افغانستان و دشمن بشریت معذب و ضمن چهره آرائی آن، رهاورد اشغالگری اش در یک کشور اشغال شده (قانون اساسی مستعمراتی در افغانستان مستعمره) را "در سطح منطقه بی مانند" می خواند. زهی وقاحت!

"اردوی ملی":

خلاف درک سخیف و تبیین تسلیم طلبانه دلال استعمار از "اردوی ملی" در کشور اشغالی ما، ارتش یا "اردو" به مثابه دستگاه سرکوب، بخش مهمی از هر دولت و حکومت است. ضرورت ایجاد آن ناشی از آشتی ناپذیری تضاد های طبقاتی است.

در یک نظام طبقاتی ارتجاعی، نیروی مصرفی و پرهزینه اردو به مصرف زحمتکشان آن کشور دائر است، به طور معمول اردو وظائف سه گانه دارد: یکی صیانت از مرز های کشور در برابر تجاوزات بیرونی؛ دیگری در بعد اجتماعی، سرکوب جنبش های مبارزاتی و اعتراضی توده های تحت ستم و استثمار در داخل مرز های ملی و پاسداری از منافع طبقاتی دارندگان قدرت اقتصادی و سیاسی و سلطه ایدئولوژیک؛ وظیفه سوم شرکت در جنگ های تجاوزکارانه و استیلاگرانه استعماری شاهان، امپراتوران و دولت های استعمارگر مرتجع و امپریالیست معاصر. در بیشینه از موارد، ارتش یا اردو در نظام های طبقاتی، به این وظائف دوم و سوم عمل کرده است.

در صورت تجاوز استعماری قدرت های متجاوز بیرونی به کشوری، هرگاه ارتش در کنار مردم آن کشور در موضع دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی علیه نیروی متجاوز برزمد و از شرافت سربازی خود و شرافت ملی پاسداری کند، در آن صورت صفت "ملی" به چنین ارتشی اطلاق می شود. در حالت دوم، آنگاه اردو متصف به صفت "ملی" می شود که نظام حاکم از ترکیب طبقاتی قاطبه ملت (کارگران، دهقانان و سائر زحمتکشان) نمایندگی کند و اردو در موضع دفاع از منافع ملی و تاریخی زحمتکشان باشد.

چنانچه در کشور خود دیدیم، هر گاه در کشوری معروض به تجاوز و اشغالگری نظامی نیروهای متجاوز، "اردو" به هر دلیلی نتواند به وظیفه تخطی ناپذیرش - صیانت از حریم کشور - عمل کند و یا بدتر از آن، با سلاح و یونیفورم اشغالگران از موضع و در کنار آنان در برابر مردم کشور خود بجنگد، چنین ارتشی را باید "اردوی ضد ملی" و "پوشالی" نامید. این مورد اخیر در مورد "اردوی" دولت مزدور در دوران اشغالگری سوسیال امپریالیسم روسی و اشغال نظامی ۲۰ ساله افغانستان توسط نیروهای متجاوز امریکا - ناتو، مصداق خود را می یابد.

"آزادی عقیده و بیان"

مثل موارد قبلی، فعالیت رسانه های خصوصی پرزرق و برق زبان بریده و آزادی عقیده و بیان ادعائی دلال بی آرم، محدودیت های جدی و خطوط قرمز خود را داشتند که نمی بایستی از آن عبور کنند. در کشور مستعمره ای که جنایتکاران و جلادان اخوانی طالب گونه ای مثل سیاف ها، محسنی ها و مسعودی ها در سایه حمایت بی دریغ اربابان اشغالگر بر جان، حیثیت و مال مردم آن کشور حاکم بودند و هر صدای مخالفی را به سختی مجازات می کردند، این چه نوع آزادی عقیده و بیان بود که یک جوان به جرم چاپ یک مطلب از انترنت و توزیع آن، در بیدادگاه "نظام جمهوریت" محکوم به اشد مجازات شده و سپس ۲۰ سال حبس گرفت و یا ژورنالیست و نویسنده ای، یکی به جرم کفر گوئی، مجبور به فرار از کشور شده و دیگری زندانی می شود؟ این چه نوع رسانه های آزاد و آزادی بیان بود که در حالی که نیروهای قاتل اشغالگریانکی کودکان کار را در کوه به رگبار بسته و مراسم عرسی و شفاخانه ها را بمباران می کردند؛ اشغالگران المانی جمجمه انسان افغانی را به لگد می بستند و جنایتکاران امریکائی بر اجساد کشتگان طالب می شاشیدند و با انگشت بریده جوان مقتول قندهاری عکس های یادگاری می گرفتند و تا امروز بدون مجازات مانده اند و یا متجاوزان سبعی انگلیس به رسم تفنن روستائیان کشور ما را می کشتند و در تاریکی جنایت می کردند؛ این "رسانه های آزاد برخوردار از آزادی بیان" به آنان نگفتند که یانکی، جرمن و انگریز بروگورت را گم کن و به اشغال افغانستان و کشتار مردم مظلوم ما پایان بده؟؟؟ نی، نمی توانستند چنین بگویند، زیرا که این خط قرمز این پوشالیان زبان بریده بود!!!

"دموکراسی" و "انتخابات":

دموکراسی به مثابه شکل حکومت و در عین حال روش و رویکرد نیروهای سیاسی - طبقاتی جامعه، فقط آنگاه مفهوم می یابد که مردم و نیروهای سیاسی یک کشور بدون اجبار بتوانند به طرق دموکراتیک اراده آزادانه جمعی خود را برای تعیین نظام و سیاست های بزرگ و سرنوشت ساز ملی آن تمثیل کنند. اما در کشور اشغال شده ای که اراده و آرای مردم بازیچه دست استعمار و ارتجاع هار همدست آن و چند تسلیم طلب

خودفروخته شده است و در امر تعیین مقدرات ملی و اجتماعی خلق اسیر در آن مقطع زمانی نقش غالب و عمده ندارد، و فرماندار اصلی کشور همان اشغالگر است، صحبت از دموکراسی در آن جامعه دروغی بیش نبوده و چنانی که مشاهده شد، خود دموکراسی به مثابه تحفه اشغالگران و رهاورد اشغال نظامی کشور، آشغال متعفن‌تری بیش نبود. انتخابات که رکن اساسی دموکراسی غربی است، دیدیم که در افغانستان اشغالی به تکرار طی دو دهه چه افتضاح عالمگیری را برای اشغالگران امریکائی - ناتوئی و مزدوران بومی اخوانی و تکنوکرات شان به بار آورد!

در دوران اشغالگری ۲۰ ساله امپریالیستی در کشور ما افغانستان، مسأله ایجاد احزاب سیاسی فاسد "ان جی او"ئی انقیاد طلب و شبکه مزدوران "جامعه مدنی" در حقیقت امر دامی بود که امپریالیست های اشغالگر برای شکار جوانان، به سوی ازخودبیگانگی کشاندن آنان در کشور ما گسترانیدند و تعدادی را صید کردند. این شبکه مزدوران وسیله ای بود برای گسترش فرهنگ و اخلاقیات منحط استعماری و آمیختن آن با فرهنگ مردسالار و مذهبی فئودالی و خوی دادن جوانان و نوجوانان کشور با سلطه و فرهنگ استعماری.

پیش شرط ایجاد احزاب تسلیم طلب فاسد در وزارت های داخله و عدلیه نظام مزدور، قبول مفاد قانون اساسی مستعمراتی بود که شرح مختصر آن در فوق رفت. قبول قانون اساسی، یعنی قبول موقعیت جاری مستعمراتی افغانستان (Status Quo) و حضور نیرو های اشغالگر در کشور، پذیرش مفاد و محتوای ارتجاعی، خائنه و تسلیم طلبانه آن همراه با تمکین آن قانون در برابر ارزش های ایدئولوژیک اسلامی (قوانین فقهی) در آن قانون دیکته شده، در تضاد با یکی از اصول اساسی دموکراسی لیبرال یعنی سیکولاریسم (جدائی حوزه عمومی از حوزه خصوصی)، نیز است. افزون بر این، احزاب سیاسی تسلیم طلب بایستی قانون احزاب سیاسی، قوانین متمم و فقه اسلامی را می پذیرفتند تا به ثبت برسند، یعنی علاوه از موارد فوق، باید "اهلیت اسلامی" رهبر و اعضای آن حزب از فلتر وزارت عدلیه "نظام جمهوریت" می گذشت و رهبر حزب پس از خواندن کلمه شهادت و درج اعتراف به ارزش های اسلامی در برنامه حزب، به ثبت می رسید. (به طور مثال به برنامه های احزاب تسلیم طلب منحل و فراری به شمول "حزب همبستگی" مراجعه کنید). با این حالت دست و زبان بریدگی در گنداب استعماری، چه انتظار ببوده ای از این احزاب خو گرفته با تعفن و لجن این باتلاق، می رفت که به مثابه "مدرسه تربیت دموکراتیک افراد" عمل کرده و فرهنگ دموکراتیک را ترویج می کردند.

مداح بال شکسته استعمار باز هم برای این که در مورد ترکیب طبقاتی "نظام جمهوریت" به مثابه ترکیبی پوشالی طبقاتی ساخته و پرداخته اشغالگران اغتشاش آفرینی کند، از ادبیات دموکراتیک و ترمینولوژی طبقاتی "ساما" در بیان این ترکیب احتراز جسته و چنین چرندنویسی می کند:

"ترکیب عناصر متشکله در حاکمیت یا «کارگزاران» از کنفرانس بن تا پایان عمرش به صورت تجمع مکانیکی و میزان سهم اربابی ادامه یافته، «برنامه محور» نشده و در خدمت منافع فردی یا گروهی قرار داشت... افرادی که به نام تکنوکرات به ویژه از جهان غرب برگشته بودند، بر علاوه آن که بیشتر شان امتحان بدی پس دادند، هیچ گاهی در موضع فکری- سیاسی تکنوکراسی به مثابه یک جایگاه و کمپ مستقلانه پای نفر شدند...." (ص ۳)

چرندنویس ابله این را نمی گوید که تجمع مکانیکی عناصر متشکله در حاکمیت یا «کارگزاران» به شمول تکنوکرات ها چه افراد و گروه هائی بودند؟ این دیگر از دیرباز بدین سو حتی از منظر جامعه شناسی بورژوائی در قلمبه آمال این هرزه نویس مسلم بوده است که افراد، گروه ها و «کارگزاران» در یک جامعه و در هر "نظام" و "حاکمیت" به شمول همین حاکمیت مستعمراتی، از طبقات و نمایندگان سیاسی شان (احزاب، گروه ها و نهاد ها و افراد) بر پایه جایگاه شان در روابط تولیدی و سلسله مراتب اجتماعی و اهرم سیاسی، تشکیل شده و منافع آن را نمایندگی می کنند؛ مسأله ای که جامعه شناسی مترقی و در پرتو آن، ادبیات برنامه "ساما" به صراحت چنین تقسیم بندی را مطرح می کند.

دید سامائی ها از گذشته تا حال این بوده است که گروه ها و افراد سیاسی ترکیب حاکمیت در دوره اشغال به شمول همین تکنوکرات ها به اضافه روشنفکران خرده بورژوای خودفروخته و تسلیم شده احزاب فاسد سیاسی و سائر مزدوران "مدنی" در نقش "ضد فئودالیست ها" و "ضد بنیادگرا ها"، در مجموع موضع طبقاتی فئودالی و یا بورژوا-کمپرادوری داشته و زیر چتر حمایتی امپریالیسم اشغالگر با هم در "وحدت و مبارزه" زیسته اند.

"هیچ گاهی در موضع فکری- سیاسی تکنوکراسی به مثابه یک جایگاه و کمپ مستقلانه پای نفر شدند"؟؟؟

"تکنوکراسی":

بینیم تکنوکراسی در کشور مبداء به دنبال چیست؟ تکنوکراسی یک جریانی به ظاهر غیرطبقاتی بورژوائی برخاسته از مراکز دانشگاهی امریکا در اوائل قرن بیستم است. این تفکر توسعه محور است و بر آنست تا با کاربرد اصول و ارزش های علمی - فنی و حاکمیت تکنوکرات ها بر امور، عرصه های اجتماعی، اجرائی، سیاسی و اقتصادی را در جامعه سرمایه داری مدیریت کند. وقتی پای اصلاحات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، تکنولوژیک و علمی - اکادمیک به میان می آید، تکنوکراسی و تکنوکرات ها با منطق کمی توسعه به رؤیت ارقام، به ورطه خصوصی سازی و نئولیبرالیسم و از یاد بازدهی و تولید انبوه بدون پیامد آن و رابطه توسعه با عدالت اجتماعی، درمی غلتند. در این مفهوم، تکنوکراسی و تکنوکرات ها در پی ازدیاد کمی و کیفی فرآورده های تولیدی

اند، نه توزیع آن. بدیهی است که انگیزه قوی تکنوکراسی برای افزایش کمی بازدهی، خواه ناخواه تکنوکرات ها را بدون دغدغه اخلاقی و تعهد اجتماعی، به خادمان منافع پلید طبقاتی بورژوازی حریص امپریالیستی و سرمایه غارتگر و ویرانگر مالی آن مبدل کرده و این خدمت تکنوکراسی، به استثمار نیروی کار، تاراج منابع و تخریب محیط زیست می انجامد.

طوری که گفته شد، تکنوکراسی جریانی توسعه محور است در کشور های سرمایه داری و شرط تحقق آن در آن جوامع، رشد اقتصادی، علمی و تکنولوژیک بدون موانع پیشا سرمایه داری و قرار گرفتن تکنوکرات ها در پیشاپیش این روند ها است.

تکنوکراسی با مالکیت خصوصی و تمرکز ثروت اجتماعی در دستان معدود، آنهم به شیوه انحصاری توسط غول های اقتصادی و مالی مشکلی ندارد و توزیع ثروت تولید شده و تطبیق عدالت اجتماعی نیز دغدغه آن نیست. اما آیا در کشور ما با وجود موانع جدی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیک متعدد و خریدن مدافعان هار فئودالیسم در کسوت اسلام سیاسی به شمول ملا سیاف ها، ملا محسنی ها و ملا نیازی ها در کنار کرسی - غنی تکنوکرات، آیا مجالی برای طرح و تبارز "موضع فکری- سیاسی تکنوکراسی به مثابه یک جایگاه و کمپ مستقل" توسعه محور که علم و فن جای خرافات دینی و جادو و جنبل؛ و مراکز فنی و دانشگاهی جای مساجد و مدارس دینی را در افغانستان اشغال می کرد و افغانستان ره به سوی توسعه و تعالی اقتصادی می بُرد، وجود داشت؟ مسلم است که خیر! آیا امپریالیسم اشغالگر که برای غارت داشته های طبیعی خلق افغانستان به این سرزمین به گونه کهن استعماری لشکر کشیده بود، در نقش حاکم اصلی این کشور تحت اشغال جایگاهی برای "تکنوکراسی به مثابه یک جایگاه و کمپ مستقل" توسعه محور قائل بود و اجازه توسعه اقتصادی، علمی، فنی و به تبع آن، ثبات سیاسی مستقلانه را به تکنوکرات ها می داد؟؟؟ هرگز!

در شرایط افغانستان تحت سیطره جابر و کهن استعماری امپریالیسم و ارتجاع متحد آن با تیزاب پاشان اسلام سیاسی، حتی مجال اندیشیدن در مورد آن را سلب می کرد، لذا یک چنین ادعا، هذیان گوئی یک تسلیم طلب پرمدعائی بیش نیست.

از منظر ملی و طبقاتی نیز تکنوکرات های شریف و میهندوست در بهترین صورت می توانستند و می توانند صرف در صورت رهبری بورژوازی ملی و به ویژه رهبری طبقه کارگر و پیشاهنگ آن بر روند سازندگی در یک افغانستان مستقل، دموکراتیک و صلح آمیز؛ یک چنین نقشی را در امر تعالی و عمران مستقلانه جامعه ایفاء کنند. بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک که در کنار نمایندگان نیمه فئودالیسم زیر سایه حمایت امپریالیسم اشغالگر روند های اقتصادی، سیاسی و رسانه ئی را با هم آمیخته و از حاصل آن به مثابه نیروی نخبه جامعه اشغالی افغانستان قدرتی به هم زده بود، خصلتی طفیلی و غارتگر داشت و در نقش دلال با هزار رشته با امپریالیسم و سرمایه تاراجگر مالی آن گره خورده بود، هرگز

چنین مجالی برای تلاش توسعه محور مستقلانه را به تکنوکراسی در کشور ما نمی داد. در نتیجه، این خیلی طبیعی بود که تکنوکرات های گسیل شده از بیرون، در عین رقصیدن به ساز و دهل اشغالگران کشور ما، مثل رهبران احزاب و نهاد های تسلیم طلب موضع بورژوا - کمپرادوری را اتخاذ کرده و یا در پای دلالتان کمپرادور و بد تر از آن در پای جنگ سالاران خونریز اخوانی - ملیشیائی سر سائیدند و در متن فساد گسترده، با پلشتی و خیانت آنان آلوده شدند.

تکنوکرات های دیسانت شده از غرب و کشور های همجوار، نه افراد مستقل آموزش دیده ای بودند که به طور فردی و یا گروهی با حب وطن و روحیه خدمت عمرانی به کشور و مردم، به وطن برگشته باشند، بلکه به شمول بقایای باند های خلق و پرچم، جواسیس تربیت شده و مهره های دستچین شده یا افراد مورد اعتمادی بودند که توسط دول متجاوز غربی و دولت های همجوار و منطقه (اتحادیه اروپا، امریکا، پاکستان، ایران، ترکیه و برخی کشور های عربی و روسیه) واپس به افغانستان برای انجام مأموریت های سپرده شده به ایشان، به افغانستان گسیل شدند.

در مجموع این دسته از فن سالاران برگشته از خارجه به اضافه روشنفکران خرده بورژوای خودفروخته و تسلیم شده احزاب فاسد سیاسی و سائر مزدوران "جامعه مدنی" به شمول "اعلامیه" نویسان، در کمپ "ضد فتودالیست ها" و "ضد بنیادگرا ها" دارای موضع طبقاتی بورژوا - کمپرادوری بوده و با نمایندگان اسلام سیاسی زیر چتر حمایتی امپریالیسم اشغالگر در "وحدت و مبارزه" بوده اند. این بورژوازی کمپرادور در کمپ "ضد فتودالیست ها" و "ضد بنیادگرا ها" بنا به افاده چندین سال قبل "اعلامیه نویس"، با "جلوه های تمدن نسبی"، به امید کسب عمدگی بر مدافعان محافظه کار فتودالیسم در این "وحدت و مبارزه"، در پای امپریالیسم عشوه می فروختند و روز به روز مثل رقبای "بنیادگرای" شان در خیانت ملی و فساد ذاتی و نهادینه شده غرق شدند. همین اکنون که نفیر جغد های شب طالبی از گوشه های تار این ویرانه به پشتوانه امپریالیسم و ارتجاع منطقه بلند است، امپریالیسم غدار امریکا و شرکاء موازی با حمایت پیدا و پنهان همه جانبه از مزدوران فاشیست طالبانی طی بیش از دو سال، برای کاستن از فشار افکار عامه جهانی، با بازی اغواگرانه با خواست های حقوق بشر، حقوق زنان و دولت همه شمول و... بی شرمانه تلاش می روزد تا طمع خام بردگان سفله تکنوکرات، مدنی و تسلیم طلب خود را آب دهد.

با این وصف، این یاوه بافی در مورد تکنوکراسی چه ربطی به دید و تبیین طبقاتی "ساما" و ترمینولوژی مترقی آن و موقعیت اشغالی و حالت تاراج شده و اخوان زده افغانستان داشته است؟ بیش از این نمی شود یاوه بافت!

"فساد در نظام جمهوریت"

شارلاتان تسلیم طلب در ادامه هرزه سرائی اش، در ذیل "عوامل سقوط نظام جمهوریت"

برای این که عریضه خالی نماند و به عوامل اساسی پدیده "فساد" در سرپای آن نظام فاسد اشاره ای نکرده باشد، فرض را به "اکتسابی" و "عاریتی" بودن فساد گذاشته و صرف بر "گسترده‌گی و عمق آن در قامت نظام" (سرایت) اعتراف می‌کند. اما آن طوری که طی ۲۰ سال مشاهده شد، فساد در نظام پوشالی "جمهوریت" ساخت اشغالگران پدیده ذاتی و نهادینه شده بود، از اربابان امپریالیستی تا صدر (کرزی، عبدالله و غنی) و ذیل آن را شامل شده و استثنائی نمی پذیرفت. به قول این عزادار جسد گنبدیده "جمهوریت"، "ترکیب عناصر متشکله در حاکمیت یا همان کارگزاران" نظام، نیروهای کهن مرتجع، ستمگر، قلدر و فراقانونی بودند در جمع مافیای قدرت که در عین خودفروختگی، بدون مسؤولیت پذیری و ترس از مؤاخذه با ترویج فرهنگ مافیائی، هر یکی سهم خود را از غارت داشته های دولتی، ثروت ملی و اموال مردم این سرزمین می خواست. در آن میان فرضی برای سازندگی در میان نبود. دولت مزدور طی دو دهه به حیث "شرکت سهامی" عمل می کرد که هر یکی از این افراد متنفذ و دسته های مافیائی در نقش "سهامداران" با فزونخواهی سهم شایسته گروه خود را می خواست.

از جانبی هم، امپریالیسم تاراجگر به مثابه پدیده تاریخی گنبدیده و آمیخته با فساد و جنایت در کشور خودی و جهان، عامل اساسی فساد پروری و "گسترده‌گی و عمق" آن در سرپای نظام مستعمراتی شمرده می شود. این امپریالیسم بود که فرهنگ مافیائی را در افغانستان اشغالی در سرپای نظام و جامعه پرورده و با مافیای قدرت و مافیای مواد مخدر در ترویج فساد و فرهنگ مافیائی رابطه تنگاتنگ داشت. پس دور از حقیقت نیست که این فساد ذاتی "گسترده و عمیق" در جنب عوامل اساسی سقوط نظام مستعمراتی (تشدید رقابت های امپریالیستی در دو محور بروکسل و مسکو، شکست ستراتیژی اشغالگران امپریالیسم اشغالگر و تعدیل آن به قول خود امریکائی ها به سود اولویت های دیگر در افغانستان، دشمنی و بیگانگی دولت دست نشانده متشکل از اخوانی ها، تکنوکرات ها و مزدوران مدنی خودفروخته با مردم افغانستان، دست نشانده بودن و قائم به ذات نبودن نظام پوشالی، و نفرت و انزجار سرشار مردم سلحشور و آزادیخواه افغانستان و عدم تمکین آنها در برابر اشغالگران امریکائی - ناتوئی و مزدوران شان)، پدیده فساد ذاتی جدائی ناپذیر، نه "اکتسابی" در "قامت نظام" نیز به مثابه یکی از این عوامل اساسی "سقوط نظام مستعمراتی" مؤثر بوده است.

هر چند این طومار آکنده از ترهات تسلیم طلبانه و خائنانانه، بسی طویل است، در این بخش ما به این مرور فشرده و گذرای برخی رؤوس این طومار ملالت آور بسنده کرده و فقط این موارد چند گانه فوق را در پیرامون برخی از مفاهیم و عناوین این درازنویسی به عنوان تبیین مختصر و نگرش "ساما" و سامائی ها از مفاهیم متعدد و مرتبط به هم و پدیده های طبقاتی مانند "نظام جمهوریت، اردوی ملی، دموکراسی، آزادی عقیده و بیان، مطبوعات، آزادی تشکیل احزاب، انتخابات، قانون اساسی، فساد و عوامل سقوط نظام جمهوریت"

خدمت خوانندگان محترم به طور عام و دوستان و هواداران این سازمان و جانبازان آن به گونه خاص، تقدیم می‌داریم و بررسی چند مفهوم دیگر را پی می‌گیریم. عدول راست روانه باند مطرود تسلیم طلب و شرکاء از مواضع انقلابی "ساما" و بیان دیدگاه انحرافی و انقیاد طلبانه "اعلامیه" نویسان تسلیم طلب و شرکای خیانت شان در مورد "نظام جمهوریت، اردوی ملی، دموکراسی، آزادی عقیده و بیان، مطبوعات، آزادی تشکیل احزاب، انتخابات، قانون اساسی مستعمراتی، فساد و..." در تضاد با دیدگاه و تبیین سامائی از این سلسله مفاهیم؛ یکی از چندین موردی است که نویسنده/ نویسندگان در نقش سارقان نام و آرم "ساما"، سند طلاق شان را از موضع اندیشه های انقلابی "ساما" دریافت کرده و برای همیشه از حریم آن طرد شده اند.

تضاد عمده:

موضوع طرح تضاد عمده با فئودالیسم در جامعه اشغالی ما، حرف تازه ای نیست. در سراسر دهه هشتاد قرن بیستم، بودند گروه ها و افراد سیاسی در گستره جامعه و درون جنبش چپ انقلابی کشور ما که همونا با سوسیال امپریالیسم اشغالگر تضاد عمده جامعه مستعمره را تضاد با ارتجاع فئودالی می دانستند و با پندار غلط سوسیال امپریالیسم را یک نیروی مترقی ضد فئودالی می انگاشتند. برخی از این عده یا به کام ازدهای روسی فرو رفتند، با او هم سرنوشت شدند و آگاهانه مرتکب تسلیم طلبی ملی و در نتیجه، خیانت ملی شدند و یا ناآگاهانه به سوی انعزال و انحلال طلبی شتافته، غیر سیاسی و پاسیف شده و از مبارزه به نفع دشمن عمده آن روز خلق ما عقب نشستند. حال سردسته باند منفور و خیانت پیشه مطرود از "ساما" از جایگاه یک انقیاد طلب همان نغمه شناخته شده دیروزی را به تکرار، ولی با مضمون یکسان می نوازد.

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) به موقع و به کرات از همان زمان بروز این انحراف در دهه هشتاد در جامعه، در جنبش انقلابی و در گوشه های این سازمان، بطلان تئوریک این پنداز زشت و انقیاد طلبانه منحرفان از جاده آزادیخواهی و انقلاب خلق افغانستان و همراهی با استعمارگر متجاوز، را اعلام داشته و علیه آن به گونه مقتضی رزمیده است.

"اعلامیه ویژه" نویس وقیح در ادامه خودفروختگی اش در نقش عصای شکسته دست استعمار، به منظور پایه ریزی بنیاد فلسفی - تئوریک انقیاد طلبی و تلاش غیرشریفانه برای توجیه تئوریک سجود اعضای این باند خیانت پیشه مطرود در پای امپریالیسم اشغالگر و قاتل خلق افغانستان، با بدآموزی تسلیم طلبانه و به مدد دریافت ها و سفسطه های رویزیونیستی از تئوری فلسفی تضاد، تضاد عمده، تضاد اساسی و جا به جایی تضاد ها، استنباط سراپا رویزیونیستی، ضد دیالکتیکی و مکانیکی زیر را در صفحه ۱۷ چرند نامه تسلیم طلبانه اش چنین ارائه می کند:

"نخست این که در تحلیل تضاد ها و تشخیص تضاد عمده، قرار گرفتن یکی در جایگاه عمده که بر اساس شرایط مشخصی به وجود می آید و شرایط حل آن را در دستور کار قرار می دهد، به معنای فراموش کردن سایر تضاد ها و نادیده گرفتن آن ها و برخورد انفعالی نسبت به آن ها نمی باشد. فقط به دلیل عمده بودن یکی که خارج از ذهن و تمایل ما در عینیت جامعه پدیدار می شود، موقعیت عمده یافته و سایرین مجبور به تأثیر پذیری از آن می شوند!"

"به تشخیص ما بنابر عوامل فاجعه بار گذشته، از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ هـ. ش تا سقوط رژیم طالبان و تجربه پرداخت هزینه بس بزرگ ملت افغانستان در این مسیر، پس از حادثه ۱۱ سپتمبر، اوضاع در سطح ملی و بین المللی وارد فاز کاملاً استثنائی شده و در تعاقب اش، ایجاد دولت جدید جمهوری اسلامی، تضاد میان مردم و قوت های خارجی مستقر در افغانستان تحت عنوان (اتحاد بین المللی مبارزه با تروریسم) به آن درجه از شدت نرسید که در موقعیت تضاد عمده قرار گیرد. اما نباید آن را به عنوان شکلی از تضاد اساسی انکار نمود که هر لحظه می توانست در جایگاه عمده بودن قرار گیرد که تا اخیر روز قرار نگرفت.

در نقل قول تسلیم طلبانه فوق در محور تضاد عمده چند مسأله مهم تئوریک مضمّن است. ما در این جا به منظور اجتناب از انتزاعی شدن این بحث مشخص، روی هر یکی از مفاد آن مکث کوتاهی کرده و خوانندگان، محققان و علاقه مندان را به منابع و مراجع مطالعاتی ارجاع می دهیم. در این مورد مثل موارد قبلی این بحث، به توجه خواننده امروزی می رسانیم که ابزار تحلیل، نقطه عزیمت و نگرش "ساما" و سامائی ها از تضاد های اجتماعی در گستره جامعه و جهان و هکذا در حیطه تفکر، از بدو امر تا امروز همانا فلسفه مادی - تاریخی، دیالکتیک و تئوری فلسفی تضاد به مثابه شالوده فلسفی جهان بینی مترقی "ساما" مطرح بوده است و ما به مدد این روش (متودولوژی) و ابزار فلسفی - دیالکتیکی و به ویژه از آن میان، تئوری تضاد عمده، بند بند این نقل قول انقیاد طلبانه و مجموع این هرزنامه را می گشائیم.

افترانامه نویس مطرود و منفور رانده شده از صف خلق و انقلاب که این همه به پای "ساما" اتهام ردیالانه می بندد و بیشرمانه و جفاکارانه اراجیف تسلیم طلبانه متضاد با ارزش های بنیادین "ساما" را به این سازمان نسبت می دهد؛ در پاراگراف نخست نقل قول بالا بر وجود "تضاد عمده خارج از ذهن و تمایل ما در عینیت جامعه" مفروض اعتراف می کند، و مدعی است که "قرار گرفتن یکی در جایگاه عمده که بر اساس شرایط مشخصی به وجود می آید و شرایط حل آن را در دستور کار قرار می دهد"، ولی رندانه و تسلیم طلبانه از ذکر آن شرایط مشخصی که تضاد معینی را در جایگاه عمده قرار می دهد، طفره می رود. او به کمک مغلظه های رویزیونیستی و تسلیم طلبانه در صدد آنست تا تعریفی از تضاد عمده به دست دهد که او را به مطلوبش (انکار تضاد عمده مردم افغانستان با امپریالیسم

اشغالگر و ارتجاع متحدش از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱) برساند و با انکار چنین تضادی، انقیاد طلبانه تضاد خلق با فئودالیسم و بنیادگرائی اسلامی را عمده سازد. با این عمده خواندن تضاد اخیر الذکر، چاکر استعمارگر قاتل خلق ما نتیجه می‌گیرد که: تضاد امپریالیسم با فئودالیسم و نمایندگان جهادی - طالبی آن "واقعی است، نه تصنعی" و منافع امپریالیسم با فئودالیسم در کشور ما اصطکاک یا (Touch) می‌کند. لذا باید از این مأموریت تاریخی و مترقی امپریالیسم که به خاطر "زدن فئودالیسم" و "آوردن مدرنیته، دموکراسی، حقوق بشر و..." به کشور ما لشکر کشیده، استقبال کرده و باید رهبری آن را در کشور خود پذیرفت. این است تمام هم و غم کوتوله تسلیم طلب منفور خلق.

هجویه نویس مرتد به رغم تعریف و تبیین مکرر تئوری پردازان برجسته فلسفه مترقی در بخش دیالکتیک، تئوری تضاد و از آن جمله "تضاد عمده": در پاراگراف بالا چنین تعریف و تبیینی از تضاد عمده به دست می‌دهد: تضاد عمده آنست که بر اساس شرایط مشخصی در جایگاه عمده قرار گرفته و شرایط حل آن را در دستور کار قرار می‌دهد. از دید سخیف او، **علی رغم اشغال خونبار افغانستان به وسیله ارتش های اشغالگر امپریالیستی چون شرایط- کدام شرایط کتمان می‌گردد- حل آن را در دستور کار قرار نداده، لذا تضاد کلیت خلق ما با اشغالگران امپریالیستی و ایادی بومی آن عمده نیست** - و بدین سان انقیاد طلبانه مدعی شده است که "پس از حادثه ۱۱ سپتمبر، اوضاع در سطح ملی و بین المللی وارد فاز کاملاً استثنائی شده و در تعاقب اش، ایجاد دولت جدید جمهوری اسلامی، تضاد میان مردم و قوت های خارجی مستقر در افغانستان تحت عنوان (اتحاد بین المللی مبارزه با تروریسم) به آن درجه از شدت نرسید که در موقعیت تضاد عمده قرار گیرد."

طوری که اشاره شد، مقصود اصلی نوکر نمک حلال استعمارگر متجاوز و قاتل از تبیین و تعریف تسلیم طلبانه و انحرافی از تضاد عمده، انکار عمده بودن تضاد عمده جامعه مستعمره ما طی دو دهه گذشته، است. این باند خیانت پیشه تسلیم شده به امپریالیسم اشغالگر در ازای دریافت مستمری، ۲۰ سال قبل از تضاد عمده جامعه اشغالی ما چنین نتیجه غلط به نفع استعمار گرفته و در چاه مذلت خیانت ملی و تاریخی سرنگون شدند و اینک از قعر همان چاه گهگاهی نغمه های تسلیم طلبانه سر می‌دهند که در بین سامائی ها، نیرو های مترقی و خلق زحمتکش افغانستان خریداری ندارد.

ببینیم فلسفه مترقی در باب "تضاد عمده" چه تعریف و تبیینی دارد .

فلسفه مترقی مادی - تاریخی مبتنی بر دیالکتیک است و "قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده ها، یا قانون وحدت اضداد" نیز "قانون اساسی" زرین دیالکتیک، "هسته یا جوهر" دیالکتیک نامیده شده است. دیالکتیک به مثابه نگرش و متودولوژی فلسفه مترقی، با تضاد سر و کار دارد. قانون تضاد یا تئوری فلسفی تضاد، مطالعه و کشف تضاد در نهاد اشیاء و پدیده ها و در روابط بیرونی آنها، تمیز تضاد اساسی از تضاد عمده و تضاد های ثانوی و

تبعی، کشف تضاد عمده، جهت عمده تضاد، دینامیسم یا پویائی تضادها و درک جا به جایی تضادها در درون اشیاء و پدیده های مرکب، است.

فلسفه مترقی و تئوری تضاد در مرکز آن، بر آنست که در روند تکامل پدیده های مرکب اعم از طبیعی، اجتماعی و فکری دو یا بیشتر تضاد وجود دارد که از آن میان، در چارچوبه زمانی - تاریخی معینی، فقط یکی از آنها حتماً تضاد عمده است. تضاد عمده می تواند تضاد اساسی یا غیراساسی باشد، اما هر تضاد عمده، تضاد اساسی نیست. **تضاد اساسی**، خصلت نما است، یعنی از ابتداء تا انتهای پروسه تکامل یک شیء یا پدیده ناپدید نشده و ماهیت یک پروسه یا پدیده معین، به واسطه تضاد اساسی آن مشخص شده و بازتاب می یابد. در سراسر دوران وجود و تکامل یک پدیده حاوی تضادهای چندی، مقاطعی وجود دارد که طی آن تضاد اساسی کسب حدت کرده و یا تضادهای دیگری عمده می شود. با حل تضاد عمده، طبق اصل حرکت یا جا به جایی (دینامیسم) تضادها در یک پدیده مرکب، تضاد دیگری با کسب عمدگی، جانشین تضاد عمده قبلی می شود. با حل تضاد عمده یک مقطع شیء، پدیده یا روند، ماهیت ذاتی و اساسی آن دگرگون نمی شود، ولی با حل تضاد اساسی که می تواند تضاد عمده نیز باشد، دوران وجود یک شیء، پدیده و روند به انتهایش می رسد.

تضاد عمده آن تضادی است که در دوره یا مقطع زمانی معینی از عمر یک شیء یا پدیده، خصلت آن پدیده از آن ناشی شده و بنا بر شرایط مشخصی از جمله تقابل منافع و تغییر در وضعیت عینی یا ذهنی (کسب حدت) دو جهت متضاد (غالب یا مغلوب)، آن تضاد را در جایگاه رهبری کننده و تعیین کننده سائر تضادها به شول تضاد اساسی نشانده و حل آن بر مجموع حرکت تضادها تأثیر گذاشته و حل سائر تضادها منوط به حل آن، است. این حتمی نیست که شرایط حل تضاد عمده را در دستور روز قرار دهد، ولی چنین چیزی ممکن است. این هم امکان دارد که یک تضاد برای یک دوره طولانی و تاریخی تضاد عمده باشد، ولی شرایط حل تضاد عمده را در دستور روز قرار ندهد. لذا، قرار گرفتن یا نگرفتن حل یک تضاد عمده در دستور روز، معیار سنجش تضاد عمده نیست. انحراف رویزیونیستی و انقیادطلبانه کوتوله اعلامیه نویسن نیز درست در همین نکته نهفته است. به طور مثال، تضاد میان انسان و طبیعت برای هزاران سال، تضاد عمده جامعه اشتراکی اولیه محسوب می شود. به همین سیاق، تضاد میان برده ها و برده داران، تضاد میان مالکان ارضی با دهقانان در فئودالیسم، و تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی به ترتیب هر یکی برای قرن ها تضادهای عمده دوره های تاریخی برده داری، فئودالیسم و سرمایه داری را می ساخته اند، اما همواره شرایط حل آن را در دستور روز قرار نداد. در دستور روز قرار نگرفتن حل تضاد عمده، از عینیت وجودی آن نکاسته و متضاد با آن نیست. در دستور روز قرار گرفتن حل تضاد عمده در مقطع زمانی معینی، بسته به یک سری از عوامل عینی

و ذهنی در دو جهت متضاد، موقعیت متغیر هر یکی از دو جهت تضاد و تبدیل جهت عمده تضاد در پروسه حدت یابی و تکامل تضاد عمده تا حل نهائی آن، است. مثالی بیاوریم: در نقل قول بالا که اتهام نامه نویس مثال می آورد، از ۷ ثور ۱۳۵۷ش تا زمان برگشت مجدد طالبان به کمک امپریالیسم هزیمت یافته، طی ۴۳ سال جامعه ما شاهد جا به جایی تضاد ها و حل و جانشینی تضاد عمده بوده است.

طی این چهار و نیم دهه اخیر، جامعه افغانستان پس از سیر در دوران فئودالیسم برای چندین قرن، از ابتدای قرن بیستم میلادی تغییرات چندی را به خود دیده است. از نیمه نخست قرن نوزدهم که پای استعمار انگلیس به کشور ما باز شد، سرمایه تجاری توأم با کالا از هند و شمال وارد کشور شد؛ در جنب آن، نطفه های عناصر تولید سرمایه داری در وجود سرمایه تجاری جوانه زد؛ در مواردی صنایع مانوفاکتوری با تقسیم وظائف در روند تکامل تولید پیشه وری راه باز کرد؛ کالای صنعتی همراه با روند تدریجی ورود ارزش های روبنائی عمدتاً ناسیونالیستی و لیبرالی وارد بازار کشور ما شد؛ به طور عمده سرمایه مالی امپریالیستی (تجاری، صنعتی و بانکی) در اشکال قروض دولتی و سرمایه گذاری مستقیم برای بنای سکتور دولتی، سرمایه گذاری مختلط و صدور کالا؛ شکل گیری سرمایه صنعتی و بانکی در وجود بورژوازی متوسط یا ملی و به تبع آن، سر بر آوردن طبقه کارگر جوان کشور در عرصه تولیدی و اجتماعی (طبقاتی)؛ با انحصاری شدن سرمایه مالی و ورود آن به مستعمرات و سائر کشور های تحت سلطه، هم سیاست استعماری تهاجمی تر شد، هم صدور سرمایه در برابر صدور کالا عمدگی کسب کرد و هم روند انباشت سرمایه در کشور خودی سرمایه آن رونق و شادابی دوره قبل از انحصار را از دست داده و عمر ننگین امپریالیسم و وجود سرمایه مالی آن متکی به غارت مستعمرات شده و مستعمرات و کشور های نومستعمراتی به شمول کشور ما نیز به منبع درآمد سرمایه غارتگر مالی امپریالیسم مبدل شدند.

در همین روند با ورود سرمایه مالی در سکتور های دولتی و خصوصی کشور ما، بورژوازی دلال یا کمپرادور (بورژوازی بزرگ) در کسوت غیربوروکراتیک و بوروکراتیک برای مدیریت سرمایه مالی در نقش کارگزار این سرمایه عرض اندام کرده و با رقابت با بورژوازی متوسط در بازار کالا و سرمایه بدون سیاست حمایت گمرکی، همراه با نمایندگان آن در عرصه های ایدئولوژیک و سیاسی، بخشی از بورژوازی متوسط را قاپیده و به انحراف دلالی کشاند و بخش دیگر آن را به حاشیه راند. در همین روند برخی از ملاک بوروکرات و غیر بوروکرات نیز مسیر استحاله شدن تدریجی را پیموده و به جریای اصلی بورژوازی کمپرادور (بزرگ) پیوستند.

قبل از بروز این رویداد های بالا، جامعه افغانستان پس از ایجاد نخستین دولت های فئودالی با یورش اعراب در قرن هفتم میلادی تا زمان حصول استقلال صوری افغانستان در سال ۱۹۱۹ توسط رژیم امانی، برای حدود ۱۴ قرن در جامعه فئودالی سیر کرد که در

یک طرف آن زمینداران فئودال و هیأت حاکمه طبقاتی و در طرف دیگر آن طبقه دهقان شامل دهقانان و پیشه وران می زیستند و سیمای طبقاتی جامعه بسیط بود و تضاد اساسی اش نیز تضاد بین نیرو های مولده و مناسبات فرتوت فئودالی بود که در عرصه نبرد طبقاتی، در تضاد میان طبقه دهقان در کل به عنوان زحمتکش مولد با طبقه فئودال و نظام فئودالی متجلی می گردید. همین تضاد طبقاتی، تضاد عمده جامعه ما طی حدود یک و نیم هزار سال بوده است که طبقه فئودال در کل، جهت عمده و طبقه دهقان جهت غیر عمده این تضاد عمده و اساسی را می ساخت. دفع تجاوزات بیگانگان و کشمکش های درونی بین آحاد طبقه حاکم، هر چند در برخی موارد حل آن به مثابه تضاد عمده در دستور روز قرار گرفته و سایر تضاد ها را تابع خود ساخته است، مگر با آنهم در ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه تغییری وارد نتوانسته، تضاد بین فئودال و دهقان جایگاه اساسی خود را حفظ نموده است. خصلت فئودالی جامعه نیز از همین جهت عمده تضاد ناشی می شد.

با حدوث تدریجی این تغییرات اقتصادی - اجتماعی در کشور ما که شرح مفصل چنین منظرفی در ظرف دیگری گنجد، ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه ما چندلایه تر و پیچیده تر شد. با ورود و تولید کالای صنعتی، شکل گیری سرمایه تجاری، صنعتی و بانکی و به دوران انداخته شدن آن در عرصه های صنعت، تجارت، بانکی و حتی زراعتی (ایجاد بانک انکشاف زراعتی) و ورود سرمایه مالی و به دوران انداختن آن در سکتور های دولتی و مختلط؛ ساختار بسیط اجتماعی - اقتصادی فئودالی جامعه ما به ساختار مرکب نیمه فئودالی - (نو) نیمه مستعمراتی مبدل شده و چند لایه شد. این ساختار مرکب اجتماعی - اقتصادی انتقالی نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی طبقه فئودال، طبقه بورژوازی بزرگ کمپرادور، بورژوازی متوسط، طبقه دهقان، طبقه کارگر، پیشه وران روستائی و خرده بورژوازی شهری را شامل می شده است که عناصر غیر مولد لمپن پرولتاریا مزید بر این ها بوده است.

در مقاطع معینی با اشغال نظامی کشور ما در دو نوبت در دهه های اخیر توسط سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم، این ساختار شکل ویژه ساختار اجتماعی - اقتصادی نیمه فئودالی - مستعمراتی را به خود گرفته است که خود بیانگر موقعیت مستعمراتی بودن کشور ما و عمده شدن تضاد خلق افغانستان با امپریالیسم و ارتجاع بومی متحدش، قرار گرفتن امپریالیسم و ارتجاع در جهت عمده تضاد عمده که خصلت مستعمراتی جامعه ما از آن ناشی می شده است، تبدیل امپریالیسم به حاکم اصلی این کشور و نقش روپوش ابزار ثلاثه دولت مزدور به حیث زائده مستعمراتی بر سیمای امپریالیسم متجاوز و قرار گرفتن اقتصاد افغانستان در خدمت اهداف اقتصادی دول اشغالگر، معنی می دهد.

در این ساختار اجتماعی - اقتصادی، تضاد میان مناسبات تولیدی و نیرو های مولده، تضاد اساسی جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودال و هکذا مستعمره - نیمه فئودال را می ساخته است. به رغم فئودالیسم کلاسیک که در متن آن خلق از جانب طبقه فئودال و دولت

فئودالی ستم می کشید و تضاد عمده و اساسی آن، تضاد خلق با فئودالیسم بود؛ در ساختار مرکب نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی و یا مستعمراتی، دو نوع سلطه و ستم بر خلق اعمال می شود: ستم نیمه فئودالی و ستمگری غیرمستقیم یا مستقیم امپریالیستی. در نتیجه خلق با سه دشمن رو به رو است (طبقه فئودال، بورژوازی بزرگ و امپریالیسم) و تضاد آن نیز مرکب است: تضاد مجموع خلق با "ارتجاع و امپریالیسم" یا در موقعیت مستعمراتی با "امپریالیسم و ارتجاع" که به صورت مشخص با امپریالیسم اشغالگر و ارتجاع بومی متحد آن، شکل عمده را به خود می گیرد. لذا، در کشوری مثل افغانستان، انقلاب ملی - دموکراتیک باید به انجام این دو وظیفه و برداشتن سه کوه گران از دوش خلق بپردازد.

در چارچوبه این ساختار اجتماعی - اقتصادی تضاد های بزرگ و کوچکی مثل تضاد مجموع خلق افغانستان با امپریالیسم؛ تضاد خلق زحمتکش با دو طبقه ارتجاعی مالکان ارضی و بورژوازی کمپرادور، تضاد میان بورژوازی متوسط و بورژوازی بزرگ، تضاد میان کارگران و سرمایه داران، تضاد میان نیمه فئودالیسم و کمپرادوریسم، تضاد میان جناح هائی از فئودالیسم و کمپرادوریسم به مثابه بازتابی از تضاد میان قدرت های امپریالیستی؛ تضاد میان زنان با شوونیسم جنسیتی (فعالاً شوونیسم جنسیتی خشن طالبانی که از کانال تضاد عمده طبقاتی بر زنان ستمکش کشور اعمال می گردد)، تضاد میان شوونیسم تمامیتخواه طبقات حاکمه پشتونی و فزونخواهی ناسیونالیسم قومی طبقات حاکمه سائر اقوام کشور، تضاد های درون خلق و... موجود بوده اند.

تضاد اساسی این ساختار مرکب، تضاد میان مناسبات تولیدی و نیرو های مولده در تضاد های فوق بازتاب یافته و در تحت شرایط معینی هر یکی از این تضاد ها ممکن است جایگاه تضاد عمده جامعه را احراز کند و در تحت شرایط معینی، از کانال تضاد عمده و یا در یکی از دو جهت عمده و غیرعمده عمل کند.

در این ساختار اجتماعی - اقتصادی مرکب، جانب وجه تولیدی نیمه فئودالی محصول ورود سرمایه مالی و نفوذ امپریالیسم و تداخل آن با بورژوازی بزرگ کمپرادور است. زیرا امپریالیسم و نیروی کارگزار آن در یک کشور تحت سلطه مانع رشد مستقلانه اقتصاد ملی با محوریت بورژوازی متوسط شده و در عین حال کشور را به مثابه منبع مواد خام، نیروی کار ارزان، بازار فروش کالا و تا حد معینی بازار سرمایه حفظ کرده و به امر بازتولید مناسبات تولیدی نیمه فئودالی در زیربنا و روبنا مدد می رساند.

در کشور ما و کشورهای مشابه، امپریالیسم بیرونی و سرمایه مالی آن به مثابه عامل اساسی تبدیل فئودالیسم به نیمه فئودالیسم به طور عمده، در شرایط مستعمراتی بودن افغانستان در دو نوبت، بر زمینه الزامات اشغالگری و نیاز سرمایه انحصاری بوروکراتیک و غیربوروکراتیک، به ویژه الزامات اقتصادی، سیاسی و حقوقی بورژوازی کمپرادور در زیربنا و روبنا، تغییرات غیراساسی معینی در وجه تولیدی نیمه فئودالی و تسجیل آن در قوانین و لوایح را به سود بورژوازی کمپرادور (بوروکرات و غیر بوروکرات) و زیان نیمه فئودالیسم

عملی ساخته است که با برگشت مجدد طالبان بر اریکه امارت، این الزامات به سود فئودالیسم و به زیان کمپرادوریسم در عرصه های ایدئولوژیک، حقوقی و فرهنگی تا حدودی تعدیل شده است. تا مدت ها در صورتی که انقلاب توده ها این پروسه را دگرگون سازد و این ساختار را در هم شکند، این دو نیرو تا زمان غلبه نهائی بورژوازی وابسته بزرگ بر فئودالیسم محتضر، در همزیستی (وحدت و مبارزه) زیسته و ممکن است که در مقاطعی حتی جهت عمده تضاد شان عوض شود (احراز موقعیت مسلط یا تابع توسط هر یکی از این دو زوج تضاد در برهه زمانی معینی).

با این تغییرات، اقتصاد زراعتی عمدتاً نیمه فئودالی - نومستعمراتی (و در مقاطعی مستعمراتی) کشور ما در عین این که تا همین امروز نقش عمده در اقتصاد ملی ما داشته است، نقش مسلط خود را از دست داده است. هر چند در این وجه تولیدی نیمه فئودالی اقتصاد خود مصرفی (خودکفائی) فئودالیسم کلاسیک حاکم نیست، اما اشکال مالکیت و استثمار فئودالی را در خود حفظ دارد. مزید بر آن، با ترکیب طبقاتی فئودال - کمپرادور و ورود سرمایه بیرونی در عرصه زراعت، سرمایه گذاری این دو ترکیب در عرصه تولید زراعتی، زحمتکشان زراعی کشور را در صور تازه تر، ظریف تر و حتی خشن تری، استثمار می کند. بازتولید ارزش های فئودالی و تداوم وجه تولیدی نیمه فئودالی در جامعه افغانستان و استمرار استثمار دهقانان زحمتکش کشور در اشکال کهن و نوین، بازگو کننده آنست که حل مسأله ارضی به سود دهقانان زحمتکش، کماکان در دستور انقلاب دموکراتیک کشور قرار دارد.

حال با این مختصر از پروسه تطور اقتصادی - اجتماعی معاصر جامعه و کشور ما، از زمان کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ شمسی تا برگشت داده شدن مجدد نیروی مزدور نیابتی طالبان و امارت تراز فاشیستی اسلامی آن، به دینامیسم (پویائی) و جا به جایی تضاد ها و تعویض تضاد عمده هر چارچوبه زمانی معین جامعه ما نظری می افکنیم: قبل و در آستانه کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ شمسی، افغانستان با وجود داشتن استقلال صوری، کشوری بود تحت سلطه و دارای ساختار اجتماعی - اقتصادی نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی. تضاد اساسی آن جامعه میان نیرو های مولده و مناسبات تولیدی در عرصه طبقاتی در تضاد عمده آن ساختار، تضاد میان خلق کشور و سلطه طبقاتی نیمه فئودالی - کمپرادوری بوروکراتیک که رژیم جمهوری قلابی داوودی نماینده آن بود، بازتاب می یافت. در آن تضاد عمده، سلطه طبقاتی نیمه فئودالی - کمپرادوری جهت عمده تضاد را ساخته و سلطه نواستعماری امپریالیستی از طریق همین سلطه اعمال شده و امپریالیسم در این جهت عمده، جهت غیر عمده را می ساخت.

با وقوع کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ شمسی در دومین گام غول آسای عملی تزاران نوین به سوی جنوب، توسط حزب ضد انقلابی و مزدور "دموکراتیک خلق"، از موضع طبقاتی بورژوازی دلال در نقش نماینده سرمایه انحصاری بوروکراتیک روسی، به رغم ضربت خوردن نیمه

فئودالیسم در زیربنا و روبنا، در موقعیت کلی نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی جامعه ما تغییری رونما نشده، ولی تضاد عمده و جهت عمده تضاد تغییر یافته است. لذا تا قبل از اشغال نظامی افغانستان در ششم جدی ۱۳۵۸ ش، تضاد میان خلق افغانستان با بورژوازی دلال دولتی تضاد عمده جامعه محسوب شده که این اخیر الذکر جهت عمده این تضاد را می ساخت و سوسیال امپریالیسم شوروی در جهت غیر عمده این جهت تضاد جای داشت. طبقه فئودال که از لحاظ اقتصادی از موضع سرمایه کمپرادوری بوروکراتیک - به نفع سوسیال امپریالیسم شوروی - ضربه برداشت، نه در جهت عمده تضاد عمده، بلکه در جهت غیر عمده تضاد عمده قرار گرفته و تضاد آن با بورژوازی دلال دولتی کسب حدت کرد. بقایای بوروکراتیسم و کمپرادوریسم نوع غربی نیز در جهت غیر عمده این تضاد احراز موقعیت کردند.

اشغال نظامی افغانستان در ششم جدی ۱۳۵۸ ش توسط ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی و توسل آن به جنگ تجاوزکارانه علیه کشور ما، هم تضاد عمده را تغییر داده و هم به جا به جائی تضاد ها در جامعه ما منجر شد. در نتیجه افغانستان با حفظ وجه تولیدی نیمه فئودالی، از کشوری دارای موقعیت نومستعمراتی به کشوری مستعمره متحول ش.

در چنین موقعیتی پیش آمده، کلیه طبقات و اقشار اجتماعی به استثنای مستی از خائنان ملی، با وزنه، چشم انداز و پشت جبهه متفاوتی در بعد افقی در اصول با هم اتحاد مشروط و عملی مبارزاتی بسته و در بعد عمودی علیه دشمن اشغالگر و ایادی بومی آن وارد عرصه پیکار نجاتبخش ملی شدند. در این حالت تضاد عمده جامعه اشغالی آن روز ما عبارت بود از تضاد میان خلق افغانستان با "سوسیال امپریالیسم اشغالگر روس و دارودسته وطن فروش وابسته به آن" به مثابه "آماج جنگ آزادیبخش و انقلاب ملی و دموکراتیک" کشور. در این تضاد عمده، سوسیال امپریالیسم اشغالگر روسی، شرکاء و دارودسته وطن فروش وابسته به آن (بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک)، جهت عمده این تضاد را ساخته و در مناسبات میان این دو نیروی جهت عمده، دشمن اشغالگر جهت عمده و ایادی بومیش جهت غیر عمده را می ساختند. از این دو ویژگی، خصلت مستعمراتی جامعه ما در دهه هشتاد میلادی ناشی می شود و مبرهن می گردد که حاکم اصلی آن دوره سوسیال امپریالیسم شوروی بوده است، نه غلامان پوشالی حلقه به گوش آن.

پس از یک دهه مقاومت جانبازانه ملی مردم ما به عنوان عامل اساسی به اضافه نقش طبقات ارتجاعی و نمایندگان فئودالیسم محتضر در کسوت اسلام سیاسی و بقایای بوروکراسی از هم پاشیده قبلی و پشت جبهه این نیرو ها، دشمن اشغالگر شوروی با پذیرش شکست ستراتیژیک، معرکه را ترک گفته و ارکان رژیم محصول تجاوز شان نیز پس از مدتی فرو ریخت. با شکست اشغالگران روسی و شرکاء در افغانستان، کشور ما از موقعیت مستعمراتی بدر شده و واپس در موقعیت پس از کودتای ۷ ثور قرار گرفت، تضاد

عمده آن مرحله حل شده و تضاد عمده نوینی به جای آن نشست. در یک مقطع کوتاه تضاد میان خلق افغانستان و بورژوازی دلال دولتی تضاد عمده جامعه محسوب شده که این اخیر الذکر جهت عمده این تضاد را می ساخت. با تغییر جهت عمده این تضاد، سلطه پوشالی طبقاتی بورژوازی دلال دولتی در وجود "ح د خ" و دولت ضد ملی و ضد دموکراتیک "پرچمی - خلقی" نیز از کشور برچیده شده و این تضاد عمده به سود طبقات ارتجاعی فئودال - کمپرادور متصل و وابسته با شریان های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک امپریالیست های غربی و ارتجاع منطقه، حل شد.

در نتیجه پویائی و جا به جائی تضاد های جامعه ما در آن برهه، تضاد دیگری که بر جای تضاد عمده قبلی نشست، تضاد خلق با دو طبقه ارتجاعی فئودال و بورژوا - کمپرادور بود که دو نیروی اخیر هم در مناسباتش با خلق و هم در رابطه اش با امپریالیسم، جهت عمده این تضاد را می ساخت و هر دو جهت (ارتجاع و امپریالیسم) در وحدت و مبارزه زیسته و گهگاهی مبارزه شان عمده و وحدت شان غیر عمده شده است. در این برهه زمانی تضاد های جناحی میان دار و دسته های ارتجاعی عمدتاً مدافع ارزش های منسوخ فئودالی نیز کسب حدت کرد.

این تضاد عمده در آن موقعیت حاکی از سلطه دو گانه طبقاتی و نواستعماری "ارتجاع و امپریالیسم" بر خلق افغانستان بود. در این ترکیب، نمایندگان مشتت ارزش های فرتوت تاریخی فئودالیسم محتضر در وجود فرقه های متحارب، ویرانگر و خونریز اسلام سیاسی در ابعاد ایدئولوژیک - سیاسی در تلاش برای دمیدن رمقی بر کالبد بی رمق فئودالیسم محتضر با گروه های سیاسی و بقایای بوروکراتیسم دولت های قبلی که موضع بورژوازی کمپرادور را نمایندگی کرده و تا زمان ختم کار جهادی ها و سپس برافتادن امارت نخستین اسلامی طالبان، جهت عمده تضاد جامعه نیمه فئودالی - نو مستعمراتی افغانستان را می ساختند که در جهت عمده آن تضاد نیز مدافعان فئودالیسم جهت عمده (مسلط) و نیرو های دارای مواضع کمپرادوری جهت غیر عمده (تابع) را می ساختند و تضاد خلق افغانستان با امپریالیسم از کانال همین تضاد عمده متبلور می شد.

با عمده شدن این تضاد، برخی از این تضاد های پیش گفته که در فوق ردیف شد، از جمله تضاد شوونیسم جنسیتی - قومی با زنان و اقلیت های رنگین کمان افغانستان از مجرای این تضاد عمده طبقاتی اعمال شده و حتی کسب حدت کردند.

با عمده شدن مبارزه میان جناح بندی های ارتجاع فئودالی (جهادی - طالبی) و کسب حدت تضاد میان ارتجاع طالبی و خالق آن امپریالیسم امریکا و شرکاء و عمده شدن تضاد مجموع خلق افغانستان با امپریالیسم اشغالگر و خائنان ملی، این تضاد طبقاتی خلق با دو طبقه ارتجاعی فئودال و بورژوا - کمپرادور غیر عمده شده و از کانال تضاد عمده جدید مجال تبارز یافته است.

۱۴ سال پس از شکست ستراتیژیک اشغالگری سوسیال امپریالیسم شوروی در افغانستان، بار دیگر در هفتم اکتوبر سال ۲۰۰۱ امپریالیسم امریکا و متحدان (دول عضو ناتو و غیر ناتو و آیساف سازمان ملل) جنگ تجاوزکارانه ای را علیه کشور و مردم ما به راه انداخته در زیر پرتاب بمب و ریختن خون هموطنان ما میهن ما را اشغال و متعاقب آن، از میان مستی از خائنان ملی اداره پوشالی مستعمراتی را در نقش زائده و روپوش اهداف و سلطه مستقیم کهن استعماری شان تعبیه و به ارگ مزدوران در کابل اشغالی به وجود آوردند. این جنگ تجاوزکارانه، هم تضاد عمده جامعه ما را تغییر داده و هم به جا به جائی تضادها در آن منجر شد. در نتیجه افغانستان با حفظ وجه تولیدی نیمه فئودالی، از کشوری دارای موقعیت نومستعمراتی به کشوری مستعمره تحول منفی یافت. در چنین موقعیتی پیش آمده، برخی از تضادها میان طبقات و اقشار اجتماعی جنبه تبعی و ثانوی کسب کرده و برخی دیگر از مجرای همین تضاد عمده مجال تبارز یافتند.

در آن حالت مستعمراتی، تضاد عمده جامعه اشغالی آن روز ما عبارت بود از تضاد میان خلق افغانستان با امپریالیسم اشغالگر امریکا - ناتو و دارودسته وطن فروش وابسته به آن (ارتجاع فئودالی و کمپرادوری در محور و حواشی "نظام جمهوریت") به مثابه آماج مبارزه آزادیبخش و انقلاب ملی و دموکراتیک مردم و نیروهای مبارزاتی افغانستان. در این تضاد عمده، امپریالیسم اشغالگر امریکا - ناتو و دارودسته خائنان ملی (ارتجاع فئودالی و کمپرادوری و مزدوران تسلیم طلب و "مدنی") ساخته و پرداخته آن، جهت عمده این تضاد را ساخته و در مناسبات میان این دو نیروی جهت عمده، امپریالیسم اشغالگر جهت عمده و مزدوران مرتجع بومی اش جهت غیرعمده را می ساختند. از این دو ویژگی، خصلت مستعمراتی جامعه ما و پوشالی بودن اداره مستعمراتی طی دو دهه نخست قرن بیست و یکم ناشی می شود و مبرهن می گردد که حاکم اصلی آن دوره امپریالیسم اشغالگر بوده است، نه نظام پوشالی "جمهوریت".

با عمده شدن تضاد خلق افغانستان با امپریالیسم متجاوز و ارتجاع متحدش، تضاد اساسی حل نشده عمده جامعه ما میان خلق و ارتجاع فئودالی - کمپرادوری در کل غیرعمده شد، ولی بخشی از این دو نیروی ارتجاعی در جهت عمده تضاد عمده در کنار امپریالیسم اشغالگر جای گرفتند. تضاد میان دار و دسته های ارتجاعی جهادی و طالبی نیز به گونه ای کسب حدت کرده و در "وحدت و مبارزه" میان این دو، مبارزه شان عمده شده و جهادی ها جهت عمده و طالبان جهت غیرعمده این تضاد را می ساختند. با عمده شدن مقطعی مبارزه ارتجاع طالبی بر وحدت این گروه مرتجع و مزدور با جهادی ها و امپریالیسم در عین وحدت و مبارزه اش، و بیرون ماندن آن از دایره قدرت پوشالی، این گروه طی دوران اشغال ۲۰ ساله کشور در مناسباتش با خالق امپریالیستی و همتایان جهادی اش، جهت غیرعمده این وحدت و مبارزه را نمایندگی می کرد. باید بی درنگ تذکر داد که عمده شدن مبارزه گروه مزدور و ارتجاعی طالبان با همتایان جهادی و امپریالیسم و برافتادن آن از

قدرت، این گروه را در صف خلق جای نمی داد و چنانی که در اخیر ۲۰ سال آشکار شد، جنگ آن از موضع قدرت و برای قدرت در خارج از صف خلق، یک جنگ ارتجاعی بود، نه "مقاومت ملی".

گروه مزدور و ارتجاعی طالبان در دوران اشغال کشور، به دلیل ماهیت مزدوری و ارتجاعی و اهداف واپسگرا و با خصیصه تمامیتخواهی و انحصارگرایی و مراعات نکردن دموکراسی در مناسبات با سائر نیروهای دگراندیش جامعه، باور نداشت که جنگ مقاومت ملی علیه اشغالگران امر قاطبه ملت است و شرط پیروزی آن بر دشمن اشغالگر و ایادی میهن فروشش، بسیج عمومی و خروشیدن سنگرهای جنگ ضد استعماری در کنار هم با برنامه روشن برای فردای جامعه، است. لذا، طالبان با این ویژگی ها، در جهت غیرعمده تضاد عمده (صف خلق) جایگاهی نداشتند.

به عکس، عمده شدن وحدت ارتجاع جهادی با آفریدگار شان - امپریالیسم متجاوز-، این گروه های مرتجع و مزدور را در کنار دشمن متجاوز و قاتل خلق، در جهت عمده تضاد قرار می داد. در این دوره، تضاد طبقاتی خلق ستمکش افغانستان با بخش ارتجاع طالبی بیرون مانده از نظام مستعمراتی، جنبه تبعی و ثانوی اختیار کرده بود.

در این دوره اشغالی کشور که امپریالیسم متجاوز در جهت عمده تضاد جامعه ما موضع عمده و مسلط داشت، ستم طبقاتی، ستم جنسیتی بر زنان و ستم قومی در شکل شوونیسم طبقات حاکم پشتون از کانال سلطه عمده و ستمگری امپریالیستی بر خلق زحمتکش و تحت ستم افغانستان اعمال می شد.

به رغم دو دهه تداوم اشغالگری نظامی عمدتاً در شکل کهن استعماری با بهره گیری از اشکال و ابزار نرم و ظریف نواستعماری توسط امپریالیست های امریکا - ناتو در افغانستان برای مطیع و منقاد ساختن مردم شجاع ما، این ستراتیژی اشغالگری مستقیم به شکست انجامید. عوامل این شکست نیز چندگانه است: تضاد آشتی ناپذیر این نیروهای متجاوز امپریالیستی و مزدوران پوشالی شان با مردم افغانستان و منافع ملی آنان؛ روحیه سلحشوری و آزادیخواهی مردم افغانستان و تنفر و انزجار شان از اشغالگران و مزدوران خودفروخته بومی آنان؛ پرداخت بهای گزاف انسانی و اقتصادی این اشغالگری؛ تشدید رقابت منطقه ئی بین دول امپریالیستی؛ مطرح شدن اولویت های تازه برای امپریالیسم امریکا و شرکای غربی اش و غیره. در نتیجه شکست سلطه کهن استعماری و ستراتیژی اشغالگری مستقیم امپریالیستی و هزیمت ارتش های اشغالگر از افغانستان، اشغال نظامی کشور ما و سلطه جابر مستقیم امپریالیستی بر آن پایان یافته، تضاد عمده آن (تضاد خلق افغانستان با امپریالیسم و خائنان ملی) جایگاهش را از دست داده و تضاد عمده دیگری جایگزین آن شده است که در زیر به آن می پردازیم.

در آستانه هزیمت تاریخی ستراتیژی اشغالگری نظامی امپریالیسم امریکا در افغانستان اشغالی به گونه سقوط سایگون، برای جلوگیری از سقوط محتوم رژیم پوشالی بر جای

مانده و درمانده آکنده با فساد ذاتی و بیگانه با مردم افغانستان، به دست این مردم، برچیده نشدن سلطه و نفوذ غیرمستقیم آن بر کشور ما و منطقه، در عین تفاهم با شرکای منطقه‌ئی و غربی اش؛ در وحدت و مبارزه با مخلوق طالبانی اش، جهت مبارزه غیرعمده شده و جهت وحدت عمدگی کسب کرد. نتیجه این عمده شدن وحدت میان ارتجاع طالبی با امپریالیسم عمدتاً غربی، در رأس امریکا، امضای پیمان اسارتبار، ننگین و خائنه دوحه توسط نمایندگان این گروه ارتجاعی خودفروخته با طرف امریکائی بود که دول امپریالیستی اروپا، شورای امنیت سازمان ملل متحد و دولت پاکستان نیز بر آن صحه گذاشتند. در نتیجه این دسیسه مشترک استعماری - ارتجاعی میان این دو طرف معامله علیه مقدرات و منافع ملی و تاریخی مردم و کشور ما، گروه مزدور و مرتجع طالبان به طور مشروط برای بار دوم با حمایت مستقیم امپریالیسم امریکا و شرکاء به سریر امارت برگشته و سلطه تراز فاشیستی خود را بر ساحت کشور و دوش زخمی خلق افغانستان شامل زنان و مردان تحت ستم مستقر ساخته و با پشتوانه امپریالیستی - ارتجاعی تا اینک برای بیش از دو سال در افغانستان تداوم بخشیده است.

در نتیجه این هزیمت تاریخی امپریالیسم اشغالگر، تضاد عمده مردم ما با قدرت های اشغالگر و ارتجاع متحد آن به عقب رفته و با بر کشیده شدن مزدوران فئودال - کمپرادور طالبان بر اریکه امارت پوشالی، تضاد طبقاتی مردم افغانستان با این دار و دسته مرتجع و مزدور دارای کاراکتر و موضع طبقاتی فئودالی - کمپرادوری، در جایگاه عمده قرار گرفت. در شرایط کنونی در موقعیت نیمه فئودالی - نومستعمراتی کشور ما، مردم افغانستان جهت غیرعمده این تضاد و فئودال - کمپرادوران طالبانی جهت عمده آن را می سازند. قدرت های امپریالیستی - ارتجاعی حامی طالبان و یا دولت ها و نهاد های بیرونی که فرصت طلبانه با این گروه در معامله اند، جهت غیر عمده این جهت تضاد عمده را می سازند. در نتیجه، تضاد خلق افغانستان با امپریالیسم از کانال همین تضاد عمده طبقاتی اعمال می شود. در شرایط جاری استقرار سلطه تراز فاشیستی طالبان بر کشور و بر دوش خلق افغانستان، تضاد شوونیسم جنسیتی طالبان تا سرحد اپارتاید و سیطره برده ساز فرهنگ فئودالی مرد سالار، با زنان ستمکش کشور و حقوق شان همراه با تضاد تمامیتخواهی ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این گروه مرتجع و مزدور با تنوع عینی طبقاتی جامعه افغانستان و منافع و مطالبات هر طبقه و لایه محروم اجتماعی، خود را از رهگذر همین تضاد طبقاتی عمده نشان می دهد.

با بر افتادن بخشی از دار و دسته های ارتجاعی و مزدور متحد دیروزی امپریالیسم اشغالگر از قدرت در شمائل ارتجاع فئودالی - کمپرادوری، این طیف ارتجاعی از جایگاه عمده تضاد عمده جامعه اشغالی ما برافتاده و تضاد این دسته های ارتجاعی و چاکر امپریالیسم در نقش "منتظر الوزاره ها" با ارتجاع حاکم فئودالی - کمپرادوری طالبانی کسب حدت کرده است. تضاد این بخش از دار و دسته های ارتجاعی فئودالی - کمپرادوری برافتاده از

قدرت با مردم افغانستان نیز از حالت عمده بودن دیروزی به جایگاه غیرعمده امروزی تنزل یافته است. مثل طالبان در دوره اشغال نظامی کشور، با برافتادن ارتجاع فئودالی - کمپرادوری و مزدوران مدنی و تسلیم طلب دارای موضع طبقاتی بورژوا - کمپرادوری از جهت عمده تضاد عمده دیروزی در صف امپریالیسم اشغالگر، این نیروهای سیاسی - طبقاتی ارتجاعی و مزدور را در صف خلق راهی نیست و مخالفت شان با گروه حاکم طالبان، بخشی از "وحدت و مبارزه" این گروه ها با طالبان را می سازد و هر یکی به دنبال دریافت سهم خود از قدرت در کنار طالبان اند نه به دنبال رفع ستم، استثمار و تبعیض از مردم ستمزده افغانستان.

هر چند این تضاد میان دار و دسته های ارتجاعی و مزدور حاکم و غیرحاکم، تضاد عمده جامعه ما را در برهه کنونی نمی سازد و راه حل آن نیز از طریق "وحدت - مبارزه - وحدت" در کمپ ارتجاعی کشور و ادغام دومی در اولی، میسر است، ولی احتمال دارد با کسب حدت مزید، تا سرحد تضاد انتاگونیستی حاد شده و به تضاد عمده مبدل شود. بناءً، تضاد شوونیسم قومی طبقات حاکمه پشتونی که در شرایط جاری همین ارتجاع طالبانی تمامیتخواه و انحصارگر حاکم در رنگین کمان قومی افغانستان مظهر و مجری آن است و هویت خود را در این رنگین کمان، نه در وحدت ملی از خلال آمیزش رنگ ها، که در چیرگی رنگ خودی و زائل شدن سائر رنگ ها می جوید، با ناسیونالیسم ارتجاعی مرکز گریز و منحط قومی طبقات ارتجاعی اقوام غیر پشتون که شخصیت و هویت خود را نه در وحدت در گستره ملی در کشور واحد، بلکه در تنگنای گستره و هویت قومی تعریف می کنند؛ از مجرای همین تضاد طبقاتی عمده برهه کنونی جامعه ما تحت سیطره نیمه فئودالی - نومستعمراتی ارتجاع و امپریالیسم و تضاد اخیر الذکر میان دو دار و دسته ارتجاعی و خودفروخته فئودالی - کمپرادوری در قدرت و برافتاده از قدرت، بازتاب خود را می یابد.

این بود تعریف و تبیین مختصر تضاد عمده و درک سامائی مبتنی بر فلسفه مترقی و دیالکتیک از تضاد عمده، تضاد اساسی و جهت عمده تضاد و شرح فشرده جریان جا به جایی (دینامیسم) تضادها در جامعه ما از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ شمسی تا لحظه نشر این نقد (میزان ۱۴۰۲ شمسی). این نقد دیالکتیکی بر سفسطه های رویزیونیستی و انقیاد طلبانه "اعلامیه ویژه" نویس خیره سر، در عین حال بطلان و افلاس تئوریک این اعلامیه و اعلامیه نویس را اعلام می دارد.

به رغم عینیت تضادها به شمول تضاد عمده هر مقطع جامعه ما و جا به جایی این تضادها طی این چهار و نیم دهه اخیر و وضوح فاکت های زنده و ملموس از سلطه و حضور مستقیم و غیرمستقیم امپریالیسم و ارتجاع فئودالی و به ویژه بورژوا - کمپرادوری در عرصه های زیربنائی و روبنائی حیات اجتماعی خلق ستمدیده و دربند افغانستان؛ و به رغم تبیین صائب و به موقع "ساما" و سامائی ها از تضاد عمده هر مقطع این تاریخ، "اعلامیه ویژه" نویس در نقش مشاطه گر چهره کریه استعمارگر متجاوز و قاتل مردم ما، با انکار

عینیت تضاد عمده خلق افغانستان با امپریالیسم اشغالگر و ارتجاع متحدش و خصلت مستعمراتی جامعه اشغالی ما و با ادعای مسخره تسلیم طلبانه مبنی بر این که "در دوران جمهوریت، با وجود حضور قوت های خارجی... همچنان این سلطه و تضاد با ارتجاع در مقام عمدگی قرار داشته و اکنون با عمق و شدت، در اوج عمدگی قرار دارد"، از دو دهه بدین سو در صدد آن بوده است تا:

الف: "مضمون مدرن اشغالگری" و مأموریت و اهداف استعماری امپریالیسم اشغالگر را دگرگونه نشان دهد تا این دشمن عمده، اساسی و قسم خورده خلق و عامل اساسی بیرونی عقب ننگه داشتگی و تحت سلطگی کشور و خلق ستمکش ما را از آماج مبارزه رهاییبخش این خلق تحت ستم دور سازد؛

ب: با عمده خواندن تضاد عمده جامعه اشغالی ما با ارتجاع فئودالی، این سیر تطور بیش از یک قرن جامعه فئودالی به جامعه ای دارای ساختار اجتماعی - اقتصادی نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی (در دو نوبت مستعمراتی) را انکار ورزیده و کماکان ارتجاع را در وجود ارتجاع فئودالی خلاصه کرده؛ خصلت دلالی و وابستگی و وجود عینی بورژوازی بزرگ دلال را در نقش کارگزار سرمایه مالی امپریالیسم در کنار ارتجاع فئودالی و سلطه سرکوبگر و یغماگر امپریالیسم متجاوز در این ساختار منکر شده و آن را با خصلت مترقی در تقابل با نیمه فئودالیسم و مدافع توسعه اقتصادی دیده؛ بین ارتجاع فئودالی و ارتجاع بورژوا - کمپرادوری دیوار چین کشیده؛ و سلطه "قوت های خارجی" (بخوان امپریالیسم اشغالگر) را در تضاد با ارتجاع فئودالی ارزیابی کرده است؛

ج: با این ارزیابی نادرست و ذهنی در تقابل با عینیت تضاد ها و همگونی و ناهمگونی مواضع نیرو های مختلف و متعارض طبقاتی - سیاسی بومی و بیرونی درگیر در فعل و انفعالات جامعه اشغالی ما، به غلط و انقیاد طلبانه نتیجه گرفته است که تضاد سنت و مدرنیته تضاد عمده جامعه اشغال شده ما بوده است؛ تضادی که در یک جهت آن "مجموعه" ارتجاع فئودالی و نمایندگان آن "اسلام سیاسی بنیادگرا" این پاسداران ارزش های فرتوت و از جمله سنت های پوسیده، فرهنگ مردسالار و سیطره دینی در نقش ابزار ایدئولوژیک فئودالی، ایستاده و مانعی در برابر "مدرنیته" و "تحول در ساختار های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مدنی و..." بوده اند و در جهت دیگر این تضاد، امپریالیسم و "نیرو های دموکراتیک و ملی، روشنفکری و ترقی خواه" (بدون تفکیک مترجع و مترقی؛ آزادیخواه و تسلیم طلب) به شمول نمایندگان بورژوازی کمپرادور در وجود (دلالتان تکنوکرات، رهبران و کادر های احزاب تسلیم طلب، سران ان جی او های دزد و نهاد های "جامعه مدنی") در پایگاه "مدرنیته" صف خلق و کاروان طویل "دموکراسی" جامعه اشغالی را می ساخته اند؛

د: لذا، "در شرایط دموکراسی رسمیت یافته" به یمن تجاوز امپریالیسم در افغانستان مستعمره، مجموع این "نیرو های دموکراتیک و ملی، روشنفکری و ترقی خواه" بایستی با

اغتنام و "شکار فرصت"، همراه با امپریالیسم متجاوز در یک سوی سنگر به سوی تعمیق "مدرنیته" و گسترش و نهادینه شدن "دموکراسی" اهدائی امپریالیسم در برابر ارتجاع فئودالی - این دشمن مدرنیته و دموکراسی - گام های مشترک برمی داشتند.

این بود تبیین تسلیم طلبانه و خائنه این منادی انقیاد طلبی از امپریالیسم، ارتجاع فئودالی و کمپرادوری، مناسبات درونی آنان و مناسبات جمعی شان با خلق کشور و درک غلط آن از تضاد عمده جامعه مستعمره ما در دوران اشغال ۲۰ ساله و نقد مختصر ما بر آن از موضع خط فکری - سیاسی و موقف آشکار طبقاتی سامای انقلابی "مجید - رهبر" و راهیان راستین راست قامت راه این دو جانباز انقلابی و آزادیخواه کشور.

حال با این تبیین صائب سامائی از تئوری دیالکتیکی و انطباقی تضاد های جامعه ما طی چهار و نیم دهه اخیر تاریخ معاصر کشور و دید غیرصائب و انقیاد طلبانه "اعلامیه ویژه" نویس/نویسان، این رامشگر - رامشگران بارگاه استعمار از مبحث تضاد ها و به خصوص برداشت انحرافی و تسلیم طلبانه شان از تضاد عمده کشور مستعمره ما طی دو دهه اخیر، مبحث تضاد عمده را علی العجلاله به پایان برده و عناوین دیگر این نقد را پی می گیریم.

اشتباه بوده است یا خیانت؟

تئورسین تسلیم طلبی در جایگاه سرباند کمیته مرکزی تسلیم طلب از همان درون پلنوم کمیته مرکزی سازمان مشهور به (پلنوم مکروریان) در زمستان سال ۱۳۸۰ ش طرح تسلیم طلبانه و انقیاد طلبانه خود را این گونه بیرون داد: "امپریالیسم به منظور ضربت زدن فئودالیسم به افغانستان آمده است، لذا برای ضربت زدن فئودالیسم و دموکراتیزه کردن حیات سیاسی کشور، باید با امپریالیسم همدست و همدستان شد". عضو دیگر این کمیته مرکزی منحرف (به قول مرد آهنین ساما زنده یاد نادر علی پویا، در حد یک "فسقلی نظامی") در آن پلنوم و با زیر پای نهادن شرافت سامائی و غرور ملی مردم شجاع افغانستان، تسلیمی و خوشخدمتی خود و همراهان را به امپریالیسم اشغالگر و قاتل خلق ما و سجود در پای جلادان اخوانی - تکنوکرات متحد این متجاوز در حضور همه خیلی خیره سرانه و ابلهانه چنین اظهار داشت: "اگر اولاد من یک مرمی بالای امریکائی ها شلیک کنند، من در گور خود ناراحت خواهم شد".

در حالی که نصاب کمیته مرکزی به دلیل غیابت اعضای اصلی و علی البدل آن، کامل نبود، این خط تسلیم طلبانه و عقب نشینی به نفع امپریالیسم متجاوز و ارتجاع توسط فرد اول مرکزیت و تئورسین منفور تسلیم طلبی تأیید معدود افراد عضو کمیته مرکزی وقت که برخی به طور گزینشی و مصلحتی و غیر آئین نامه ئی بر کشیده شده بودند، را به همراه داشت.

دو نماینده از کمیته تشکیلات در برابر آن انحراف صریح از مشی سیاسی و اصول آئین نامه ئی سازمان موضع گرفته و پس از استدلال باصلابت لازم در مورد همسرشتی تاریخی

فئودالیسم و امپریالیسم و بیان درک سامائی از امپریالیسم اشغالگر و مأموریت و اهداف و ابزار استعماری آن در کشور ما و سایر کشور های تحت سلطه، به نمایندگی از تشکیلات سازمان سلب اعتماد شان را به کمیته مرکزی منحرف قلبی اعلام داشتند. با این موضعگیری صریح تسلیم طلبانه، کمیته مرکزی منحرف و همین کوتوله "اعلامیه ویژه" نویس آن، به قول رهبر خردمند "ساما" زنده یاد "قیوم رهبر"، "سر از گریبان استعمار برون کرده" و سازمان را به سوی دو دستگی کشاندند.

ادامه این انحراف نظری و عملی از مواضع انقلابی، آزادیخواه و دموکراتیک "ساما"، تسلیم شدن به دشمن قسم خورده و غدار و پشت کردن به منافع ملی و تاریخی مردم و سجد زدن و مرد اعضای این باند بدون استثناء در پای اشغالگران، جباران و جلادان خلق؛ ناگزیر این باند منحرف را در مسیر سقوط محتوم و برگشت ناپذیری قرار داد که انتهایش چاه مذلت و خیانت آشکاری بود به ملت و منافع ملی؛ خیانت تاریخی به خلق، به اندیشه پیشرو "ساما"، به طبقه کارگر، به زحمتکشان، به سازمان و آرمان انقلابی بهروزی و سروری زحمتکشان کشور. هر چند این خیانت به وضوح آفتابی است، ولی اعضای این باند خیانت پیشه هرگز بدان اعتراف نکرده و به رغم این وضوح، بر تداوم آن اصرار و ابرام نیز می ورزند و صرف در محافل خصوصی و چند جای این "اعلامیه ویژه" از لفظ "اشتباه" یاد کرده و منافقانه و خیره سرانه "خیانت" آشکار ملی و تاریخی این باند را تا حد "اشتباه" فروکاسته اند.

در نتیجه "خیانت در امانت" و سوء استفاده از صلاحیت و مسؤولیتی که جمع با صلاحیت سازمانی در دومین کنگره سازمان به اینان سپرد، "ساما" پندار زشت و کردار زشت باند منحرف و مطرود را از مصادیق خیانت ملی و تاریخی ارزیابی کرده و طی اسناد رسمی مهر خیانت را بر جبین زن و مرد آن کوبیده است.

برای اجتناب از سهل انگاری عامیانه و اشتباه رایج در این بحث خطیر حقوقی ذیل عنوان "اشتباه بوده است یا خیانت؟"، می کوشیم با استناد به تعاریف دقیق حقوقی و فلسفی از برخی مفاهیم کلیدی این بحث، در عین طرح پایه های تئوریک این مبحث، هم صحبت را جنبه تطبیقی داده، هم از بحث تجربیدی دوری گزیده و هم در مورد تداوم تفکر و عمل انحرافی و تسلیم طلبانه این باند اعلامیه نویس و تئوریسین آن تا پای گذاشتن آنان تا مرز خیانت، بدون حب و بغض مستند سازی کرده و نشان دهیم که اندیشه و عمل انحرافی اعضای این باند بالاتر از اشتباه، خیانت بوده است؛ خیانتی که هنوز هم ادامه دارد. این مفاهیم کلیدی عبارت اند از: اشتباه، خیانت، خیانت ملی، منافع ملی، خیانت تاریخی، منافع تاریخی، منافع طبقاتی.

اشتباه:

اشتباه در فرهنگ های زبان به این معانی آمده است: نادرستی، کوتاهی، لغزش، کژ، کژی و

غیره. اشتباه در امری نظری یا عملی به اشکال یا در معانی فوق، مسأله و مشکلی معرفتی است. لذا، اشتباه به گونه غیرآگاهانه آنگاه در نظر و عمل فرد یا گروهی صورت می‌گیرد که ادراک و دریافت ذهنی فرد از مسأله ای با عینیت و واقعیت عینی موضوع (سوژه) تطابق نداشته باشد. به زبان فلسفی، اشتباه ناشی از "عدم تطابق عینی و ذهنی" یا عدم تطابق "شناخت ذهنی" با "حقیقت عینی" است. هر نوع دریافت ذهنی و ذهنی‌گرائی دگماتیک و امپریک دست اندرکاران پراتیک اجتماعی و عمل مبارزاتی از موضوع، که "مضمون عینی مستقل از انسان را" در خود بازتاب نهد و با حقیقت عینی همخوانی نداشته باشد، اشتباه بوده و یا به اشتباه می‌انجامد. اشتباه فرد یا افراد مبارز ناشی از کمبود معرفتی و شناخت امپریک یا دگماتیک از امر مبارزاتی در جریان مبارزه می‌تواند عمق و پهنای بزرگ یا کوچک داشته و زیان‌های متفاوتی را به امر مبارزه و داعیه عمومی و سرنوشت جمعی یک کتله انسانی وارد کند. بسته به میزان اشتباه که عملی است غیرعمدی و غیرآگاهانه در روند نظری و عملی یک فرد یا جمع، اشتباه به صورت کوچک یا بزرگ رده بندی می‌شود. هرگاه تفکر یا عملکرد اشتباه آمیز بزرگ فرد یا افراد واجد صلاحیت تفویض شده صدمات و زیان‌های بزرگی به جمع مربوطه برساند، در آن صورت اشتباه در حد "جرم کبیره" ارزیابی می‌گردد و مجازات سختی را در قبال خود دارد.

علاوه بر آن، درک متافیزیکی و ایستا از موضوع، ندیدن عام بودن تضاد، مطلق ساختن خاص بودن تضاد، ناتوانی در تعیین تضاد عمده و جهت عمده هر تضاد، ندیدن پیوند های درونی و برونی میان اشیاء و پدیده های اجتماعی، طبیعی و فکری؛ ندیدن تفاوت میان "ماهیت و پدیده" یک شیء و یا تضاد میان جوهر درونی و شکل پدیداری اغواگر آن (تضاد میان ظاهر "دموکراتیک و متمدن سازی" و اهداف واقعی امپریالیسم امریکا) و فراموشی دینامیسم یا پویائی تضادها و به کار نبستن دیالکتیک در روند شناخت پدیده ها به منظور تغییر شان و غیره؛ اگر ناشی از مشکل معرفتی و کمبود تئوریک فرد یا گروه باشد، می‌تواند در جریان پراتیک مبارزاتی در برخورد به پدیده تضاد، اتخاذ مواضع و یا تعیین شعارها و اشکال و ابزار تاکتیکی، فرد یا گروه را به سوی لغزش یا اشتباه بکشاند.

مثالی بیاوریم. برای ارائه مثال، سناریویی را در نظر می‌گیریم: بر فرض محال، اگر این طرح انحرافی فرد اول مرکزیت از روی کمبود معرفتی و یا اغتشاش تئوریک در مورد امپریالیسم و مبحث تضاد، در درون همان پلنوم کمیته مرکزی سازمان مشهور به (پلنوم مکروریان) در ۱۳۸۰ش این طور ارائه می‌شد که: "امپریالیسم با فئودالیسم در تضاد است و تضاد عمده جامعه اشغالی ما با فئودالیسم است. امپریالیسم هم به منظور ضربت زدن فئودالیسم به افغانستان آمده است، لذا برای ضربت زدن فئودالیسم و دموکراتیزه کردن حیات سیاسی کشور، باید بر پایه تضاد عمده جامعه با فئودالیسم، با امپریالیسم همدست و همداستان شد؛ در آن صورت، این دریافت ذهنی با واقعیت عینی جامعه اشغال شده و عینیت تضاد عمده آن تطابق نداشته و اشتباه معرفتی و شناخت ذهنی در تضاد با حقیقت

عینی ارزیابی می شد. این مشکل رفقای اشتباهکار پس از مطالعه و استدلال لازم تئوریک در مورد همسرستی تاریخی فئودالیسم و امپریالیسم، عمده بودن وحدت میان این دو در تقابل با منافع خلق و بیان درک سامائی از امپریالیسم اشغالگر و مأموریت و اهداف و ابزار استعماری آن در کشور ما و سائر کشور های تحت سلطه امپریالیسم و سرمایه مالی آن و با به کاربردن دیالکتیک به جای متافزیک در مطالعه تضاد ها و تعیین تضاد عمده جامعه اشغالی ما با امپریالیسم اشغالگر و ارتجاع متحدش، مرفوع می شد و اشتباهکاران نیز به خطای شان متوجه شده و صادقانه اعتراف می کردند و انتقاد رفقای اصولی را می پذیرفتند.

راه حل: افراد اشتباهکار، پس از درک اشتباه و اعتراف صادقانه بدان و انتقاد از خود، فرصت می یافتند که با نوآموزی تئوریک و عملی و تجدید تربیت تشکیلاتی، کمبود معرفتی خود از موضوع و شناخت ذهنی غیرمنطبق با حقیقت عینی از موضوع را مرفوع ساخته، دیالکتیک را به جای متافزیک به کار بسته و از لحاظ ایدئولوژیک با صیقل زدن شناخت خود از مسأله، زنگار خطای دگماتیکی و امپریکی را از صورت آن بزدایند.

خیانت:

خیانت غیر از اشتباه است. خیانت آنگاه در نظر و عمل فرد یا گروهی ارتکاب می یابد که فرد، افراد یا گروه ها به گونه آگاهانه به مدد دریافت های ذهنی اغواگر از مسأله ای در صدد آن باشند تا عامدانه حقیقت عینی در مورد "واقعیتی عینی مستقل از انسان" (سوژه) را لاپوشانی کرده و دریافت های من درآوردی و غیر واقعی خود را به جای آن بنشانند (نمایاندن دشمن در نقش دوست). این دشمنان می توانند استعمارگر بیرونی و یا استثمارگر بومی باشند. بسته به دشمن دوست نما، این خیانت نیز می تواند "خیانت ملی" و یا "خیانت تاریخی" نام بگیرد.

به طور اساسی، خیانت تفکر یا عملی آگاهانه و هدفمند بوده و زاده کمبود معرفتی نیست، اما ارتکاب غیرآگاهانه "جرایم بزرگ" و زیانمند به منافع حیاتی فرد یا جمع، از منظر حقوقی از مصادیق خیانت محسوب می شود. خیانت در فرهنگ های لغت به معنای بی وفائی، بد عهدی، مکر و حيله، ناراستی، پیمان شکنی، بی توجهی به امانت، دغلبازی و غیره معانی آمده است. اسم فاعل خیانت یا خیانت، خائن است. خیانت در یک جمع در مفهوم "شکستن اعتماد" توسط فرد یا افراد معتمد جمع در تفکر و عملکرد عمدی و آگاهانه فرد یا افراد خیانتکار در اشکال گذشته آگاهانه از منافع یک جمع، پای نهادن عمدی بر ارزش های یک جمع، دادن اطلاعات ارزشمند و حیاتی به دشمن، ترک آگاهانه سنگر و سپر انداختن به نفع دشمن و... تبارز می کند. خیانت در رابطه میان دو فرد، به شکل شکستن اعتماد میان معتمد و اعتماد کننده است. در جریان پراتیک مبارزاتی، هر دو صلاحیت و مسؤولیت به افراد دست اندر کار سطوح مختلف از جانب جمع سپرده می

شود. بناءً، خیانت در اشکال "سوء استفاده از صلاحیت" و "مسئولیت ناپذیری" در امر سترگ حفظ ارزش های بنیادین یک تشکل مبارزاتی (اندیشه، مشی سیاسی، تشکیلات، موازین تشکیلاتی و ارزش های مادی آن) بروز می کند.

خیانت "سوء استفاده از اعتماد کسی که به وی اعتماد شده است"، می باشد، "خیانت در امانت". خیانت وقتی ارتکاب یافته می تواند که ارزشی خواه مادی و خواه معنوی به شخصی اعتماد شده باشد و موصوف از آن سوء استفاده نموده و یا آن را خلاف میل اولی، محو کند، برباد دهد و یا به دشمن بسپارد. در این معنی، خیانت به مفهوم "شکستن اعتماد"، پیمان شکنی، بی وفائی و سوء استفاده از اعتماد جانب یا جوانب مقابل، از ظریف ترین رابطه عاطفی میان زن و مرد تا سطح گروه ها، طبقه، آرمان، ملت، کشور و حتی در گستره جهانی، اندیشه ها و آرمان های جهانشمول را شامل می شود. از همین رو، واژه خیانت موضوع بررسی کارشناسان رشته حقوق، روانشناسی و حقوق خانواده بوده است. در سطح زوجین، خیانت کردن یعنی زیر پا گذاشتن تعهدی که بین زن و شوهر بسته شده و ایجاد یک رابطه جدید با نفر سوم، تعریف شده است که می تواند در اشکال "خیانت عاطفی"، "خیانت جنسی"، "خیانت عاطفی - جنسی" و "خیانت مجازی" تبارز کند که موضوع بررسی روان شناسی و حقوق خانواده است.

علاوه از شکل آگاهانه خیانت، هر فکر یا عمل زیانمند به گونه غیرآگاهانه صدمات جدی را به یک فرد یا جمع توسط فرد یا افراد معتمد آن برساند که از نگاه عمق و پهنای خسران وارده، آن تفکر یا عمل در زمره خیانت جای می گیرد. مثلاً فردی ناخواسته راز مهم فرد یا جمعی را فاش کند؛ فردی ناخواسته اطلاعات کشورش را به دشمن بدهد؛ فرد یا افرادی دشمن را دوست پنداشته و در امر مهم و حیاتی به او اعتماد کرده و فریب او را بخورند و دروغ هایش را باور و تبلیغ کنند؛ مرد یا زنی ناخواسته به همسرش خیانت کند؛ در همه این احوال، خیانت ارتکاب یافته است.

از میان کلیه اشکال خیانت، تعریف و تبیین تطبیقی واژه های خیانت، خیانت ملی و خیانت تاریخی موضوع بررسی این نگاشته انتقادی بر تفکر و عملکرد انقیاد طلبانه باند تسلیم طلب اعلامیه نویس و سجدو آنان در معبد استعماری و ارتجاعی است، که در ردیف خیانت قرار می گیرد.

خیانت ملی:

خیانت در مفهوم ملی آن، به هر نوع تفکر یا عمل زیانبار آگاهانه علیه منافع علیای ملی یک کشور و یک ملت توسط فرد، افراد، گروه ها و نهاد دولت آن کشور و ملت، گفته می شود. به افراد و نهاد های یک کشور به شمول نهاد دولت در هر سطحی صلاحیت و مسئولیت لازم داده می شود. صلاحیت به افراد مسئول قدرت اجرائی می بخشد تا مسئولیت خود را در قبال صیانت از منافع ملی به کار گیرند. نگه داری از منافع علیای

ملی، علاوه از نهاد دولت ملی و گروه‌ها، بر دوش تک تک شهروندان یک کشور نیز نهاده شده است. در این جا باید بر درجهٔ صلاحیت و مسؤولیت تفویض شده بر ذمهٔ نهاد‌ها و افراد باید فرق گذاشت. خیانت ملی توسط نهاد دولت، سازمان‌ها، گروه‌ها و افرادی از شهروندان یک کشور ارتکاب می‌یابد که صلاحیت و مسؤولیتی در صیانت از منافع ملی به آنها سپرده شده است. برای درک بهتر مسألهٔ خیانت ملی و ملاک ارزیابی آن، باید تعریف دقیق و قابل درک عموم از ترکیب "منافع ملی" داشته باشیم.

منافع ملی:

منافع ملی شامل ارزش‌های مادی و معنوی لازمهٔ زیستن جمعی مصئون و آزاد شهروندان یک کشور است. ارزش‌های مادی شامل سرزمین، منابع طبیعی، ثروت‌های اقتصادی، زیرساخت‌های حیاتی اقتصادی، فرهنگی، علمی، طبی و نظامی می‌شود. ارزش‌ها و داشته‌های معنوی ملی شامل استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، قوانین موضوعهٔ نهاد مقننهٔ منتخب مردم به شمول قانون اساسی و درفش ملی در یک نظام ملی - مردمی، ارزش‌های اجتماعی، فرهنگی و علمی؛ غرور ملی، افتخارات تاریخی، روحیهٔ سلحشوری و آزادیخواهی و... را شامل می‌شود. مجموع این ارزش‌های مادی و معنوی، "منافع ملی" یک کشور و ملت را می‌سازند که صیانت از آن بر هر فرد آن ملت فرض است. با صیانت از این منافع است که نهاد دولت، افراد و یا سازمان‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در یک کشور و جاهت ملی یافته و موصوف این صفت واقع می‌شوند. عکس این حالت نیز صادق است. عدم پاسداری از این منافع ملی و یا ایستادن علیه آن و یا زیان رساندن بدان در هر شکلی؛ دولت، ذوات و نهاد‌ها و طبقات و گروه‌های اجتماعی - سیاسی را صفت "غیر ملی" و "ضد ملی" می‌بخشد.

این بود تعریف و تبیین کوتاه از منافع ملی. با این تمهیدات در باب مفهوم "خیانت ملی" و "منافع ملی"، حال ارتکاب و بروز خیانت در سازمان پیشتاز انقلابی، از جمله "ساما" را پی می‌گیریم.

"یک سازمان پیشتاز و انقلابی با خصلت پیشرونده، انتقادی و زنجیرگسل خود در تناقض ماهوی با استعمار و امپریالیسم قرار دارد". همین ویژگی است که به سازمان پیشتاز صفت "ملی" می‌بخشد. اگر یک سازمان پیشتاز و یا افرادی از آن در پای استعمار به سجود بیفتند، در آن صورت صبغهٔ ملی خود را از دست داده، علیه منافع ملی ایستاده و صفت "ضد ملی" کسب می‌کنند. لذا، "یک سازمان پیشتاز که از لحاظ ماهوی در تناقض با استعمارگر و استثمارگر قرار دارد، نمی‌تواند بدون نفی ذات و ذاتیت خویش در پهلوی استعمار بایستد و با او همدست و همدستان گردد". "اگر در صفوف مبارزان پیشتاز راه آزادی فتوری هم ایجاد شود و یا نیروهائی از آن در معبد تسلیم به سجود بپردازند، در آن صورت یا اشتباهی در کار است یا انحرافی، نه هماهنگی و همسوئی طینت و طبیعت". اگر

سازمان نتواند دست اشتباهکاران را بگیرد، منحرفان قابل اصلاح را از سیر در گمراهی نجات بخشد و دست منحرفان آلوده به خیانت را کوتاه سازد؛ در آن صورت به معبد سجود رفتگان و منحرفان از جاده آزادیخواهی به دین ملی خود خیانت ورزیده و خط تمایز خود را به مثابه "خضم استعمار" با امپریالیسم اشغالگر زدوده اند.

در یک کشور مستعمره معروض به تجاوز و اشغالگری امپریالیستی، هر گونه تفکر یا عملی که آگاهانه اهداف استعماری را لاپوشانی کند، مأموریت امپریالیسم را در کشور خود دگرگونه جلوه دهد، آن دشمن غدار را نجاتبخش بیندارد و دروغ های دشمن متجاوز را به خورد ناآگاهان داده و تبلیغ کند؛ آن تفکر و عمل پایه های تسلیم طلبی و انقیاد ملی را ریخته و از مصادیق خیانت ملی شمرده می شود. پس در این باب گفته می توانیم که "هر گونه سازش، ارتباط و همکاری با دشمن عمده و اساسی مردم (اشغالگران) به منظور درهم و برهم کردن مناسبات دشمنانه و آشتی ناپذیر مردم با آن در یک کشور مستعمره و تحت اسارت و اشغال امپریالیستی" و یا هرگونه تفکر و عملکردی به نفع دشمن عمده (استعمار - ارتجاع) و به زیان منافع ملی و تاریخی مردم در یک کشور مستعمره و اشغالی، تسلیم طلبی ملی و در نتیجه، خیانت ملی و تاریخی است.

به مثال بالا مراجعه می کنیم. در زمستان ۱۳۸۰ ش "شاهین بال شکسته" در پلنوم مکروریان مطرح کرد که "امپریالیسم با فئودالیسم در تضاد است و تضاد عمده جامعه اشغالی ما با فئودالیسم است. امپریالیسم هم به منظور ضربت زدن فئودالیسم به افغانستان آمده است، لذا برای ضربت زدن فئودالیسم و دموکراتیزه کردن حیات سیاسی کشور، باید بر پایه تضاد عمده جامعه با فئودالیسم، با امپریالیسم همدست و همدستان شد". در این نقل قول چند نکته مضمراست که چاکر کمربسته استعمار در موارد دیگری بر آنها تأکید ورزیده است:

الف: "امپریالیسم امروز امپریالیسم دیروز نیست. دیروز روس آمد، مردم قیام کردند. امروز امپریالیسم امریکا آمده است تا به مردم افغانستان نان بدهد، لذا مردم ما از تانک های امریکا با دسته های گل استقبال می کنند؛

ب: امپریالیسم امروز (امریکا - ناتو) به مثابه "قوت های خارجی" دموکراتیک و مترقی، در تضاد با فئودالیسم کشور ما و نمایندگان آن دار و دسته های جهادی - طالبی، قرار دارند. لذا بر آنند تا "حیات سیاسی کشور ما را دموکراتیزه" کرده و "به کشور ما ترقی، تمدن، تکنیک و دموکراسی" آورند و زنان و بی حقوقان جامعه ما را به حقوق شان می رسانند؛

پ: پس در صورتی که "قوت های خارجی" (امپریالیسم اشغالگر) چنین بودای نیک صفت اند، و با مردم ما این چنین سخاوتمندانه برخورد می کنند و چنین مأموریت مترقی و متمدنانه دارند، باید رهبری شان را در کشور خود علیه فئودالیسم و اخوان، پذیرفت؛

ت: با عمده خواندن تضاد با فئودالیسم در کشور اشغالی ما، تضاد عینی عمده مردم ما با امپریالیسم اشغالگر و ارتجاع بومی متحد آن انکار شده است تا ماهیت استعماری اهداف و مأموریت اصلی امپریالیسم در افغانستان اشغالی و منطقه، از انظار پوشیده بماند؛

ث: دلال استعمار و شرکاء "با نفی ذات و ذاتیت خویش در پهلوی استعمار ایستاده و با او همدست و همدستان" گردیدند؛

ج: با چنین انحراف تسلیم طلبانه و استقبال از امپریالیسم جنایتگستر و اتخاذ موضع خائنه در قبال منافع ملی، "در معبد تسلیم به سجود" پرداختند.

شش مورد فوق از تفکر انقیاد طلبانه "شاهین بال شکسته" و سائر لاشخوران تسلیم شده به استعمار و همسرنوشت با این مفتن رسوا، همه علیه مصالح علیای ملی بوده و در نتیجه، از مصادیق آشکار "خیانت ملی" و سجود در پای امپریالیسم قاتل، شمرده می شوند.

در مثالی دیگر، در آن پلنوم عضو دیگر این کمیته مرکزی منحرف در حد یک "فسقلی نظامی" با زیر پای نهادن شرافت سامائی و غرور ملی مردم شجاع افغانستان، تسلیمی و خوشخدمتی خود و همراهان (خیانت ملی) را به امپریالیسم اشغالگر و قاتل خلق ما در حضور همه خیلی خیره سرانه و ابلهانه چنین اظهار داشت. صورت جلسه نویس که زنده هم است، به تکرار از وی پرسید: بنویسم؟ موصوف گفت که بنویس، بنویس: "اگر اولاد من یک مرمی بالای امریکائی ها شلیک کنند، من در گور خود ناراحت خواهم شد". با این گفتار خائنه اش، خود مهر خیانت ملی را بر جبین خود کوفت که تا ابد نازدودنی است.

فرد سوم این باند خیانت پیشه که حال نومیدانه چشم به راه الطاف اربابان امپریالیستی اش است تا او را به آغوش بکشند، زمانی خیلی خائنه در پاسخ به اعتراض یک فرد معترض سامائی بابت دادن گزارش و اسرار نظامی - امنیتی منطقه کوهدامن به اشغالگران المانی، چنین گفته بود: "رفیق اگر راپور منظم نظامی و امنیتی کوهدامن را به المان ها ندهیم، پول نمی دهند". این از موارد جاسوسی علیه منافع علیای ملی و دادن اطلاعات و اسرار کشور به دشمن بیرونی و در نتیجه، از مصادیق بارز "خیانت ملی" است.

قابل یاد آوری است که تمامی زنان و مردان این باند خیانت پیشه، به مثابه شرکای "شاهین بال شکسته" در خیانت او شریک اند و سال های سال به زیان منافع ملی و تاریخی مردم و سامای انقلابی، در نقش پایدو، چاکری استعمار - ارتجاع را کرده اند و داور تاریخ در این میان هیچ استثنائی را نمی پذیرد.

آری، این باند مزدور و استخدام شده مثل دو طیف تسلیم طلب دیگر در کشور (یکی "ضد بنیادگرا" و دیگری به ظاهر "ضد اشغالگران") طی ۲۰ سال سلطه کهن استعماری امپریالیست های امریکا - ناتو و مأموریت اشغالگرانه و استعماری امپریالیسم را با تفکر و عمل تسلیم طلبانه شان دگرگونه نمایانده، دروغ های آن را شایع ساخته و خود در گوشه خوان یغمای امپریالیستی مصروف ریزه خواری و پس مانده خواری بودند. زن و مرد این

باند خودفروخته انقیاد طلب با تفکر و عمل علیه منافع و غرور ملی ما قلم و در قفای جلادان مردم ما قدم زده و مهر خیانت ملی را بر جبین خود ها حک کرده اند؛ خیانتی که پس از دروغین ثابت شدن وعده های سر خرمن اربابان امپریالیستی شان و نمایشی ثابت شدن "تضاد امپریالیسم با فتودالیسم" و دجال طالبی، هنوز هم بر آن ابرام می ورزند. این قماش انقیاد طلبانی که تیشه را بر ریشه هستی ملی خود زدند، چه از "ساما" برخاستند، یا از سایر گروه ها، با این گونه خوشخدمتی به امپریالیسم متجاوز و قاتل و خیانت به میهن در ازای زر و ثروت؛ بدون اگر و مگر و استثنا، خائنان ملی شمرده می شوند و مطرود از صف خلق و جنبش انقلابی اند و محکوم نزد داور تاریخ.

خیانت تاریخی:

به استثنای جامعه اشتراکی آغازین، در ادوار تاریخ، جامعه انسانی متشکل از طبقات و اقشار اجتماعی بوده است. برخی از این طبقات رجعتگراند و به گذشته تاریخ تعلق دارند، برخی وضع استقرار یافته موجود و ایستائی را می ستایند و برخی دیگر بالنده اند و به سوی حرکت تاریخ می شتابند. به تبع آن، نمایندگان سیاسی و اندیشه های سیاسی، فلسفی، اجتماعی، اقتصادی و حقوقی در نقش ایدئولوژی مدافع منافع این طبقات، نیز در این یا آن سوی تاریخ قرار دارند: یا به رجعت به گذشته می کوشند، یا در خدمت بازتولید شرایط تداوم و استمرار وضع موجود اند و درکی ایستا و پایا از تاریخ دارند، یا با باور به پویائی و حرکت تکاملی تاریخ، همسو با حرکت تاریخ گام برمی دارند.

منافع طبقاتی:

هر یک از طبقات اجتماعی برای ادامه حیات به مثابه یک طبقه یا قشر اجتماعی، به مجموعه ای از زمینه ها، شرایط و ارزش های مادی و معنوی نیاز دارند. مجموع این شرایط و ارزش های مادی و معنوی، منافع طبقاتی و "منافع تاریخی" طبقه معینی را می سازد. وجیهه نمایندگان سیاسی هر طبقه با اتخاذ موضع طبقاتی طبقه معین، در واقع، صیانت از این منافع طبقاتی است. ارزش های مادی هر طبقه، عبارت از سهمی است که از ثروت اجتماعی تقسیم شده در نظام تولیدی دریافت می کند، همراه با چگونگی نقش آن طبقه و دریافت سهم به اضافه نهاد ها و ابزار های به خدمت گرفته شده. وجود عینی هر طبقه اجتماعی به میزان دریافت این سهم وابسته است. ارزش های معنوی هر طبقه در روبنای اجتماعی شامل اندیشه ها، سنن، فرهنگ، راه و رسم سیاسی، اخلاق، دورنما و ایده ال های اجتماعی هر طبقه است.

طوری که گفته شد، یک سازمان پیشتاز انقلابی در موضع منافع تاریخی توده های کار و زحمت می ایستد، برای تغییر نظامات کهن مبتنی بر مالکیت خصوصی طبقاتی، استثمار و استعمار در جهت تحقق حاکمیت طبقاتی زحمتکشان و برابری نهائی می کوشد و آشکارا اعلام می دارد که در نهایت یک نیروی سیاسی برابری طلب است. بناءً، رسالت یک

سازمان انقلابی طبقاتی دفاع از این منافع کلی حال و آتیۀ طبقاتی رنجبران محکوم و رهبری امر سترگ انقلابی تحقق ایده آل بهروزی و سروری آنان است. در وجود احزاب و سازمان های انقلابی، این ارزش های معنوی علاوه از داشته های مادی، شامل اندیشه های فلسفی - اجتماعی، خط مشی، اخلاق انقلابی، تشکیلات و موازین ناظر بر حیات سازمانی همراه با چشم انداز آرمانی می شود.

هر نوع گذشت از این "منافع تاریخی و انقلابی مردم زحمتکش" به سود طبقات و نیرو های سیاسی استثمارگر در نقش دشمنان تاریخی مردم و هر نوع تلاش به سود نیرو های رجعت گرای تاریخ و در جهت بازدارندگی حرکت تاریخ با زیر پا نهادن موارث انقلابی سازمان پیشتاز، "تسلیم طلبی طبقاتی" و در نتیجه، "خیانت تاریخی" نامیده می شود که زنده یاد "قیوم رهبر" آن را "خیانت گردان پیشتاز به موقعیت تاریخی خود" نامیده است. هم در گسترۀ جامعه و هم در یک سازمان انقلابی معروض به انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی، "تسلیم طلبی ملی" و "تسلیم طلبی طبقاتی" منحرفان، لازم و ملزوم هم اند، زیرا، "تسلیم طلبی اجتماعی و انقیاد در مقابل بیعدالتی و اجحاف، راه را برای تسلیم طلبی و انقیاد ملی هموار می سازد؛ و انقیاد و تسلیم طلبی ملی فقط بر زمینۀ تسلیم طلبی اجتماعی رشد می کند و محیط زیست خود را می یابد". (رساله تسلیم طلبی از زنده یاد "رهبر")

اشکال خیانت ملی و خیانت تاریخی تسلیم طلبان:

- عدم التزام و عدول از اندیشه های رهنمونی یک سازمان انقلابی؛
- عدم تمسک و پابندی به خط مشی سازمان انقلابی در نظر و عمل؛
- پای نهادن بر ارزش های تشکیلاتی آن با روش های بوروکراتیک و دستورگرائی؛
- کهنه و قرن بیستمی نامیدن سیاست انقلابی یک سازمان پیشرو از موضع سیاست تسلیم طلبانه؛
- عدم تعهد به اسناد معتبر سازمان پیشرو مثل برنامه و آئین نامه در نظر و عمل؛
- تلاش برای زدودن وجه تمایز سازمان پیشتاز انقلابی با دیگران به بهانه "سیاسی شدن جامعه" و "کار دموکراتیک علنی" طبق قوانین ارتجاعی و اسارتبار موضوعۀ اشغالگران و نظام پوشالی؛
- عمده نامیدن شعار دموکراسی به جای شعار آزادی ملی در یک کشور مستعمره؛
- تلاش برای نابودی و قلب ماهیت سازمان انقلابی و سپردن آن به کام اژدها؛
- تلاش مذبحانۀ انقیاد طلبانه برای خلع سلاح یک خلق اسیر به بهانه نفرت از جنگ به سود استعمار؛
- همکاسه شدن و چریدن با ارتجاع فئودالی و دلال های تکنوکرات بر سر خوان یغمای امپریالیستی؛
- انکار ورزیدن از موقعیت فکری - فلسفی سازمان پیشتاز انقلابی؛

- خود را با حلیه افکار عقب گرا و تاریخ زده متجلی ساختن؛
 - قدمگاه خود را به عنوان یک سازمان پیشتاز و یا افرادی از آن، گم کردن؛
 - به جای با چراغ به جنگ سیاهی رفتن، طشتی از قیر را بر چهره خود مالیدن و در سیاهی ناپدید شدن؛
 - تلاش در جهت خلع سلاح فکری سازمان پیشتاز و ناامیدی اعتقادی آن؛
 - مسخ کلی عناصر پیشتاز در سازمان انقلابی؛
 - تبدیل شدن به عوامل پنهانی استعمار - ارتجاع؛
 - با نفی ذات خود و بزرگسازي استعمار و ارتجاع مردم را از نگاه معنوی بی روحیه ساختن؛
 - و یا با کلاسیک نامیدن اندیشه ها و سیاست های انقلابی، در بیابان های گرم و سوزان مردم را به دنبال سراب "اندیشه های تازه" قرن بیست و یکمی سرگردان ساختن؛
 - مشاطه گری چهره کریه استعمارگر متجاوز؛
 - رامشگری در پسگوشه محفل بزم استعمار - ارتجاع؛
 - و تغذیه با خون و گوشت توده های تحت ستم کشور.
- این موارد ۲۲ گانه فوق از جمله مظاهر تسلیم طلبی اجتماعی، تسلیم طلبی ملی و عقب نشینی این مطرودان اعلامیه نویس از مواضع مترقی به سود نیرو های ارتجاعی - استعماری، مسخ کلی این انقیاد طلبان و تلاش خائنه برای زدودن مرز تمایز سامای انقلابی با طبقات ارتجاعی و نمایندگان سیاسی شان در زیر چتر حمایتی امپریالیسم اشغالگر، صورت گرفته است. همه این موارد از مصادیق "خیانت تاریخی" و "خیانت ملی" در شکل گذشت از منافع ملی و تاریخی به سود نیرو های کهن تاریخ و استعمار است که طی ۲۲ سال آزرگار در تفکر و عملکرد برده وار این باند منحرف ضد انقلابی و سائر تسلیم طلبان مطرود گروه های دیگر و فعلاً خفته در آغوش حمایت امپریالیسم، برجستگی داشته است. ولی در همه این احوال، به قول دانشمند جانباز انقلابی زنده یاد «قیوم رهبر»، "نتیجه یکی است و آن این که وقتی سازمان پیشتاز [و یا افرادی از آن] از موقعیت فکری خود به نفع استعمار - ارتجاع و یا به نفع نیرو های دیگری که همراه اویند، بگذرد، راه را برای تسلیم در مقابل این نیرو ها باز می کند و نقش تاریخی خود را که همانا واژگونی وارونگی تاریخ این ملت است، به طور کامل نمی تواند انجام دهد" و انتهایش مغاک تیره ایست که "خیانت ملی" و "خیانت تاریخی" نام دارد.
- عدم اعتراف زنان و مردان باند منحرف و مزدور مطرود از "ساما" در پیشگاه عدالت افکار عمومی اعضای این سازمان، ابرام ننگین مفتن خیانت پیشه باند تسلیم طلب مطرود از ساحت ساما و صف خلق ستمکش افغانستان بر انحراف، انقیاد طلبی و سجود به پای امپریالیسم اشغالگر، ریختن آب تطهیر بر دستان خون الود آن، دفاع از جسد متلاشی شده و متعفن "نظام جمهوریت" و جدا دانستن جنایات بیکران مزدوران فاشیست طالبی از

عامل اساسی ستم بر مردم افغانستان در گذشته و حال (امپریالیسم اشغالگر و هزیمت یافته)، به رغم ۲۲ سال روشنگری و تأکیدات مکرر سامائی ها بر مواضع و دیدگاه های ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی این سازمان انقلابی؛ همه و همه، نشان دهنده آنست که این باند تسلیم طلب در تفکر و عمل ضد ملی و ضد انقلابی خود بالاتر از اشتباه، مثل دو طیف تسلیم طلب و منحرف دیگر در گستره جامعه و جنبش انقلابی، مرتکب "خیانت ملی" و "خیانت تاریخی" شده اند و این خیانت به وضوح آشکار است.

در روشنائی تفکر و عملکرد انحرافی، انقیاد طلبانه و خائنانه این باند خودفروخته متشکل از دلایان استعمار علیه منافع ملی و منافع تاریخی مردم ستمدیده و دربند افغانستان، تأکید ما بر این است که هر نوع همسوئی و تشریک مساعی با این خیانت پیشگان اعلامیه نویس توسط هر کسی دیگر، در حکم اشتراک در خیانت ملی و تاریخی این باند و همسرنوشت شدن با آنها، معنی می دهد.

"کار دموکراتیک علنی":

در کشوری تحت سلطه دارای ساختار اجتماعی - اقتصادی نیمه فئودالی - نواستعماری به گونه اساسی دو سلطه بر دوش خلق سنگینی می کند که توسط نیرو های ارتجاعی فئودالی، بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم اعمال می شود: سلطه طبقاتی و سلطه استعماری. در این موقعیت سلطه غیرمستقیم امپریالیستی توسط سرمایه مالی، بورژوازی دلال در نقش کارگزار آن و سائر نهاد های مالی اعمال شده و تبلور خود را در سلطه عمده طبقاتی این دو طبقه حاکم ارتجاعی و مورد حمایت امپریالیسم می یابد.

اما، در کشوری تحت سلطه دارای ساختار اجتماعی - اقتصادی نیمه فئودالی - مستعمراتی سلطه مستقیم استعماری امپریالیسم اشغالگر به طور عمده توسط نیرو ها و نهاد های نظامی، سیاسی، ایدئولوژیک، استخباراتی و مالی امپریالیستی بر ملت و خلق معروض به اشغالگری نظامی، اعمال می شود. ارتجاع فئودالی و یا بخشی از آن همراه بورژوازی دلال در نقش چاکران بومی امپریالیسم متجاوز (مشتی از خائنان ملی) در عین ستم بر خلق مظلوم و دربند، در کنار امپریالیسم اشغالگر می ایستند و از موضع آن با مردم خود می ستیزند. در چنین موقعیتی، تضاد اساسی خلق با فئودالیسم به مثابه نیروی طبقاتی ارتجاعی و استثمارگر، خود را در تضاد عمده خلق با امپریالیسم و ارتجاع متحدش متبلور می سازد. در چنین حالتی، این دو سلطه ای که بر دوش خلق سنگینی می کند، یکی سلطه استعماری که عمده است و دیگرش سلطه طبقاتی طبقات ارتجاعی بومی که غیرعمده است و هر دو سلطه و ستم توسط امپریالیسم به طور عمده، بورژوازی کمپرادور و نیرو های ارتجاعی فئودالی، اعمال می شود.

در این دو موقعیت متفاوت، ضرورت، اصالت و جوهر کار دموکراتیک بر محور تضاد عمده هر حالت و مرتبط با خواست عمده و مسأله روز کشور ما یعنی آزادی ملی و یا

دموکراسی، مشخص می شود.

از دید سامائی ها، "کار دموکراتیک" در موقعیت مستعمراتی و اشغالی کشور عبارت است از "بسیج، تهییج و تنظیم همه نیرو های ضد امپریالیسم و فئودالیسم. این چارچوبیست که نیرو های ملی، دموکرات و چپ انقلابی در پیوند تنگاتنگ با مردم و خواسته های شان و در شرایط جاری با خواست عمده و مسأله روز کشور به خون خفته ما یعنی آزادی ملی در قالب آن می توانند" در جهت تحقق شعار های اساسی مورد نیاز اعمار یک جامعه دموکراتیک برخوردار از آزادی ملی، ترقی و عدالت اجتماعی متشکل شده و در راه پیمائی تاریخی به سوی تعمیق مزید و کیفی این خواست های اساسی تا سرمنزل بعدی بسیج و رهبری شوند. این شعار ها عبارت اند از: آزادی ملی، دموکراسی، ترقی و عدالت اجتماعی با چشم انداز تکاملی آن.

آزادی ملی:

آزادی ملی، بالا تر از "استقلال" ظاهری و صوری که بیشتر یک مفهوم حقوقی - سیاسی است، عبارت است از رهیدن یک ملت و خلق تحت ستم و اسیر از تمامی سلطه، ستم و قیودات مستقیم و غیرمستقیم و اشکال کهن و نوین استعمار امپریالیستی در عرصه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و روابط بیرونی در عین برخورداری کامل آن ملت برای تعیین مقدرات ملی و اجتماعی و نوع نظام سیاسی در کشوری رهیده از بند استعماری و دارای استقلال واقعی، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی. خواست آزادی ملی با خواست آزادی اجتماعی پیوند ارگانیک داشته و یکی بر زمینه دیگری متحقق و شگوف شده و لازم و ملزوم هم اند. اذعان بیشرمانه تسلیم طلبان اعلامیه نویس مبنی بر اذعان به احتساب عامل زور و قدرت امپریالیستی و تعامل با خواست های تاراجگر نامحدود سرمایه مالی و الزامات گردش بلا مانع جهانی سرمایه با نیاز حیاتی آزادی ملی برای خلق های تحت ستم گیتی در تضاد است. لذا، این دسته از تسلیم طلبان ذلیل و فرومایه و سائر همتایان شان در گروه های دیگر که با خودفروشی خود، ملک و ملت را به امپریالیسم اشغالگر در ازای زر فروختند و افتخارات و غرور ملی ما را زیر پا کردند، به سان نیرو های سیاسی - طبقاتی ذاتاً و تاریخاً تسلیم طلب، بیگانه با اصل "آزادی ملی" اند و میانه خوبی با آن و افتخارات ملی خلق سلحشور کشور ما ندارند.

دموکراسی:

دموکراسی از عصر برده داری تا نظام سرمایه داری و حتی سوسیالیسم موجود پدیده ای بوده است طبقاتی که یا در خدمت ستمگران و استثمار کنندگان بوده و یا در خدمت ستمکشان و استثمار شوندگان در مراحل مختلف تاریخی. منکران این صبغه دموکراسی و ناب جلوه گران آن، اغواگران و دروغگویانی اند که حقیقت مسأله را به عمد لاپوشانی می کنند. دموکراسی ناب و غیر طبقاتی در هیچ کجا وجود نداشته و نخواهد داشت. دموکراسی

مورد نظر و توافق نیروهای انقلابی، دموکرات و میهنی کشور ما، دموکراسی برای اکثریت جامعه (زحمتکشان و ستمکشان) است و شیوه معقول رهبری جمعی امور جامعه و بیانگر روابط میان گروه های دارای افکار و علایق اقتصادی متفاوت در صف خلق است. دموکراسی در هر جامعه ای رابطه تنگاتنگ با ترکیب طبقاتی حاکمیت و مطالبات ملی - دموکراتیک مورد نیاز خلق و تکامل مزید جامعه در زیربنا و روبنا داشته و رابطه نزدیک و انفکاک ناپذیری با مطالبات آزادی ملی، ترقی و عدالت اجتماعی دارد و همین مطالبات اند که مهر خود را بر جبین دموکراسی کوبیده و صبغه اجتماعی آن را تعیین می کنند.

عدالت اجتماعی:

با توجه به ساختار و سطح تکاملی نامتوازن و ناهمگون اجتماعی و اتنیک جامعه افغانستان، خواست "عدالت اجتماعی" در مضمونش در حال حاضر فرسنگ ها از خواست "برابری اجتماعی" عقب بوده، ولی عناصری از آن را در ترکیب خود دارد. هر نوع مطالبه عدالت اجتماعی و عدالت جوئی باید این "ناموزونی و ناهمگونی اجتماعی و اتنیک جامعه افغانستان" را در جهت توازن، همگونی و تعالی اجتماعی، هدف گیرد و مطالبات ستمکش ترین و بی حقوق ترین طبقات و اقشار اجتماعی، ساختارهای قومی، نابرابری و تبعیض جنسیتی و همزمان نیازهای تکامل مزید جامعه را به سوی تعالی موزون و نزدیک شدن به برابری اجتماعی و رفع ستم طبقاتی - جنسیتی در چهارچوبه خلل ناپذیر وحدت ملی خلق، در عرصه های زیربنائی و روبنائی در خود بازتاب دهد. خواست عدالت اجتماعی پیوند محکمی با مطالبات آزادی ملی، دموکراسی و ترقی اجتماعی برای خلق داشته و بر زمینه آن تعمیق می یابد.

ترقی اجتماعی:

ترقی اجتماعی عبارت است از سیر گام به گام اعتلائی جامعه در عرصه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فکری، فرهنگی و علمی بر پایه رفع موانع و غلبه بر عوامل درونی - تاریخی و عوامل برونی - استعماری عقب نگهداشتگی و بازدارندگی جامعه در عرصه های فوق با تکیه به نیروی خلاق و سازنده مولدان تاریخ ساز ثروت اجتماعی به سوی رهائی همه جانبه، رهیدن نیروهای مولده بالنده از قید مناسبات فرتوت تولیدی و رسیدن به دورنمای برابری و آزادی کامل. خواست تحول یابنده ترقی اجتماعی پیوند فشرده ای با مطالبات آزادی ملی، دموکراسی معنادار برای اکثریت و عدالت اجتماعی دارد و ریشه آن از این چشمه ساران زلال سیراب می شود. تحقق خواست برابری نیازمند تحقق و تعمیق مطالبات چهارگانه فوق و به خصوص گسترش و تعمیق (رادیکال شدن) مطالبه عدالت اجتماعی است.

با همین ویژگی است که خواست ترقی اجتماعی در کنار آزادی ملی، دموکراسی و عدالت اجتماعی و تأکید بر عنصر ترقی به سوی تعالی اجتماعی همسو با سمت حرکت پیشرونده

تاریخ و درک نقش تاریخ سازی سپاه رنج و کار، وجه تمایز سازمان انقلابی ای مثل ساما از یک سازمان لیبرالی و رفورمیست بوده و بیان فشرده جنبه و خصلت بارز طبقاتی آن و پیوند دهنده برنامه حداقل و حداکثر سازمان است.

در این میان، آن نیرو های سیاسی - تاریخی، روابط تولیدی و اندیشه ها و نهاد های روبنائی که در برابر این خواست ها می ایستند و یا مانع ای در مقابل تحقق آن شمرده می شوند، در ذیل مقوله "ارتجاع" یا "ارتجاعی" احراز موقعیت می کنند. "استعمار" و "امپریالیسم" به مثابه عامل بیرونی در کنار ارتجاع بومی می ایستد و همدست با آن، راه تکامل اجتماعی و متحقق شدن این خواست ها را سد می شود. این دو نیروی بومی و بیرونی سد تکامل اجتماعی - اقتصادی جوامع تحت ستم و سلطه منافع خود را در سیر قهقرائی، ایستائی و جلوگیری از پویائی جامعه، سراغ می کنند.

بناء، از دید سامائی ها، "کار دموکراتیک" با تلفیق روش ها و اشکال مبارزاتی مقتضی علنی و مخفی، غیر از "بسیج، تهییج و تنظیم همه نیرو های ضد امپریالیسم و فئودالیسم" بر محور تضاد عمده هر مقطع در راستای تحقق شعار های چهارگانه فوق (برنامه حداقل) خلق، معنی نمی دهد.

هر گاه مدعیانی در کسوت مباشران تغییر، از روی بی عرضگی، استیصال، ارتداد، انحراف و یا هر عذر و بهانه و انگیزه ناموجه ای در موقعیت های مستعمراتی و یا نومستعمراتی کشور، از "بسیج، تهییج و تنظیم همه نیرو های ضد امپریالیسم و فئودالیسم" روی برتابند، آن ذوات، حلقات و گروه ها، دیگر نه مبشر تغییر اند و نه منادیان آزادی ملی و اجتماعی، دموکراسی، ترقی و عدالت اجتماعی.

آن عده از افراد و گروه ها در نقش منادیان انقیاد طلبی که به جای بسیج خلق، با انحراف، ارتداد و خیانت شان، فرصت طلبانه به قول زنده یاد «قیوم رهبر» خود در معبد استعمار به سجود پرداختند؛ به آرمان جانبازان انقلابی و آزادیخواه پشت کردند؛ "کار دموکراتیک علنی" را در کشور اشغال شده بهانه تسلیمی به استعمار و وسیله استتار خیانت ملی و تاریخی شان ساختند، بدون این که چیزی را دموکراتیک بسازند؛ به بزرگ نمائی و تبلیغ برتری استعمار پرداختند، فرهنگ استعماری را ترویج کردند، به بهای ارتکاب خیانت ملی زر اندوختند، "ان جی او" و حزب تسلیم طلب رسمی ساختند و ثبت کردند و در جلسات شان بی شرمانه و تسلیم طلبانه آن احزاب "ان جی او" ئی را "دستاورد" نامیدند؛ برای استعمارگر متجاوز بازسازی و جاده سازی کردند؛ آشکارا سر از گریبان استعمار بیرون آوردند؛ در مراکز استعمارگران و قاتلان خلق شجاع ما گردن خم کردند تا اربابان اشغالگر شان مدال خوشخدمتی را به گردن های خم اینان بیاویزند؛ و در اخیر پس از برافتادن پرده نمایش مضحک دموکراسی استعماری و آغاز نمایش استبداد خونین و خشن مزدوران تازه به دوران رسیده فاشیست طالبی توأم با افتضاح جهانی اربابان اشغالگر و مزدوران پوشالی گریزی، به آغوش حمایت و نوازش ولی نعمتان غربی خود پناه بردند؛ در عمل ثابت

ساختند که نه تنها هیچ نسبت و قرابتی با کار دموکراتیک به مفهوم فوق نداشتند، بلکه در صف ارتجاع و استعمار به دشمنان "کار دموکراتیک" و شعارهای چهارگانه آن یعنی آزادی ملی، دموکراسی، ترقی و عدالت اجتماعی و کلیت آرمان‌های ترقیخواهانه و آزادیخواهانه، مبدل شدند.

"وحدت - انتقاد - وحدت" یا "مبارزه - وحدت - مبارزه"؟

با این همه انحراف، ارتداد، استبداد، خیره سری، انتقاد ناپذیری، اصلاح ناپذیری و جفا و خیانت اعلامیه نویس و شرکاء به سازمان و آرمان و به خلق کشور و پس از غنودن در آغوش پرمهر اربابان اشغالگر، اعلامیه نویس و قیح در کمال بی‌آزمی دیده درایانه و خیلی دیر هنگام می‌نویسد: "انتقاد انتقام نیست، این دو از اساس با هم تفاوت دارند. هدف انتقاد اصلاح است، در حالی که ثمره انتقام کدورت می‌باشد که با اصل وحدت - انتقاد - وحدت منافات داشته و در نهایت به ضرر تشکل سیاسی تمام می‌شود...". این اغواگر در ادامه با فروکاستن جمع و سعی از مخالفان تسلیم طلبی خود و همراهان در وجود فرد یا افرادی "متقلب"، با نیش و کنایه چند طعنه نثار وی/ آنها می‌کند.

بینیم از منظر ارزش‌های مطروحه رهبری جمعی در "ساما" مسأله انتقاد و به خصوص "وحدت - انتقاد - وحدت" در صفوف سازمان و در صف خلق و میان خلق و دشمنان خلق چگونه است؟

در یک تشکل انقلابی مثل ساما اصل اساسی این است که کلیه ظرفیت‌های سازمان را بر پایه موازین تشکیلاتی مثل مرکزیت - دموکراتیک، انتقاد و انتقاد از خود حول برنامه، آئین نامه و مصوبات جمعی سازمان متحد سازیم. این ارزش‌های بنیادین حیثیت محور وحدت را در ساما می‌ساخته است و بدون آن وحدت هوابندان، مفهومی ندارد. بدون ایدئولوژی رهنما، مشی سیاسی و موازین آئین نامه‌ئی، وحدتی در کار نیست. اصل دیالکتیکی ساما در برخورد با افراد سطوح مختلف سازمانی از رهبری تا سطوح ابتدائی این است که با کاربرد روش دیالکتیکی، محاسن و معایب افراد را تحلیل کنیم، فرد اشتباهکار را انتقاد کرده و در عین حال دستش را بگیریم تا اصلاح و ارتقاء یابد. باید افراد اشتباهکار را از افراد خائن و عوامل خزیده استعمار - ارتجاع در صف سازمان و انقلاب متمایز سازیم. با در پیش گرفتن وحدت ابتدائی بر پایه ارزش‌های مشترک تشکل مفروض، با افراد خاطی وارد مبارزه شده و پس از دامن زدن به مبارزه اصولی ایدئولوژیک - سیاسی و پس از رفع عیوبش، با او به وحدت مزید برسیم. این اصل کلی "وحدت - مبارزه - وحدت" در صفوف خلق نیز کاربرد دارد و یگانه راه حل تضاد‌های درون خلق شمرده می‌شود.

اما شیوه برخورد میان خلق و ضد خلق، متفاوت از این و عکس این حالت است: "مبارزه - وحدت - مبارزه". نمونه برجسته این مورد اخیر، "جبهه متحد ضد فاشیسم" در زمان

جنگ دوم جهانی بود. اتحاد مبارزاتی مشروط در زمان اشغال یک کشور میان نیروهای ملی - انقلابی با نیروها و طبقات ارتجاعی بر پایه تضاد عمده همان مقطع با دشمن مشترک نیز از نوع "مبارزه - وحدت - مبارزه" در جنبش های ازادیبخش ملی تعدادی از کشور های تحت سلطه و معروض به تجاوز کهن استعماری، به حساب می آید. در سناریوی محتمل دیگری، در کشور خود ما در مبارزه علیه فاشیسم طالبانی، در صورت نیرومندی مبارزاتی نیروهای انقلابی - دموکراتیک حاضر در صحنه، این نیروها در عمل می توانند با اتکاء به حمایت توده ئی و نیروی رزمی، با پیروی از اصل استفاده از تضاد میان نیروهای ارتجاعی، با بخش هائی از بقایای برافتاده از قدرت بر محور تضاد عمده، (واژگونی امارت طالبانی) اتحادی عملی مؤقتی، مشروط و گذرا بندند، بدون این که مبارزه با ماهیت ارتجاعی و مزدوری این دار و دسته ها را به امپریالیسم و ارتجاع فراموش کنند. با فرد یا افراد منحرف و اشتباهکاری که مایل است/اند "بیماری خود را از ترس معالجه پنهان کنند و روی اشتباه خود تا آنجا که آخر الامر بیماریش غیرقابل علاج شود، اصرار ورزند"، و رغبتی به معالجه و اصلاح خود ندارند، و به نفی اصول بنیادین سازمان رسیده اند، وحدتی در کار نیست. بالاخص با "دسیسه بازانی نظیر خروشچف که مرکزیت دموکراتیک را در [سازمان] نقض کنند، خودمختاری کنند، بطور ناگهانی و بدون دلیل به رفقاء حمله ور شوند... و خطا های خود را روپوشی کنند و تمام خدمات را به خود نسبت دهند و همه اشتباهات را به گردن دیگران بیاندازند" و با شارلاتانی تمام هر انتقاد سازنده و سالم را با طعنه و استهزاء پاسخ دهند، وحدت حرف مهملی بیش نیست. به طور مشخص:

- با فرد یا افرادی که ایدئولوژی سازمان را کهنه و کلاسیک خوانده اند؛ و مشی سیاسی سازمان را شعار های اوائل قرن بیستمی؛
- از لحاظ سیاسی در برخورد با امپریالیسم اشغالگر کشور شان، به جای مبارزه و مقاومت، راه تسلیم و سجد را در پیش گرفته اند؛
- مرتکب خیانت ملی و تاریخی شده اند؛
- در جایگاه رهبری سازمان زمینه ساز انحلال طلبی شده اند؛
- بزرگ ترین ضربت را به سازمان انقلابی ساما زده اند؛
- در نتیجه، از لحاظ تشکیلاتی، از صفوف سازمان طرد شده اند؛
- در نتیجه ارتکاب خیانت ملی و تاریخی، از صف خلق و انقلاب طرد شده و یا موضع تسلیم طلبانه "ضد فتودالیستی" و موضع طبقاتی بورژوا - کمپرادوری اتخاذ کرده اند؛
- هنوز هم بدون اعتراف به خیانت خود و همراهان و درس عبرت گرفتن از این همه جفا و بدنامی، با دیده درائی تمام در جاده انقیاد طلبی و خودفروشی روانند و در مدح برتری و قدرت امپریالیسم قلم می زنند و توهم افزائی و اغتشاش

آفرینی می کنند و در عین انتقاد از پدیده "فئودالی طالبی" از موضع ضد فئودالیستی و بورژوا - کمپرادوری خداوندگار طالب را که اربابان این ها نیز اند، از جنایات طالب جدا کرده و آب تطهیر بر دست های کثیف و خون آلود امپریالیسم اشغالگر می ریزند و بدین وسیله با اتخاذ این موضع خائنه، بار دیگر در همان چاه مذلت تسلیم طلبی ملی سقوط می کنند؛ وحدتی در کار نیست. شیوه برخورد ما با این قماش افراد منحرف و تسلیم طلب رانده شده از صف خلق و انقلاب، شیوه "مبارزه - وحدت - مبارزه" است. در پرنسیپ، این شیوه برخورد میان خلق و ضد خلق یا غیرخلق است.

اتهام "دروغ و شارلاتانی" به منتقدان و معترضان سامائی:

حراف بی آرم باند تسلیم طلبان در صفحه پانزدهم چرندنامه اش ضمن شکوایه از کادر ها و اعضای اصولی ساما بابت "جنجال برانگیزی" و "آسیب رساندن" به رابطه میان این باند ضد انقلابی تسلیم شده به امپریالیسم اشغالگر و اربابان و ولی نعمتان و در نتیجه خشک شدن چشمه های یورو و دالر، چنین مهمل می بافد: "آنگاه با خلق غوغا پیرامون این موضوع [افشای تسلیم طلبی و خیانت باند مطرود از ساما]، با چه نامه اعمال و قضاوتی رو به رو خواهند بود. پناه بردن به دروغ، کذب نقل قول، از خود برای دیگران جمله سازی و آنگاه از قبیلش جنجال آفریدن و شارلتانی، بر علاوه جرم نوشتاری، چنان افت ادبی را معنی می دهد که چیزی به نام صداقت و امانت در آن باقی نمانده و اوج درماندگی را بازتاب می دهد".

در پاسخ به شارلاتانی و اغواگری این هجویه نویس رسواء باید گفت که ما پس از بیش از دو دهه ارتکاب خیانت ملی و تاریخی آشکار اعلامیه نویسان و تراکم حقایق، فاکت های زنده، شهود حی و حاضر از اندیشه انحرافی و عملکرد آنها و نقل قول های بدون انکار این تئورسین تسلیم طلبی در جرگه های تسلیم طلبانه در وصف امپریالیسم متجاوز و قاتل، که عالم و آدم از آن آگاه اند، نیازی به اثبات و ضیاع وقت نمی بینیم، زیرا این فاکت ها گویا تر از هر بحث و جدل اند.

هدف این کوتوله از نسبت دادن ناشریفانه دروغ، جنجال، شارلاتانی، تقلب و... به اعضای معترض و مبارز ساما و اعتراض اصولی، بحق و گسترده سامائی ها را در وجود یک یا چند فرد "جنجال برانگیز"، "متقلب" و "دروغگو" فروکاستن؛ با هدف انحراف توجه عمومی به مسائل فرعی و دور ساختن مسأله عدول تسلیم طلبانه و خائنه از موضع ایدئولوژی، مشی سیاسی، ارزش های تشکیلاتی و راه و رسم آزادیخواهی این سازمان، از محراق توجه عمومی، است. در اخیر این نقد، مشت نمونه خروار، رئوس برخی از بیانات و نوشته های تسلیم طلبانه این باند و نقد آن توسط سامائی ها را درج می کنیم تا "سپهروی شود هر که

در او غش باشد" و معلوم شود که کی ها از فرط افلاس فکری - سیاسی به این سلاح های زنگ زده دروغ و روش های غیرشریفانه شارلاتانی متوسل شده اند؟؟؟

شایان یادآوری است که هدف ما از نگارش و نشر این نقد بر مواضع تسلیم طلبانه و ضد انقلابی اعلامیه ویژه و اعلامیه نویسی، تأکید ما بر مواضع شناخته شده ایدئولوژیک، مشی سیاسی، و موازین تشکیلاتی ساما است. از نظر ما حملات شخصی، کینتوزی، انتقام جوئی و انتقاد غیرسیاسی در مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک جائی ندارد و ما با در دست داشتن سلاح بُران اندیشه انقلابی و منطق دیالکتیک، به چنین هجمه ها، سلاح های زنگ زده دروغ و بهتان و رویکرد های ناستوده نیازی نداریم. توسل به دروغ و شارلاتانی و وقاحت بی نظیر کار ورشکستگانی است که پس از ارتداد از اندیشه انقلابی ساما و ارتکاب خیانت ملی و خیانت تاریخی، خلع سلاح شده اند. برای همزمان اصولی مجید که آراسته به زیور اخلاق انقلابی اند، در هر نوع انتقادی، منافع والای ملی و تاریخی مردم افغانستان، مطرح است. از آنجا که ما مدت ها پس از زمان بحث و جدل معمول درون سامائی و ناشنوائی، یک دنده گی، استبداد، تهدید، تخویف و خیره سری باند ضد انقلابی و انقیاد طلب، به گونه غیرمعمول به رد اتهام و رفع ابهام از ساما می پردازیم، به ناگزیر در چارچوب ادبیات سیاسی و عفت کلام، به ادبیات تهاجمی نیاز داریم. امیدواریم خوانندگان این نقد نیز این نیاز را دریابند.

پس از این همه سال خیانت به ساما و به خلق افغانستان و به رغم عالمی از فاکت های زنده، سرباند تسلیم شده به استعمار در عین نواله خواری و دویدن در رکاب استعمارگران و قاتلان خلق ما، در اوج وقاحت مذبوهانه در صدد است تا آفتاب را به دو انگشت پنهان کرده و مخالفان را تنی چند از دروغگویانی معرفی کند که هنری غیر از جعل و تقلب ندارند.

دروغ چیست؟

دروغ حرف و حدیثی است که متضاد با حقیقت باشد. حقیقت هم عبارت است از بازتاب مبتنی و منطبق بر واقعیت جهان عینی در ذهن انسان. در همین خصوص، هرگاهی یک یا چند صفت نیکو و یا نکوهیده، آنهم در خارج از قلمرو زندگی و خصوصیات شخصی/ فرعی - به فرد یا شیء به گونه ای اطلاق شود که آن فرد/ شیء موصوف این صفات واقع شده و متصف بدان باشد، در آن صورت حقیقت بیان شده است، ورنه کذب است، "جرم نوشتاری" و تقلب توأم با ابتدال ادبی و سقوط اخلاقی. بر این پایه، هر آنچه سامائی ها در گفتار و نوشتار طی بیش از دو دهه در بیان سجایای نکوهیده تسلیم طلبان بی آزر از واژه های تسلیم طلب، انقیاد طلب، اپورتونیست، مرتد، منحرف، مطرود، کوتوله، وقیح، چاکر استعمار، مداح استعمار، ضد انقلابی، تئوریسین تسلیم طلبی، خائن و... مدد جسته اند، عین حقیقت بوده است، زیرا این منحرفان از جاده آزادیخواهی و

انقلابی همین اوصاف را در شخصیت، منش، و اندیشه و عمل خود داشته و بروز داده اند. اگر این دار و دسته متصف به این صفات زشت نمی بودند، اگر از جاده آزادیخواهی و انقلابی ترسیم شده با خون سرخ مجید، رهبر و سائر جانبازان انقلابی خلق ما عدول نمی کردند، در موضع مبارزه در صف خلق پای می فشردند و به دشمنان تاریخی و قسم خورده مردم و کشور ما پناه نبرده و مبدل نمی شدند؛ آنگاه با گردن های افراشته در صف سازمان و انقلاب جای می داشتند و موصوف این صفات زشت واقع نمی شدند. در فرهنگ سیاسی، کاربرد ادبیات سیاسی و واژه های فوق، تهاجم شخصی معنا نمی دهد، زیرا در مبارزه خط اصولی علیه خط انحرافی راست، اصل انحراف و اندیشه و عمل انحرافی آماج حمله است، نه عاملان و حاملان انحراف از نگاه شخصی.

"شارلاتانی":

لغتنامه دهخدا واژه فرانسوی «شارلاتان» را چنین تعریف و معادل سازی کرده است: "کسی که با زبان خوش مردم را فریب دهد. حقه باز، شیاد، چرب زبان و...". حال با تبیین این واژه، حافظه جمعی سامائی ها و اسناد مبارزات دورنی و بیرونی سامائی ها علیه انحراف، فرصت طلبی و سجد باند رهبری در پای امپریالیسم اشغالگر و قاتل طی حدود ۲۳ سال به خوبی نشان می دهد که آن کسی یا کسانی که وظیفه شارلاتانی را به تکرار و هزار بار با سپردن وعده های دروغین، امروز و فردا کردن ها، حقه بازی، شیادی، چرب زبانی، تهدید، کتمان واقعیت ها، تحویل درجن درجن دروغ به اعضای متوهم و یا بی خبر از رنگ و نیرنگ و حقه بازی تسلیم طلبانه اعضای این باند مفتن، با مهارت انجام داده و در شارلاتانی به مقام استادی رسیده، نه سامائی ها، نه یکی دو فرد به اصطلاح «جنجال برانگیز»، بلکه مردان و زنان باند تسلیم طلب و به ویژه سرباند مفتن و شارلاتان آن بوده اند.

از این رو، اعلامیه نویس وقیح از طرح اتهام "دروغ" و "شارلاتانی" علیه منتقدان اصولی سامائی که آنان را شارلاتان مآبانه تا سر حد یکی دو تن "جنجال برانگیز" فرو می کاهد، طرفی نخواهد بست.

نسبت دادن مواضع انحرافی و خط تسلیم طلبانه

به ساما و اغتشاش آفرینی در این زمینه:

به رغم وجود این همه فاکت و شهود در مورد تفکر و عملکرد انحرافی راست و تسلیم طلبانه باند رهبری مطرود از ساحت ساما و ارتکاب خیانت ملی و تاریخی اعضای این باند رسوا، اعلامیه نویس در کمال بی حیائی و پروئی بیهوده تلاش می ورزد تا وصله های ناجور و تکه پاره های تسلیم طلبانه در مورد "شکار فرصت" (تعریف سیاست از دید وی) را به قامت رسا و موضع گویای خط مشی انقلابی و آزادیخواهانه ساما بچسباند و با بافتن این اراجیف، بر زخم های ناسور سازمان و همزمان دیروزی نمک بپاشد. در صفحه

پانزدهم "اعلامیه ویژه" این اراجیف تسلیم طلبانه را به ساما نسبت داده و به رغم واقعیت طرد این باند از ساما به جرم خیانت، به غلط "کمیته مرکزی" خاطی و مطرود را "امتداد کار رسمی سازمان" و خط انحرافی تسلیم طلبانه را ادامه مشی انقلابی سازمان، پنداشته است: "کمیته مرکزی و رهبری سازمان امتداد کار رسمی است که به صورت انتخابی از یکی به دیگری منتقل شده، یعنی از کنفرانس مؤسس در سرطان ۱۳۵۸ ه.ش، شروع - بعد اولین کنگره سازمان (۱۳۵۹)، دومین کنفرانس سرتاسری ۱۳۶۲ ه.ش - کنفرانس کادرها و فعالین و ایجاد نهادی به نام نهاد اجرائی بازسازی (ناب) - کنفرانس کادرها و فعالین پس از سقوط داکتر نجیب در داخل کشور در ۱۳۷۱ ه.ش - دومین کنگره سازمان حمل ۱۳۷۵ ه.ش - سومین کنفرانس سرتاسری در داخل افغانستان و تا حال ادامه دارد. آیا در این گزارش می تواند شکی وجود داشته باشد؟"

بلی، بدون شک و تردید هم در این گزارش شک وجود دارد و هم عناصر صداقت و امانت گزارشگر در این گزارش و شبیه سازی غیرصادقانه و غیرامانتدارانه مشهود و آفتابی است. در تاریخ چهار و نیم دهه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)، آن عده از جلسات کنگره ها، کنفرانس ها و پلنوم ها که در خط بنیانگذاران سازمان و بابت استحکام و تداوم مشی سازمان پس از تدارک کافی و به شیوه دموکراتیک تدویر یافته، جامعیت سازمانی را منعکس کرده، اراده جمعی اعضای سازمان را به طور متحدانه تمثیل کرده و مورد حمایت اعضای اصولی سازمان بوده اند؛ هم مکانیسم تدویر آن و هم کلیت مصوبات هر جلسه در سازمان رسمیت دارد. کنفرانس مؤسس، دو کنگره، کنفرانس سرتاسری عقرب - قوس ۱۳۶۲ ش و کنفرانس کادرها و فعالین و ایجاد نهادی به نام نهاد اجرائی بازسازی (ناب) و پس از تدویر جرگه خیانت تسلیم طلبان و شرکاء، کنفرانس کادرها و فعالان ساما مؤرخ هژدهم ثور ۱۳۹۰ ش از این جمله اند. کنفرانس کادرها و فعالین پس از سقوط داکتر نجیب در داخل کشور در ۱۳۷۱ ش بنا بر آشفتگی ناشی از تبعات مرگ "رهبر" و تشتت تشکیلاتی منبعث از جا به جایی افراد تشکیلاتی، نه دموکراتیک بود و نه به رغم بیرون دادن سند طولانی در مصوباتش، از یک تحلیل جامع و سیستماتیک در مورد رویداد های کشور و جهان، جا به جایی تضادها و نیروهای طبقاتی برخوردار بود. پلنوم کمیته مرکزی پس از اشغال نظامی کشور توسط نیروهای متجاوز و اشغالگر امریکا و شرکاء در هفتم اکتوبر سال ۲۰۰۱ میلادی و در تداوم آن «نشست چهارگانه فعالین و کمیته مرکزی قلابی» و در اخیر هم "کنفرانس سرتاسری" نامنهاد یا همان جرگه ارتجاعی - تسلیم طلبانه اول دلو ۱۳۸۹ ش که خط تسلیم طلبانه را همراه با هر ۴ تن افراد باند تسلیم طلب بار دوش سه محفل لوکالیست - تسلیم طلب و شرکای بیرونی آنها ساخت و تسلیم طلبی را در این بخش رسمیت بخشید.

این سه جلسه تسلیم طلبانه با روش های کاملاً ضد دموکراتیک، استبدادی، گزینشی، تحریم واحد ها و افراد اصولی و مدافع خط در واحد های سازمانی داخل و خارج توطئه

گرانه تدویر یافته بود، نه مکانیسم تدویر آن دموکراتیک بود و نه مصوبات انحرافی و تسلیم طلبانه آن اقبال پذیرش سازمانی یافت.

در گذشته ها در سه کنفرانس، دو کنگره و چند پلنوم کمیته مرکزی تکیه و تأکید بر خط برنامه زنده یاد مجید بانی ساما و تقویت و تداوم آن صورت گرفته و رهبران و کادر های زیادی به ویژه زنده یاد "قیوم رهبر" در عین برخورداری از حمایت صفوف سازمانی در راه زنده ساختن ساما عرق ریزی و جان نثاری کردند.

اینک برای وضاحت مسأله و تفکیک جلسات اصولی ساما از جلسات نام نهاد و تسلیم طلبانه مرکزیت خاطی مطرود و نشان دادن این که جلسات تسلیم طلبان و مصوبات انحرافی آن، ادامه سیاست انقلابی ساما نبوده و وصله ناجور تسلیم طلبانه ایست که این منحرفان زرپرست در تلاش بیهوده برای چسباندن آن بر پیکر ساما اند، محتوای هر یکی از این جلسات را از ابتداء تا انتها مرور فشرده ای می کنیم:

- کنفرانس مؤسس ماه سرطان ۱۳۵۸ ش سنگ بنای سازمان را ریخته و رسماً میلاد پرآوای آن را اعلام داشت. برای تحقق این مأمول جلسه ای به اشتراک یازده تن (مشمول همه گروه ها) برگزار شد و سه روز دوام کرد. "مهم ترین موضوعی که در این جلسه به بحث گرفته شد این بود که: جمع ما از کدام موضع طبقاتی و پذیرش کدام ایدئولوژی، در جنبش انقلابی و جنگ آزادیبخش ملی شرکت می ورزد. پس از بحث گرم و پرشور- که وقت بیشتر جلسه را در بر گرفت - به اکثریت قاطع آراء تصویب شد که: ما از ایدئولوژی مارکسیسم و از موضع طبقه کارگر پیروی و حرکت می کنیم. همین جلسه بعداً به نام «کنفرانس مؤسس ساما» شهرت یافت. در همین کنفرانس سفارش شد که برنامه سازمان با کلمات برهنه و ترمینولوژی مروج و عریان مارکسیستی ارائه نگردد، بلکه با استفاده از واژه های تبیین کننده همان اصطلاحات و مفاهیم به صورت مستعار و پوشیده بیان شود. بدین ملحوظ بود که برنامه سازمان به زبان پوشیده و مستور به رشته تحریر درآمد. و باز در همین کنفرانس به اثر صلاح و لزوم دید شاملین آن - به شکل دموکراتیک - موارد ذیل به تصویب رسید: (۱) اعضای اصلی کمیته مرکزی و منشی اول آن تعیین گردید؛ (۲) اعضای کمیته تشکیلات؛ (۳) کمیته تحقیق تئوریک تعیین شد؛ (۴) اعضای علی البدل کمیته مرکزی معرفی شد؛ (۵) نام سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) گذاشته شد. که با وقوع این رویداد (در ماه سرطان ۱۳۵۸ ش) سازمان ساما ایجاد گردید. (رساله انحراف)

- نخستین کنگره ساما علاوه از انتخاب هیأت رهبری و کمیته های کار، مسوده برنامه به قلم مجید را تصویب کرده و رسمیت بخشید، هرچند در غیاب رفقای خط دهنده مؤسس، خود دچار یک دوآلیسم فکری - سیاسی شد و در تعاقب آن مبارزه میان دو خط در ساما متبازر شد. از لحاظ سیاسی، بزرگ ترین دستاورد این کنگره موضع گیری آن علیه اشغال نظامی کشور توسط ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی بر پایه تحلیل مسوده برنامه و تأکید بر تداوم جنگ مقاومت ملی از موضع ملی - مترقی و سهمگیری مستقیم ساما در

نبرد مسلحانه آزادیبخش و انقلابی علیه دشمن متجاوز و چاکران بومی آن (مشتی از خائنان ملی)، به اهتزاز نگه داشتن شعار "یا مرگ یا آزادی" مجید و همزمان فعال ساختن نشرات ملی - دموکراتیک ساما (دوره اول ندای آزادی) در قلب استحکامات دشمن در خط آزادیبخش، با وجود همه کاستی هایش، بود.

- **کنفرانس سرتاسری ۱۳۶۲**ش با حمایت قاطع و بی دریغ اکثریت کادر ها و اعضای سازمان با دو انحراف ایدئولوژیک - سیاسی یکی تسلیم طلبی ملی و دیگری لیبرالیسم "تازه اندیشی" از موضع خط رسمی و غالب سازمان تصفیۀ حساب کرده و آن دو انحراف راست را به زیاده ریخت. در این خصوص، فرازی از صحبت زنده زنده یاد "قیوم رهبر" رهبر گرانمایۀ ساما را در محفل گرامیداشت از روز هژدهم جوزا از اثر گرانسنگ آن زنده یاد معنون به "آئینۀ قدنما..."، می آوریم: «مسأله ای که بعد از گرفتاری رفیق شهید همیشه مورد بحث بود، را روی میز کنفرانس آورد و به طور قاطع و همه جانبه به آن پاسخ گفت، و آن مسأله کاراکتر و خصلت سازمانی ما است. سازمان ما از کدام موضع طبقاتی به جنبش آزادیبخش برخورد می نماید. خود در کدام موضع طبقاتی قرار دارد؟ این مسأله ای بود که سال های سال در سازمان - این جا و آنجا - زمزمه می شد. هر کس بنا بر موقعیت خود در سازمان و بنابر اوضاع و شرایط از آن تفسیر هائی می داد. و بدین صورت تا جائی که ما شاهدیم، عدۀ زیادی از کادر ها و اعضای سازمان ما از لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و سبک کار در منجلا ب ایده آلیسم در غلتیده و فاسد شده بودند.» «تازه اندیشان که کاملاً به لیبرالیسم بورژوائی در غلتیده بودند، گمان نمی کردند که سازمان و کادر های وفادارش این گونه در موضع مارکسیسم - لنینیسم - اندیشۀ مائو تسه دون استوار بایستند».

- **کنفرانس کادر ها و تشکیل "نهاد اجرائی بازسازی" (ناب)** چنانی که از نامش پیداست، برای استحکام و زبده سازی تشکیلات ساما و جذب کادر های جوان در این نهاد اجرائی تحت رهبری سازمان در زمان حیات "رهبر" دعوت و تشکیل شد.

- **دومین کنگره ساما** بنا بر تشت ناشی از تسلیم طلبی طبقاتی و پیامد طبیعی آن - ضربات حادثۀ سقوط طیاره - با آن ترکیب ناجور و با منطق کمی هرچند عاجز از طرح و حل مسأله تسلیم طلبی طبقاتی (تسلیم طلبی مزار) و ابهامات تئوریک - سیاسی جلسۀ نیمروز بود و خود زمینه ساز تسلیم طلبی جاری مرکزیت منحرف و مطرود شد؛ با آنهم تصفیۀ حساب با خط راست لیبرالی "اعلام مواضع" و توجه به انسجام فکری، سیاسی و تشکیلاتی سازمان، از دستاورد های آن شمرده می شود. در همین کنگره نویسنده "اعلامیه ویژه" بر وجود "جلوه های تمدن نسبی بورژوازی کمپرادور" معترف و معترض بود.

زمانی که با اشغال افغانستان امپریالیسم اشغالگر با کرو فر و با شعار های دروغین دموکراسی، حقوق بشر، حقوق زنان، آزادی بیان و سرکوب طالبان و القاعده وارد معرکه شد و نهاد های روبنائی پوشالی با خصلت کمپرادوری و ساخته و پرداختۀ اشغالگران در

بخش های سیاسی، مدنی، رسانه‌ئی، فرهنگی، آزادی بیان، حقوق بشر و حقوق زنان ظاهر شدند، سه چهار تن از اعضای کمیته مرکزی به خصوص همین اعلامیه ویژه نویس در مقام تئورسین تسلیم طلبی با همراهانش مسحور و مفتون این "جلوه های تمدن نسبی بورژوازی کمپرادور" و کر و فر نهاد های استعماری و مستعمراتی شده و در نقش کاسه داغتر از آتش، مأموریت "متمدن سازی" امپریالیسم اشغالگر و غدار امریکا - ناتو را ستودند و به استقبال آن اشغالگران شتافتند.

- **پلنوم مکروریان:** متعاقب اشغال نظامی کشور توسط نیرو های متجاوز و اشغالگر امریکا و شرکاء در هفتم اکتوبر سال ۲۰۰۱ میلادی، در زمستان سال ۱۳۸۰ ش چند ماهی پس از اشغال افغانستان، در غیاب اعضای علی البدل کمیته مرکزی و تکمیل نبودن نصاب تدویر پلنوم، کمیته مرکزی با بالا کشیدن دو سه تن بلی گوی، پلنوم کمیته مرکزی که به پلنوم بدنام "مکروریان" مشهور است، را دعوت کرد. از کمیته تشکیلات دو عضو در آن اشتراک داشتند.

در این پلنوم کمیته مرکزی سرباند مفتن در نقش تئورسین تسلیم طلبی ترهات تسلیم طلبانه خود را بیرون داد که در تاریخ ساما به "تئوری تچ" مشهور شد و تعدادی از همکاران که شنا کردن خلاف جریان آب را از یاد برده بودند، این تئوری تسلیم طلبانه را تقویت کردند و در برابر نمایندگان اقلیت "کمیته تشکیلات" کسب اکثریت کرده و انحراف خود را تصویب کرده و رسمیت بخشیدند و نمایندگان اقلیت هم پس از استدلال محکم تئوریک - سیاسی در مورد امپریالیسم و اشغال، جلسه را ترک کرده و انحراف مرکزیت خاطی و تسلیم طلب را به اطلاع تشکیلات و واحد های سازمانی رسانیدند و دست به کار شدند و کادر ها و تشکیلات سازمان را علیه مرکزیت منحرف تسلیم شده بسیج کردند. طبق فیصله های پلنوم مزبور، تئورسین تسلیم طلبی "تضاد امپریالیسم با فئودالیسم را واقعی، نه مصنوعی" خواند و "طبق گزارش کتبی یکی از دو رفیق شرکت کننده و معترض در آن پلنوم، بر طبق تحلیل تئورسین تسلیم طلبی در شکل ارائه "تئوری تچ"، "امپریالیسم بر آنست که به کشور ما ترقی، تمدن، تکنیک و دموکراسی بیاورد و برای آن که چنین کند، باید فئودالیسم و نمایندگان سیاسی آن - اخوان - را بزند. بناءً، تضاد عمده جامعه ما با فئودالیسم و مسأله روز آن، مسأله دموکراسی است، نه آزادی ملی!" و از این مغالطه تسلیم طلبانه نتیجه گرفتند که "چون قوت های خارجی (امپریالیست ها) به کشور ما برای چنین مأموریتی مترقی "حضور" دارند، ما باید اسم و رسم سازمان را همراه خود سازمان « ۹ متر زیر زده»، رهبری امپریالیسم را پذیرفته و برویم پی کار دموکراتیک علنی".

کار دموکراتیک علنی هم از منظر همین تسلیم طلبان عبارت بوده است از غیر از "بسیج و تهییج کلیه نیرو های ضد امپریالیسم و فئودالیسم"، سپر انداختن در برابر دشمن متجاوز، زدودن وجه تمایز ساما با گروه های ارتجاعی در معادله جاری قدرت، جدا کردن رفورمستی برنامه حداقل سازمان از برنامه حداکثرش و زدودن کاراکتر ایدئولوژیک -

طبقاتی ساما به عنوان پیشاهنگ طبقه کارگر و سائر زحمتکشان کشور، و سرانجام بازتعریف لیبرالی ساما در وجود شعار های سه گانه آزادی ملی که خود به عنوان تسلیم شدگان به امپریالیسم، با آن میانه ای نداشته اند، دموکراسی بدون تعریف و عدالت اجتماعی مبهم و تعریف نشده و حذف شعار اساسی **ترقی اجتماعی** از موضع رشد مداوم نیرو های مولده و طبقه کارگر کشور. آری، همین است مفهوم "کار دموکراتیک علنی" تسلیم طلبانه در کشور اشغال شده که در عین حال به مذاق امپریالیسم و ارتجاع نیز جور در می آید.

جو فروش گندم نما در حالی جلسات تسلیم طلبانه را ادامه جلسات معتبر سازمانی می داند که یکی با تسلیم طلبی و انحراف لیبرالی از موضع ایدئولوژی و مشی سازمان مقابله می کند، ولی این پلنوم رسوا به شیوه ضد دموکراتیک و فرصت طلبانه بر له خط تسلیم طلبانه علیه خط انقلابی و ضد امپریالیستی ساما، علیه درک ساما از پدیده تاریخی امپریالیسم، از دگرگونه شدن مأموریت امپریالیسم و از "تقابل اساسی امپریالیسم و فئودالیسم" دم می زند. این اوج سالوسی و ریاکاری یک عنصر وقیح است. در همین پلنوم یک تن از اعضای کمیته مرکزی بی شرمانه گفته بود که «**اگر اولاد من یک مرمی بالای امریکائی ها شلیک کنند، من در گور خود ناراحت خواهم شد**». در همین پلنوم "کمیته مرکزی زیر نام اغواگر و فریبنده کار دموکراتیک، گزینه ایجاد حزب علنی را برگزید، و با تخطئه و زیر پا گذاشتن اصول عام مارکسیسم-لنینیسم بر این تئوری غلط و تسلیم طلبانه ملی و طبقاتی اصرار ورزید که گویا: «امپریالیسم برای سرکوب فئودالیسم و بنیادگرایی مذهبی و موازی با آن برای دموکراتیزه کردن حیات سیاسی کشور ما آمده است» (به نقل از رساله انحراف)

تئورسین تسلیم طلبی در ادامه برای اشاعه مواضع خود در ماه می سال ۲۰۰۳ به اروپا سفر کرده و در جلسه مشترک با فعالان واحد اروپا که دو فرد غیر تشکیلاتی از کانادا نیز در آن حضور داشتند، درک سراپا تسلیم طلبانه، وارونه و ارتجاعی اش از مأموریت امپریالیسم و رابطه سرشتی و پیوند تاریخی امپریالیسم و فئودالیسم را چنین ارائه کرد: "**تضاد امپریالیسم با فئودالیسم واقعی است، نه تصنعی!**" که با مخالفت صریح اکثریت حاضران جلسه مواجه شد و شرکت کنندگان جلسه ضرورت دعوت تدویر سومین کنگره معیاری سازمان را مطرح کرده بودند. این در حالی بود که واحد تشکیلاتی کانادای ساما در ماه سپتامبر ۲۰۰۳ میلادی طی نامه ای مفصل رویزیونیسم و عدول تسلیم طلبانه مرکزی سازمان را انتقاد کرده و تغییر در خط مشی سازمان در یک پلنوم را از لحاظ آئین نامه ئی بالاتر از حد صلاحیت کمیته مرکزی و در محدوده صلاحیت عالی ترین مرجع سازمانی (کنگره) دانسته و تا ماه جون سال بعد (۲۰۰۴م) خواهان تدارک و دعوت همه جانبه کنگره سازمان شده بود و چون این خواست عملی نشد، سلب اعتماد خود را از کمیته مرکزی منحرف و تسلیم طلب اعلام داشت.

متعاقباً، جلسه مشترک مسؤولین و کادر های اروپا (۱۹ جنوری ۲۰۰۸) در شهر ایسن المان دائر شد و در پی تشکیل جلسه ای به اشتراک واحد های (اروپا، کانادا و امریکا) برآمد. این پیشنهاد در قطعنامه همین جلسه مشترک واحد اروپا چنین آمده است:

«از آنجائی که مرکزیت سازمان مدت شش سال است که اعضای خود را در بی خبری گذاشته و از سازمان هیچ اثر و نشانی بیرون نداده است؛ از سوئی هم به همه فیصله های که به هیئت های اعزامی ما، به ویژه هیئت مشترک اروپا و امریکا به عمل آورد، پشت پا زده و حال بدون هیچ مجوز تشکیلاتی و آئین نامه ای خواهان ارسال گزارش گردیده، جلسه مشترک مسؤولین و کادر های اروپا ارسال هر گونه گزارش را قاطعانه رد می کند و تا زمانی که برگزاری نشست بزرگ بر مبنای فیصله های قبلی که در رأس آن کمیسیون تدارک متشکل از نماینده های منتخب کلیه آحاد تشکیلاتی قرار دارد، عملی نشود، از ارسال گزارش خودداری می ورزد. ما متکی بر اصول تشکیلاتی سازمان هرگز حاضر نیستیم به چنین نشستی که مرکزیت آن را بدون ارتباط واحد های تشکیلاتی و بدون تدارک اصولی برگزار کند، نام کنگره یا جلسه باصلاحیت سازمانی بدسیم و فیصله های آن را غیراصولی و غیرقابل پذیرش و اجراء می دانیم. طبیعی است که در چنین به اصطلاح جلساتی شرکت نمی کنیم. هیچ کس حق ندارد بدون انتخاب جمعی، افراد را به سلیقه و میل خود به نشست های سرنوشت ساز سازمان بگمارد و یا از شرکت در آن نفی کند.

اگر مرکزیت سازمان خودسرانه زمانی را برای برگزاری نشست بزرگ تعیین می کند و نشستی را بدون تدارک و نظر آحاد تشکیلاتی برپا می دارد، واحد های اروپا، کانادا و امریکا به خود حق می دهند که نه تنها از طریق مبارزات درونی، بلکه از طریق رسانه های گروهی حقانیت مبارزاتی خود را به اطلاع اعضای خانواده بزرگ ما و به سمع مردم افغانستان که پیشکسوتان و شهدای این سازمان در برابر آنها سوگند یاد کرده اند، برسانند و اعلام بدارند که سازمانی که طراحان و رهروان آن شهید مجید، شهید رهبر و صد ها سر به کف دیگر بودند، نمرده، بلکه در پناه توطئه ای نه تنها در حلقوم آن چنگ انداخته شده و نمی گذارند که فریادش بلند شود، بلکه در بازار مکاره سیاست های امپریالیستی بر سر آن معامله گری می کنند.»

– به اصطلاح "کنفرانس سرتاسری" یا همان جرگه ارتجاعی – تسلیم طلبانه اول دلو ۱۳۸۹ش که خط تسلیم طلبانه را همراه با هر ۴ تن افراد باند تسلیم طلب بار دوش سه محفل لوکالیست – تسلیم طلب و شرکای بیرونی آنها ساخت و تسلیم طلبی را در این بخش رسمیت بخشید، بوده است.

"در ساما از زمان تدویر پلنوم رسوای مرکزیت در زمستان ۱۳۸۰ش الی دلو ۱۳۸۹ش دو خط ایدئولوژیک – سیاسی متعارض در مقابل هم صف آرایی کرده و به تبع آن دوآلیسم و پلورالیسم تشکیلاتی نیز طی این مدت به حیاتش ادامه می داده است و اعضای سازمان متأثر از این وضعیت خواهان جدی تدویر سومین کنگره سازمان بوده اند تا در آن عالی

ترین اجلاس سازمانی اپورتونیسیم و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی و "خیانت مرکزیت به موقعیت تاریخی اش" را به محاکمه بکشانند. ولی پیشدستی و تبانی مرکزیت مطرود [و شرکاء] از تدویر چنین جلسه عالی سازمانی جلو گرفت. جرگه اول دلو ۱۳۸۹ ش که توطئه گرانه و کودتاگرانه توسط مرکزیت تسلیم طلب و عناصر راست و توطئه گر [همکار تسلیم طلبی] با شتاب و اضطراب تدارک دیده شد، افراد فاقد صلاحیت تئوریک و تشکیلاتی را بر اساس مصلحت جانین به شیوه انتصابی فراخوانده و با تحریم خط ایدئولوژیک - سیاسی اصولی سازمان و روابط تشکیلاتی آن که بیشترین و منسجم ترین بخش های تشکیلات "ساما" را [در واحد های عمدتاً درونی و بیرونی کشور] در حول خود داشت؛ عمدتاً بین مرکزیت مطرود و "سه فراکسیون لوکالیست دارای «گرانت فراکسیون» و یک جمع موید فاقد «گرانت فراکسیون» دائر شد. بناءً، این جرگه به هیچ وجه صلاحیت تشکیلاتی، حقوقی و تئوریک تصمیم گیری در گستره سازمان را نداشته و تصمیمات آن ابداً در تشکیلات "ساما" و جاهت و اعتبار قانونی ندارد. یک چنین جرگه ای ارتجاعی به شیوه فئودالی، غیردموکراتیک، توطئه گرانه و انتصابی مصلحتی در غیاب خط فکری - سیاسی انقلابی، نه برای حل مشکلات "ساما" فراخوانده شده بود و نه توانائی و صلاحیت خط پایانی کشیدن به پای جدل عمده سازمانی در سازمان را داشت". (نقد ندای آزادی جدید)

مصوبات جرگه ارتجاعی و تسلیم طلبانه اول دلو ۱۳۸۹ ش:

جرگه نامبرده به شیوه ضد دموکراتیک، گزینشی، سازشی و توأم با تحریم افراد و واحد های سازمانی (واحد های تشکیلاتی داخل، واحد تشکیلاتی کانادا و کادر های تئوری پرداز و مدافع خط انقلابی ساما در واحد اروپا) ضد آئین نامه ای و توطئه گرانه در خط انحرافی دائر شده بود. "نه به تمام واحد های تشکیلاتی قبلاً موضوع تدویر جلسه در میان گذاشته شده بود. نه کمیسیون تدارک که مورد تأیید و قناعت همه واحد ها باشد، به وجود آمده بود. نه تمام واحد های تشکیلاتی توسط یک کمیته مطابق آئین نامه تنظیم شده بود که باز نماینده منتخب خود را به این جلسه می فرستادند. و نه مرجعی وجود داشت که موارد اختلافی را نقد و سره می کرد و از آن میان مسائل مهم و اساسی مورد اختلاف را مورد مذاقه، نقد و بررسی قرار می داد و به آگاهی عموم اعضاء می رساند". (رساله انحراف)

با چنین رویکرد و مکانیسمی ناقص، مصوبات آن ابداً نمی توانست دارای موضع صریح ضد اشغال امپریالیستی، دموکراتیک و انقلابی باشد. این هم پاره ای از مصوبات و فیصله های رسمی آن که آشکارا در تضاد با خط انقلابی و موضع صریح ضد امپریالیستی ساما اند:

سرانجام جرگه فرمایشی و ارتجاعی اول دلو ۱۳۸۹ ش در همان محتوی و ترکیب پیشگفته، به شکل انتصابی مصلحتی فراخوانده شده و به تصاویر ذیل به اتفاق آراء دست یافت:

۱ - برخورد و بررسی انحرافات تئوریک و ایدئولوژیک و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی مرکزیت منحرف و مردود و هم‌رهی آنان با اشغالگران و قبول رهبری امپریالیست‌های اشغالگر توسط مرکزیت رسوا و چگونگی روابط مشکوک شان با عناصر و نهاد‌های بدنام و اخذ و جر‌های شان به عنوان مسائل غیرعاجل و فاقد اولویت، به بعد موکول شد. (۱۹)

۲ - اعضای شرکت‌کننده جرگه فرمایشی محصول توطئه... به اتفاق آراء اعضای مرکزیت منحرف مطرود را با شناخت کامل شان برای مدت دو سال دیگر به رهبری خویش برگزیدند تا آنها را عمیق‌تر به "کجراهه خیانت" ببرند و... جرگه با روال خیلی عادی [به رغم برخورد‌های لفظی و فیزیکی میان فراکسیون] به کارش تا آخر ادامه داد که خود نشانه رضایت... [شرکت‌کنندگان] از رهبری تسلیم طلب و منحرف شان است.

۳ - در جرگه با یک رأی احساسی مخالف، همه... جداً و متفقاً فیصله و ثبت پروتوکول کردند که داشتن احزاب فاسد علنی و راجستر شده و خادم اشغالگران، به عنوان "مدرسه تربیت دموکراتیک افراد"، یک دستاورد بزرگ است و باید این دستاورد بزرگ حفظ شود.

۴ - پس از موافقت بر ابقای دو ساله رهبری مرکزیت گمراه و "خائن به موقعیت تاریخی شان" و پذیرش آن از جانب شرکت‌کنندگان این جرگه ارتجاعی و تسلیم طلبانه، دستور نشر "ندای آزادی جدید" در خط مورد توافق جانبین صادر شد.

۵ - قرار شد که مرکزیت تحمیلی تسلیم طلب تا دو سال دیگر در مورد آینده این جرگه "لیبرال - تسلیم طلب" که اسم و آرم "ساما" را ملوث ساخته اند، تصمیم بگیرد.

۶ - جرگه در فیصله‌ها و اسناد رسمی خود قادر به درج قبول موقعیت اشغالی کشور ما توسط امپریالیست‌های اشغالگر امریکا - ناتو و سازمان ملل (آیساف) نشده و علی‌رغم انتظار شرکای "فاقد گرانت فراکسیونی"، قطعنامه آن جرگه هرگز به اطلاع عموم بیرون داده نشد و مواردی دیگر... (به نقل از رساله درون سازمانی "نقد ندای آزادی جدید")

- آخرین جلسه تسلیم طلبان، «نشست چهارگانه فعالین و کمیته مرکزی» قلابی «مؤرخ ۲۱ میزان تا ۱۱ عقرب ۱۳۹۱ شمسی بود که متعاقب جرگه فرمایشی و ارتجاعی اول دلو ۱۳۸۹ ش در خط تسلیم طلبانه جرگه دایر شد. پروتوکول این جلسات تا آنجا که از نظر ما گذشته است، در عین انعکاس بحران فکری - سیاسی و نارضایتی برخی از اعضای این باند از عدم موفقیت در خط تسلیم طلبی، در ادامه خط تسلیم طلبانه جرگه اول دلو، بر چند مسأله متمرکز بوده است:

۱- ایدئولوژی زدائی:

در پروتوکول به نقل از سردسته باند تسلیم طلبان در این نشست چهارگانه چنین می‌خوانیم: «اندیشه‌ها در افغانستان وارداتی بود. فورمول‌های قبلی نه در افغانستان، نه در جهان و نه در سازمان سر جای خود نیست. اعتقادات خود را باید تکمیل کنیم. تعیین نقاط ایدئولوژیک و مرز ایدئولوژیک ساخته شود. مشخص ساختن ایدئولوژی سازمان».

۲- تأکید کوتوله تسلیم طلبان بر ایجاد احزاب تسلیم طلب علنی و راجستر شده و تنزل سازمان تا سرحد یک سازمان رفورمیست علنی با قبول سلطه جابر کهن استعماری امپریالیسم به کشور و زدودن وجه تمایز و صغۀ پیشرو طبقاتی و ضد امپریالیستی آن:

«وجود حزب برای برآمد دموکراتیک و برآمد یک فرد به بیرون ضروری است؛ سازمان باید علنی شود؛ دیگر جنگ ممکن نخواهد بود، کشور های خارجی سرمایه گذاری کرده اند، مشکل است که جنگ صورت بگیرد، فشار خارجی بالای پاکستان زیاد است.»

۳- طرح "تغییر" رویزیونیستی خط مشی ساما و "تعیین تکلیف" تسلیم طلبانه توسط سرمفتن باند تجدید نظر طلب:

«اینجا می خواهم برای اولین بار این موضوع را مطرح کنم که دو راه داریم: آیا ما به عنوان یک نسل حق داریم که چیز های جدیدی مطرح کنیم؟ از این جا دیگر مسؤولیت آن به پای ماست، نه به پای مجید شهید، سرمد و آذر. آیا ما این صلاحیت را داریم؟ و یا بگوئیم ما این صلاحیت را نداریم و همان مسائل را بدون کم و کاست قبول داریم و حق تغییر را نداریم. باید تعیین تکلیف کنیم.»

این ها در حالی مجدداً مطرح می شود که شما اعضای این باند ضد انقلابی و تسلیم شده به امپریالیست های متجاوز "یازده سال پیش از این - در پلنوم مکروریان - چیز نو مطرح کرده و بدون مشوره و اخذ رأی اعضای سازمان «تعیین تکلیف» نمودید (حزب علنی ساختید، در پروسه انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری دولت دست نشانده و مونتاژ شده کنفرانس بن شرکت نمودید و چند تن نامزد از جانب خود معرفی کردید، تجاوز عریان امپریالیست ها را مؤجه و آمدن آنها را به فال نیک گرفته و تئوری ارتجاعی سرکوب فئودالیسم توسط امپریالیسم اشغالگر را عرضه نمودید، و زیر اشغال درآمدن کشور ما را یک نظریه نادرست گفتید)».

- کنفرانس کادر ها و فعالان ساما ("کنفرانس احیاء و تداوم ساما") مؤرخ هژدهم ثور ۱۳۹۰ شمسی: در قطعنامه این کنفرانس در مورد انحراف آشکار مرکزیت منحرف مطرود از مواضع ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی ساما چنین می خوانیم:

"بقایای مرکزیت غیر قانونی که مدتهاست از نظر تشکیلاتی بی صلاحیت شده، دامنش را تا توانست آلوده ساخت و با سفسطه تئوری «تج امپریالیسم با فئودالیسم و عمده ساختن دموکراسی در شرایط اشغال» و رقابت با گروه های منحرف چپ نمای «ان جی او باز» به گنداب تسلیم طلبی ملی و طبقاتی در غلتید. سرانجام بقایای مرکزیت و همپالکی هایش با تشکیل جرگه ای به رسم جرگه های حاکمیت مستمراتی و احزاب ارتجاعی عمدتاً با استفاده از عقب ماندگی همراهانشان صف خود را از صف شهداء، تاریخ و مشی و ایدئولوژی سازمان جدا کرده و بر منجلاب خود متمکن شدند و آن را ایجاب اوضاع و شرایط نامیدند. از تجاوز انکار می نمایند، تشکیلات و اصول تشکیلاتی را نفی کردند،

ایدئولوژی را ناکاره خواندند و یک قلم در اپورتونیسیم راست و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی فرو رفتند. "قطع‌نامه کنفرانس احیاء و تداوم (ساما)

"درست پس از آن که منحرفان مرکزیت تسلیم طلب با عناصر فتنه گر راست و محدود [شرکای] سازشکار با دعوت جرگه ارتجاعی اول دلو ۱۳۸۹ ش راه شان را از راه "مجید - رهبر" و راهیان صدیق فعلی آنان، یعنی از اکثریت اعضای اصولی و باورمند "ساما" جدا کرده و به گودال انحراف و افتضاح سقوط کردند، اعضای اصولی سازمان در محور خط انقلابی تداوم راه پیشگامان انقلابی خود، کار را یکسره دیده و سکوت را ناجائز شمردند. در چنان وضعیتی رهبران، کادرها و اعضای باورمند، آگاه و مصمم "ساما" در واحد های سازمانی مختلف بر اساس آمادگی ها و تدارکات نسبی قبلی که به کمیسیون تدارک گرفته شده بود، دست به کار شده و با تدویر کنفرانس کادرها و فعالین "ساما" موسوم به "کنفرانس احیاء و تداوم ساما"، سامای "مجید - رهبر" و جانباختگان و رزمندگان پاکباز دیگر را که مرکزیت مردود "زیر زده بود"، از زیر آوار خیانت ها و تسلیم طلبی مرکزیت... بیرون کشیده و با تبارز و آرایش نیروهای سازمانی در خط انقلابی در وجود "ساما - ادامه دهندگان"، درفش خونرنگ رزم "مجید" و همزمانش را به اهتزاز در آورده و با برافراشتن آن، اندرین راه تجدید تعهد نمودند." (رساله نقد ندای آزادی جدید)

"... کادرها و فعالین ساما که تا حال به خاطر نجات عده ای نیالوده از این ورطه، مدارا جویانه عمل کرده بودند، دیگر کار را یکسره دیدند و نهایتاً برای جلوگیری از انحلال سازمان به تدویر "کنفرانس کادرها و فعالین سازمان آزادیبخش مردم افغانستان" (ساما) در هژدهم ثور ۱۳۹۰ ش اقدام نموده و ضمن تحلیل، تجزیه و نفی کامل انحرافات، مکرراً بر تداوم راه شهداء تا رسیدن به آرمان والای شان تعهد بستند و با انسجام بهتر خود و صفوف پاکباز سازمان چون سدی آهنین در مقابل پلورالیسم تشکیلاتی و انحلال قرار گرفتند." (پویندگان و ادامه دهندگان در امتداد زمان).

زان پس سامائی های راستین، اصولی و مصمم در امتداد همین خط انقلابی و ضد امپریالیستی بر محور تضاد عمده هر مقطع جامعه ما به وظایف ملی - دموکراتیک و انقلابی خود عمل کرده اند.

این بود مرور فشرده جلسات معتبر سازمانی و سه جلسه تسلیم طلبانه به رؤیت مصوبات هر جلسه و وجه تمایز جلسات اصولی از جلسات تسلیم طلبان و عدم تعلق جلسات ارتجاعی منحرفان و فیصله های انحرافی و تسلیم طلبانه آن به سامای انقلابی. سامائی ها نه تنها این جلسات مسخره و رسوا به سان جرگه های ارتجاعی را همراه با مصوبات آن قابل قبول و از خود نمی دانند و لکه ننگ آن به دامن ساما و سامائی ها نمی نشیند، بلکه با قاطعیت و صراحت تا آخرین فرد علیه آن موضع شفاف انقلابی داشته و دارند.

"امارت دوم طالبانی"، موضع تسلیم طلبانه**و اغتشاش آفرینی اعلامیه نویس در مسأله:**

چرند نویس تسلیم طلب، مثل موارد انحرافی قبلی در قبال پدیده طالبان، جنایات آن، روابط بیرونی و کاراکتر طبقاتی آن دچار همان انحراف تسلیم طلبانه ملی دو دهه قبل شده و با اغتشاش آفرینی در مورد رابطه پیدا و پنهان طالبان با خداوندگار امپریالیستی که ولی نعمتان اعلامیه نویس و شرکاء نیز هستند، تلاش می ورزد به رغم واقعیت ها در مورد تداوم این رابطه نیروی طالبی برخاسته از "گورستان قرون وسطائی" با امپریالیست های امریکا و شرکاء، به غلط می پندارد که پاکستان چنان در امور کشور ما دست بالا دارد که گویا "سایر بازیگران دخیل در قضیه افغانستان [به شمول امپریالیسم امریکا] ملزم به پذیرش این نقش و موقعیت بوده اند".

در تسلیم نامه اعلامیه نویس در خصوص "قرون وسطائی" صرف نامیدن طالبان چنین نگرش سخیف و یکجانبه وجود دارد:

"سیاست جلوگیری مستبدانه و جنون آمیز از فرهنگ مترقی و مدرن و محروم ساختن نیمی از نفوس کشور از حقوق اساسی، اولیه و به خصوص حق ادامه تحصیل زنان؛ همه و همه در راستای پلان و نیت بازگشت جامعه به قهقرا، عقب ماندگی و زندگی در گورستان قرون وسطی قرار دارد که در تقابل با روند پیش رونده جهان مدرن، دستاورد ها و ضروریاتش، زور آزمایی لجوجانه ای را بازتاب می دهد!"

"در جغرافیایی با این مشخصه ها بازیگران خارجی می توانند به آسانی برنامه ها، اهداف و پروژه های شان را به اجرا گذارند. در نخست امتیاز مدیریت میدانی را همواره ارتش پاکستان و ISI برای خود محفوظ داشته، سایر بازیگران دخیل در قضیه افغانستان ملزم به پذیرش این نقش و موقعیت بوده اند! به همین دلیل امروز کشور ما بار دیگر از حق داشتن استقلال واقعی، آزادی در تعیین سرنوشت سیاسی و خود ارادیت ملی محروم گشته، جای اشغال با شیوه و مضمون مدرن را اشغال در نوع وحشی و قرون وسطایی گرفته است."

در کلیت بحث انحرافی "اعلامیه ویژه" پیرامون طالبان و به خصوص در این دو فراز نقل شده در فوق با ترمینولوژی غیرطبقاتی غیرمرسوم در ادبیات سامائی و معرفی طالبان به طور عمده به مثابه "نیروی قرون وسطائی لجوج"، انکار ماهیت دلالی طالبان، در هم تنیدگی شان با تار و پود سرمایه غارتگر مالی و بسته بودن دست و پای آن با رشته های مرئی و نامرئی قوانین و الزامات گردش سرمایه مالی و منطق سود آفرینی آن به صورت دیکته های بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی، مد نظر است. از جانب دیگر، "اعلامیه ویژه" تسلیم طلبی با برجسته ساختن نقش دولت و سازمان استخبارات نظامی پاکستان بر روی سیاست های خارجی و داخلی طالبان مثل (گرایش به سوی محور و ائتلاف امپریالیستی - ارتجاعی شرقی و رویکرد های تمامیت خواهی ایدئولوژیک - سیاسی و شوونیسم جنسیتی - قومی طالبان) به رغم میل و منافع امپریالیسم

امریکا تا آن حدی که امریکا " ملزم به پذیرش این نقش و موقعیت برتر پاکستان" باشد و امپریالیسم امریکا نیز به گل روی پاکستان تمایلی به کنترل و مهار لجام گسیختگی و تحرکات مخالف این نیروی مزدور قراردادی و نیابتی با ابزار و هرم های فشار سیاسی، مالی، اطلاعاتی، نظامی و دیپلماتیک، نداشته باشد، منظور خاصی دارد. هدف اعلامیه نویس رسوا این است تا هر گونه پیوندی میان خالق امریکائی و مخلوق طالبانی به عنوان پروژه ای اصالتاً نواستعماری غربی و عمدتاً امریکائی، تمهیدات سپردن قدرت به طالبان از کانال دوحه، سپردن میلیارد ها دالر جنگ ابزار و ادوات دولت پوشالی و ادامه تماس های سیاسی - استخباراتی مستقیم با دفتر نمایندگان طالبان در دوحه و سرازیر ساختن کمک های سرشار مالی و سر پا نگهداشتن اداره خون آشام طالبان به رغم جنایات گسترده و هولناک آنان در حق مردم افغانستان، نقش امپریالیست های امریکا و شرکاء در جنایات هول انگیز طالبان در حق زنان و مردان مظلوم کشور و سائر علائق و منافع مشترک استعماری - ارتجاعی، را انکار ورزد.

واقعیت طالبان این است که این نیروی ارتجاعی و بیگانه با منافع ملی و تاریخی مردم افغانستان پدیده مرکبی است با ویژگی های نیمه فئودالی و خصلت کمپرادوری (دلالی) که در علم جامعه شناسی به آن ترکیب "فئودال - کمپرادور" اطلاق می شود. در کوتاه مدت شاید جنبه نیمه فئودالی طالبان غلبه داشته باشد، ولی در درازمدت بنا بر الزامات در هم تنیگی آن با این سرمایه و اتصال بند ناف و شرائین حیاتی آن با منابع تغذیه در بدنه سرمایه مالی، دیکته های حقوقی - اجرائی نهاد های قانونگذار سرمایه مالی و ضرورت سود آفرینی آن در غارت ثروت های طبیعی کشور ما؛ جنبه کمپرادوری طالبان در نقش کارگزار سرمایه غارتگر مالی بیرونی، بر جنبه قرون وسطائی (نیمه فئودالی) آن غلبه نهائی خواهد کرد. قبل از به قدرت رسانیده شدن گروه مزدور طالبان، در جریان مذاکرات دوحه این الزامات اقتصادی، حقوقی و اجرائی سرمایه مالی از قبیل قبول مالکیت خصوصی طبقاتی و به تبع آن نابرابری اجتماعی، خصوصی سازی، لیبرالیسم اقتصادی و بازار آزاد مستلزم لغو حمایت گمرکی و غیابت نقش دولت در امور بازار و اقتصاد و حفظ برخی از دستاوردها و نهاد های روبنائی نولیبرالی دوره اشغال بر طالبان دیکته شده بود و بدین وسیله این حریم آماج حملات طالبان واقع نشد و مصئون ماند.

درست همین الزام است که امکان تعدیل طالبان و دمساز شدن آن با این نیاز های سرمایه مالی جهانی شده را محتمل می سازد. اعلامیه ویژه نویس نیز بدون پرداختن به این نیم رخ ماهیت طبقاتی دلالی طالبان و پیوند طبیعی و تاریخی آن با پدیده امپریالیسم، از میان دو انتخاب، از انتخاب " تعدیل سیاست، نرمش، انعطاف و عقب نشینی" توسط طالبان یاد می کند. در نهایت، این تعدیل و انعطاف، همان استحاله کمپرادوری است که اعلامیه نویس برای اجتناب از کاربرد ترم های شناخته شده در این زمینه، قادر به استفاده از آن نیست.

هدف اعلامیه نویس از دیوار چین کشیدن میان مزدوران مرتجع طالبی، وابستگی و مزدوری اش به امریکا و جنایاتش و امپریالیسم امریکا و شرکاء در عین تلاش رسوا برای تبریئه امریکای طالب پرور، که حمایت آن از پروژه نواستعماری طالبان آفتابی است؛ با نیت پلید خلق این توهم صورت می گیرد که گویا امریکا و شرکای غربی اش علیه طالب بوده و در نهایت به مدد "نیروها و عناصر آگاه، نخبه، مترقی و دموکراتیک" کشور ما می شتابند. (؟!)

این تلاش مذبوهانه اعلامیه نویس برای تبریئه امپریالیسم امریکا، کتمان نقش جنایتکارانه آن در مسلط ساختن مجدد مزدوران طالبان بر مقدرات کشور و مردم افغانستان و ریختن آب تظهير بر دستان خون آلود آن در عین انکار خصلت دلالی طالبان و بسته بودن دست و پای آن با زنجیر سرمایه مالی و صرفاً پدیده "قرون وسطائی" نامیدن آن، الزاماً به دلیل انکار نقش و سلطه نواستعماری امپریالیستی در کشور ما، به موضع تسلیم طلبانه ملی منجر می شود که مگاک تیره ایست به تیرگی همان چاه مذلت قبلی.

پیشنهاد تسلیم طلبانه "راه مستقل ملی، مترقی و دموکراتیک":

اعلامیه نویس با این مغالطه کاری شیادانه، اتخاذ موضع تسلیم طلبانه ملی در قبال امپریالیسم امریکا، مخدوش ساختن موضع شفاف طبقاتی ساما در تحلیل نیروهای سیاسی - طبقاتی جامعه، زدودن مرز تمایز ساما با نیروهای ارتجاعی وابسته و تنزل ساما تا سطح یک سازمان لیبرال - رفورمیست دمساز و "تعامل" پذیر با جباران و ستمگران بومی و بیرونی، در عین امید بستن به "نرمش" طالب و تکدی در درگاه طالب از جایگاه یک اپوزیسیون ارتجاعی و پاسیفیست ضمن چشمداشت به الطاف استعماری امپریالیسم غدار امریکا و شرکاء، پیشنهاد تسلیم طلبانه و مسخره "راه مستقل ملی، مترقی و دموکراتیک" را مطرح می کند. "راه مستقل ملی مترقی و دموکراتیک" پیشنهادی این نماد خیانت، نه به مفهوم "بسیج و تهییج نیروهای ضد امپریالیسم و فئودالیسم" با برنامه، موضعگیری روشن و حدود و ثغور مشخص است که در نهایت نه به استقلال ملی، ترقی اجتماعی و دموکراسی برای مردم؛ بلکه به انقیاد، استبداد، سرکوب، تاراج و تشدید استثمار زحمتکشان کشور ما می انجامد. این طرح رسوای به غایت سازشکارانه و بدون موضعگیری در قبال امپریالیسم و ارتجاع، به مراتب آشفته تر و مبتذل تر از آنست که ما به محتوای آن به عنوان طرحی قابل عنایت، بذل توجه کنیم. با این عدول آشکار از خط ساما، این طرح مسخره توسط گروه مرتجع مطرودی که خارج از صف ساما، صف خلق و انقلاب قرار دارد، هرگز نمی تواند دیدگاه های ملی - دموکراتیک استوار و پیگیر این سازمان را در قبال نیروهای سیاسی - طبقاتی و امپریالیسم و هکذا وظایف مبرم مبارزاتی نمایندگی کرده و یا بازتاب دهد.

مؤخره:

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)، به رؤیت برنامه و سائر اسناد سازمانی، به مثابه ابزار انقلاب افغانستان، از موضع یک سازمان طبقاتی و پیشاهنگ طبقه کارگر و سائر زحمتکشان کشور با ایدئولوژی تعریف شده، با مشی سیاسی مدون، با تشکیلات مبتنی بر موازین آئین نامه ئی پیشرو، به پاسخ نیاز تاریخی پیشاهنگی طبقه کارگر کشور، در تابستان سال ۱۳۵۸ شمسی، بنیان گذاشته شد.

این سازمان با سهمگیری مستقیم و جانبازانه در جنگ آزادیبخش ملی ضد سوسیال امپریالیسم روسی و شرکای بومی و غیربومی اش از موضع انقلابی، به دستاورد ها و پیروزی های چشمگیری دست یافته، کاروانی از جانبازان انقلابی و آزادیخواه، گنجینه شایگانی از افتخارات، تجارب، میراث و فرهنگ انقلابی را دارا می باشد. این شالوده های فکری - فلسفی اندیشه پیشرو عصر، بنیان مواضع ایدئولوژیک ساما را می ساخته است. خط مشی سیاسی با وظایف مرکزی سه گانه در عین حال که بیان فشرده وحدت برنامه حداقل و حداکثر این سازمان و معرف خصلت پیشرو آن است، الزاماً با تکیه این سازمان بر تقدم معنوی حزب پیشاهنگ انقلابی بر سائر ابزار انقلابی و نقش رهبری کننده آن، بیانگر موضع صریح طبقاتی و ضد امپریالیستی ساما است. بدون شک و بی اغراق، این سنگ بنای اساسی ایدئولوژیک - سیاسی همراه با ارثیه ارجمند و گرانسنگ مبارزاتی، آن برگه هویتی ایست که ساما را در جنبش انقلابی کشور و جهان تشخیص می بخشد.

از بدو ایجاد بدین سو، خط اصولی انقلابی ساما همواره در مواجهه و مبارزه با دیگه ها، مواضع، خطوط و تبیین های انحرافی راست لیبرالی و "قافیه بافی" راست های چپ نما و تسلیم طلبانه و انحلال طلبانه در بخش ها و گوشه های این سازمان بوده است. می توان گفت که خط اصولی پیشرو بنیانگذاران ساما این مدت بیش از چهار و نیم دهه را نبرد کنان با خطوط انحرافی و تبیین های ایدئولوژیک، سیاسی از جمله لیبرالیسم، تسلیم طلبی و اپورتونیسم راست و "چپ" پیموده و در سطح جامعه و جنبش انقلابی و ملی - دموکراتیک از لحاظ تئوریک - سیاسی استوارانه علیه منادیان انقیاد طلبی ملی رزمیده است.

تدویر جلسات معتبر، معیاری و قابل پذیرش برای اعضای سازمان و تأکیدات پیهم بر کاراکتر طبقاتی و اصالت پیشرو ایدئولوژیک سازمان در این نقاط عطف، هم دفاع پرشور از اصالت سازمان را به همراه داشته و هم راه را بر تلاش های غیرشرفیافته منادیان لیبرالیسم و اپورتونیست های راست و "چپ" برای قلب ماهیت ساما و تلاش مذبوهانه تسلیم طلبان برای دمساز ساختن این سازمان انقلابی با امپریالیسم و "تعامل" با آن، مسدود ساخته است. در گذشته منحرفان راست و "چپ" از جاده انقلابی و آزادیخواهی به رغم "سعی بلیغ" از درون و بیرون ساما برای انحراف لیبرالی و قلب ماهیت این سازمان نتوانستند طرفی بندند و هر بار با برخورد با سد سدید این سازمان، دچار سرشکستگی و

شرمساری شدند. این بار نیز تلاش بیهوده و خائنانه تسلیم طلبان مطرود خفته در آغوش پرمهر امپریالیسم غربی به دلیل انحراف آشکار از راه سرخ رنگین شده با خون سرخ مجید، رهبر و سائر جانبازان سامائی، تسلیم شدن به امپریالیسم متجاوز و هم‌رنگ و هم‌کاسه شدن با نیروهای ارتجاعی و مزدور؛ از این تحرکات ضد ملی و ضد انقلابی برای تنزل ساما تا سطح یک سازمان لیبرالی رفورمست - پاسیفیست مؤید سلطه امپریالیستی در کشور، به سان موجی با صخره واقعیت وجودی ساما خورده و پاشان خواهد شد و اعلامیه ویژه نویسان تسلیم شده و شرکای تسلیم طلبی و خیانت شان جز سرشکستگی و شرمساری تاریخی، چیزی عاید شان نخواهد شد.

- مرگ بر ارتجاع، انحراف و امپریالیسم!

- مبارزه تا رهائی اجتماعی و ملی خلق ستمکش افغانستان!

- رهائی زحمتکشان تحت ستم کشور از انواع ستم، امر ستمکشان است!

- یا مرگ یا آزادی!

جمعی از اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)

میزان ۱۴۰۲ شمسی

ضمیمه شماره یک

توضیحی به پرسش مشترک تعدادی از خوانندگان نقد "اعلامیه ویژه"

اندکی پس از اكمال نشر بخش بخش نقد ما از "اعلامیه ویژه" تسلیم طلبان تحت عنوان «تداوم انقیاد، تسلیم طلبی و خیانت "اعلامیه ویژه" نویسان تحت نام و آرم "ساما"»، تعدادی از خوانندگان آن نقد از مجاری مختلف پرسش و ایراد مشترکی را مطرح کردند، مبنی بر این که نقد ما در اخیر خود طرح مشخصی برای کار ندارد.

بدین وسیله، برای رفع ابهام در زمینه، موارد زیر را به توجه این خوانندگان پرسشگر و مجموع علاقه مندان به تاریخ، مبارزات و سیر آتیۀ "ساما"، می‌رسانیم:

۱. ضمن ابراز امتنان از توجه خوانندگان علاقه مند به موضوع و این ذوات پرسشگری که با دقت محتوای نقد ما را مرور نقادانه کرده و با علاقه مندی سؤال خود را مطرح کرده اند، بیفزائیم که نقد علنی ما در محکومیت یک حرکت تسلیم طلبانه در گستره سازمانی و ملی برای مطالعه عمومی نوشته شده و خوانندگان آن از نگاه موضع طبقاتی و دیدگاه های فکری - سیاسی متفاوت و حتی متضاد، طیف های مختلفی را شامل شده و برای هر طیفی از خوانندگان پیامی دارد. لذا، ما لازم ندیدیم در همچو یک نقد خطاب به عموم خوانندگان و از همین روزنه طرح مشخص کاری خود را مطرح سازیم. با توجه به نیاز مخفی کاری در زمینه مسائل عملی - به ویژه در داخل کشور - ترجیحاً طرح خود را با ذوات و گروه هائی در داخل و خارج از سازمان که - به رغم برخی اختلاف ها - با آنها در مسائل اساسی نگرش، درک و زبان مشترک داریم و پس از موضعگیری آنها در قبال نقد ما و تأیید خط عمومی و روح آن (موضع صریح ضد اشغالگری امپریالیستی - ضد ارتجاعی، ضد انقیاد طلبی، تسلیم طلبی و خیانت ملی و تاریخی باند تسلیم طلب مطرود از ساما و سائر گروه های تسلیم طلب و منحرف)؛ طرح مشخص کاری این جمع را از مجاری معین و مقتضی با آنان در میان خواهیم گذاشت.

۲. در دنیائی که طبق بینش و منطق دیالکتیک، هر شیء یا پدیده در آن واحد "هم خودش است و هم ضدش"، هیچ اثر و یا نوشته نمی تواند کامل، ناب و بی عیب و غش باشد و ما نیز چنین ادعائی نداریم. تا زمانی که یک نوشته نقد نشود و یا در پراتیک نرود، عیوب و کاستی های احتمالی آن مستور می ماند. ما فقط به آن عده از خوانندگان علاقه مند در مورد فروعات نوشته ما و ایراد های جزئی آنها توضیح خواهیم داد که در مورد روح کلی و خط عمومی حاکم بر آن با ما موافق باشند و آن را صریحاً قبول داشته باشند. سوای این شرط، پرداختن به فروعات و خرده ایراد های احتمالی موجود را ضیاع وقت می دانیم.

یا مرگ یا آزادی!

جمعی از اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)

منابع قابل استفاده در نگارش و تدوین این اثر و مراجع مطالعاتی:

- (۱) "برنامه ساما" نگارش بانی آن زنده یاد مجید و مصوب نخستین کنگره سازمان - مؤرخ جوزای ۱۳۵۹ شمسی؛
- (۲) "روس اشغالگر در سراسیمب رسوائی و تباهی" - شبنامه ساما به خامه زنده یاد مجید - جدی ۱۳۵۸ شمسی؛
- (۳) "قطعه‌نامه کنفرانس سرتاسری ساما" - قوس ۱۳۶۲ شمسی؛
- (۴) "گزیده آثار زنده یاد قیوم رهبر" ناشر: کمیته فرهنگی ساما، تاریخ نشر: جوزای ۱۴۰۲ شمسی؛
- (۵) "در باره برخی مسائل رهبری در سازمان ما" - از احسان، ۱۳۶۱ شمسی (نوشته درون سازمانی)؛
- (۶) "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان در آئینه قدنمای اندیشه و کردار رفیق مجید" - از زنده یاد قیوم رهبر (نوشته درون سازمانی)؛
- (۷) گزارش پلنوم ۱۳۸۰ کمیته مرکزی (پلنوم مکروریان)؛
- (۸) نامه واحد تشکیلاتی کانادا عنوانی مرکزیت وقت در نقد تسلیم طلبی مرکزیت منحرف و درخواست تدویر سومین کنگره ساما - مؤرخ ۲۵ سپتمبر ۲۰۰۳ م؛
- (۹) "به سوی غلبه ساما بر تسلیم طلبی و اپورتونیسیم" - کمیته تشکیلات ساما؛
- (۱۰) "آئین نامه مصوب دومین کنگره ساما" - حمل ۱۳۷۵ شمسی؛
- (۱۱) "سیری در آفاق اندیشه" تسلیم طلبان. شماره های اول و دوم؛
- (۱۲) پروتوکول "نشست چهارگانه فعالین و کمیته مرکزی" قلبی منحرف و مطرود مؤرخ ۲۱ میزان تا ۱۱ عقرب ۱۳۹۱ شمسی؛
- (۱۳) رساله درون سازمانی «انحراف»، نقدی بر پروتوکول تسلیم طلبانه «نشست چهارگانه فعالین و کمیته مرکزی» قلبی مرتد، خائن و مطرود از ساما - تاریخ نشر: ۲۵ ثور ۱۳۹۲ شمسی؛
- (۱۴) قطعه‌نامه نشست مشترک مسؤولان و کادر های واحد اروپای ساما - مؤرخ ۱۹ جنوری سال ۲۰۰۸ م؛
- (۱۵) "مشکلات، ره جوئی ها و بازسازی ساما" - نامه حاوی مواضع و دیدگاه های واحد کانادای ساما به جلسه مؤرخ دهم و یازدهم جنوری ۲۰۰۹ در اروپا؛
- (۱۶) گزارش جرگه ارتجاعی و تسلیم طلبانه اول دلو ۱۳۸۹ تسلیم طلبان؛
- (۱۷) "قطعه‌نامه کنفرانس کادر ها و فعالین ساما - ادامه دهندگان" - مؤرخ ۱۸ ثور ۱۳۹۰ شمسی؛
- (۱۸) "نقد "ندای آزادی جدید" ناشر: ساما - ادامه دهندگان" میزان ۱۳۹۰ شمسی (نوشته درون تشکیلاتی)؛
- (۱۹) "اندیشه، آرمان و تجدید میثاق" ناشر: کمیته فرهنگی ساما - اسد ۱۳۹۶ شمسی؛
- (۲۰) «نفیر شیادانه "آزادی و عدالت" از گلوی تسلیم طلبان ابن الوقت» ناشر: کمیته فرهنگی ساما - میزان ۱۳۹۶ شمسی؛
- (۲۱) "خیانت و آثار حقوقی آن" - از سایت مشاوره حقوقی دینا؛
- (۲۲) "جاسوسی و خیانت به کشور" سید جعفر رحیمی - سایت پژوهه؛

(۲۳) "خیانت چیست و خائن کیست؟" - از همنشین بهار؛

(۲۴) "دیکشنری تخصصی حقوق آبادیس"؛

(۲۵) "در باره تضاد" - مائو تسه دون؛

(۲۶) "مبانی و مفاهیم علم انقلاب"؛

(۲۷) "اقتصاد سیاسی بیاموزیم" - "گروه نویسندگان شانگهای". مترجم: ع. رشیدیان، تاریخ نشر: ۱۳۵۸ شمسی.

(*) «جان گو تائو» خائن به انقلاب چین بود. او در جوانی با نیت معامله گری در انقلاب شرکت کرد و سپس به حزب کمونیست چین وارد شد. او در درون حزب مرتکب اشتباهات زیادی شد که منجر به جنایات عظیمی گردیدند. بزرگ ترین اشتباه او این بود که در سال ۱۹۳۵ با راهپیمایی ارتش سرخ به شمال مخالفت کرد و دچار شکست طلبی و انحلال طلبی شد. از طرف دیگر او آشکارا به فعالیت های خیانتکارانه ضد حزبی و ضد کمیته مرکزی پرداخت، یک کمیته مرکزی قلبی را به وجود آورد، وحدت حزب و ارتش سرخ را بر هم زد و به ارتش جبهه ای چهارم ارتش سرخ صدمات سخت و سنگینی وارد آورد.... جان گو تائو که دیگر قابل اصلاح نبود، در بهار سال ۱۹۳۸ به تنهایی از منطقه مرزی شنسی - گان سو - نین سیا گریخته و وارد سازمان جاسوسی گومیندان گشت.»

پایان

از متن اثر:

ساما بارها اعلام کرده است که:

❖ به حیث «یک سازمان پیشتاز انقلابی، در موضع منافع تاریخی توده های کار و زحمت می ایستد؛ برای تغییر نظامات کهن مبتنی بر مالکیت خصوصی طبقاتی، استثمار و استعمار در جهت تحقق حاکمیت طبقاتی زحمتکشان و برابری نهائی می کوشد و آشکارا اعلام می دارد که در نهایت یک نیروی سیاسی برابری طلب است.

❖ – تدویر جلسات معتبر، معیاری و قابل پذیرش برای اعضای سازمان و تأکیدات پیهم بر کاراکتر طبقاتی و اصالت پیشرو ایدئولوژیک سازمان در این نقاط عطف، هم دفاع پرشور از اصالت سازمان را به همراه داشته و هم راه را بر تلاش های غیرشریفانه منادیان لیبرالیسم و اپورتونیست های راست و "چپ" برای قلب ماهیت ساما و تلاش مذبوهانه تسلیم طلبان برای دمساز ساختن این سازمان انقلابی با امپریالیسم و "تعامل" با آن، مسدود ساخته است.

❖ – تلاش بیهوده و خائنانه تسلیم طلبان مطرود خفته در آغوش پرمهر امپریالیسم غربی به دلیل انحراف آشکار از راه سرخ رنگین شده با خون سرخ مجید، رهبر و سائر جانبازان سامائی، تسلیم شدن به امپریالیسم متجاوز و هم‌رنگ و هم‌کاسه شدن با نیرو های ارتجاعی و مزدور؛ از این تحرکات ضد ملی و ضد انقلابی برای تنزل ساما تا سطح یک سازمان لیبرالی رفورمست – پاسیفیست مؤید سلطه امپریالیستی در کشور، به سان موجی با صخره واقعیت وجودی ساما خورده و پاشان خواهد شد و اعلامیه ویژه نویسان تسلیم شده و شرکای تسلیم طلبی و خیانت شان جز سرشکستگی و شرمساری تاریخی، چیزی عاید شان نخواهد

شد.»